

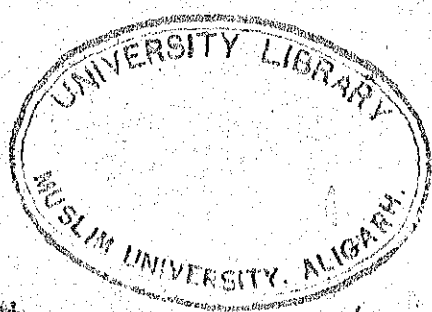
4420

الْبَيَانُ الْمَوْصُوفُ مِنْ
بَيَانِ إِيجَازِ الْفَقِيهِ الْمَوْصُوفِ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعَةِ الصَّدِيقِيَّةِ الْكَائِنَةِ

فِي بَهْوَالِ الْحَمِيَّةِ

سَنَةِ ١٢٩٩ هـ



فهرس مقاصد کتاب البنیان المرصوص من بیان اینجا الفقه

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۲	در بیان کتاب	۲۱	باب در صفت نماز
۶	باب در بیان آب	۲۶	باب در بیان سجده سهو و تلامه
۷	باب در بیان آوند	۲۸	باب در بیان نماز قتل و طوع
۷	باب در بیان در کردن پلیدی	۳۰	باب در بیان نماز جماعت و اقامه
۸	باب در بیان وضو	۳۲	باب در بیان نماز مسافر و بیمار
۹	باب در بیان مسح بر خفین	۳۴	باب در بیان نماز جمعه
۱۰	باب در بیان نوافل وضو	۳۶	باب در بیان نماز خوف
۱۱	باب در بیان آداب قضای حاجت	۳۸	باب در بیان نماز هر دو عید
۱۲	باب در بیان غسل و حکم جنب	۳۸	باب در بیان نماز کسوف
۱۳	باب در بیان تیمم	۴۰	باب در بیان نماز باران
۱۴	باب در بیان حیض	۴۱	باب در بیان جامه
۱۵	کتاب الصلوة	۴۵	کتاب در بیان جنبان
۱۶	باب در بیان موافقت	۴۷	کتاب در بیان زکوة
۱۷	باب در بیان اذان	۴۸	باب در بیان صدقة فطر
۱۸	باب در بیان شروط نماز	۴۹	باب در بیان صدقة تطوع
۱۹	باب در بیان ستره نمازی	۵۰	باب در بیان قسمت صدقات
۲۰	باب در بیان حشفه بر فرقی	۵۲	کتاب در بیان صیام
	باب در بیان مساجد		باب در بیان صوم تطوع و صیام نهمی

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۵۳	باب در بیان نکات و قیام نماز	۷۲	باب در بیان شرکت و کالت
۵۴	کتاب در بیان حج	۷۳	باب در بیان اقرار
۵۵	باب در بیان فضل حج و بیان	۷۴	باب در بیان هار بیت
	کسیکه حج بروی فرض است	۷۵	باب در بیان غصب یعنی مال کسی است
۵۶	باب در بیان موقوفیت	۷۶	باب در بیان مشفقه
۷۷	باب در بیان وجوه و صفت احرام	۷۷	باب در بیان فرائض
۵۷	باب در بیان احرام و در آنچه بدان	۷۸	باب در بیان ساقا و اجاره
۵۸	باب در بیان صفت حج و دخول بکعبه	۷۹	باب در بیان احیاء موات
۶۲	باب در بیان فوات و حصار	۸۰	باب در بیان وقف
۸۱	کتاب المبرور	۸۱	باب در بیان بهر
۸۲	باب در بیان شتر و طبع و آنچه	۸۲	باب در بیان لفظه
	اذان منعی عنه است	۸۳	باب در بیان فرائض
۶۴	باب در بیان خیار	۸۴	باب در بیان وصایا
۶۵	باب در بیان ربا	۸۵	باب در بیان ودیعت
۶۶	باب در بیان خصصت در عرایض	۸۶	کتاب الککاح
	بیع اصول و شمار	۸۷	باب در بیان کفارت و خیار
۶۷	باب در بیان سلم و قرض و رهن	۸۸	باب در بیان عشرت زبان
۶۸	باب در بیان تقبیس حجر	۸۹	باب در بیان صدق یعنی مهر
۶۹	باب در بیان صلح	۹۰	باب در بیان ولیمه
۷۰	باب در بیان حواله و ضمان	۹۱	باب در بیان قسم یعنی نوبت زبان

النِّبَاتُ الْمَوْصُوفُ مِنْ

بَيَانِ أَجْزَاءِ الْقَلَمِ الْمَوْصُوفِ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الْإِسْلَامِيِّ الْكَائِنِ

فِي بَيْتِ الْوَيْلِ الْحَمِيدِ

سَنَةِ ١٢٩٩ هـ

مقصد	صفحه	مقصد
کتاب در بیان جهاد	۱۰۷	باب در بیان خلق
کتاب در بیان جزیه و دهن	۱۱۰	کتاب در بیان طلاق
کتاب در بیان سب و دمی	۱۱۱	باب در بیان حجت
کتاب در بیان طعام	۱۱۲	باب در بیان بیلا و نظار و کفار و آن
باب در بیان صید و دواغ	۱۱۳	باب در بیان لعان
باب در بیان اضای	۱۱۴	باب در بیان صحت و سگواری و استیلا و جزای
باب در بیان حقیقه	۱۱۵	باب در بیان رضاع
کتاب در بیان سوگند و اذنه	۱۱۶	باب در بیان نفقات
کتاب القضاء	۱۱۷	باب در بیان حضانت
باب در بیان گواهی	۱۱۸	کتاب در بیان جنایات
باب در بیان دعوی بیینه	۱۱۹	باب در بیان دیات
کتاب التیق	۱۲۰	باب در بیان دعوی خون و دست
باب در بیان امان	۱۲۱	باب در بیان قتال اهل بی
کتاب امان	۱۲۲	باب در بیان کشتن جانی و غیره
باب در بیان ادب	۱۲۳	کتاب احمد و د
باب در بیان بر و صلح	۱۲۴	باب در بیان حد زانی
باب در بیان فرید و دوزخ	۱۲۵	باب در بیان حد قذف
باب در بیان ترسانیدن از خویشان	۱۲۶	باب در بیان حد سرقت
باب در بیان غیبت خویشاوندیک بزرگ	۱۲۷	باب در بیان حد شارب و بیان
باب در بیان ذکر و دعا	۱۲۸	باب در بیان تعزیر و حکم صاع

کتاب در بیان جزیه و دهن ۱۱۰
کتاب در بیان سب و دمی ۱۱۱
کتاب در بیان طعام ۱۱۲
کتاب در بیان صید و دواغ ۱۱۳
کتاب در بیان اضای ۱۱۴
کتاب در بیان حقیقه ۱۱۵
کتاب در بیان سوگند و اذنه ۱۱۶
کتاب القضاء ۱۱۷
کتاب التیق ۱۲۰
کتاب امان ۱۲۱
کتاب امان ۱۲۲
کتاب احمد و د ۱۲۳
کتاب در بیان حد زانی ۱۲۴
کتاب در بیان حد قذف ۱۲۵
کتاب در بیان حد سرقت ۱۲۶
کتاب در بیان حد شارب و بیان ۱۲۷
کتاب در بیان تعزیر و حکم صاع ۱۲۸

کتاب در بیان جزیه و دهن ۱۱۰
کتاب در بیان سب و دمی ۱۱۱
کتاب در بیان طعام ۱۱۲
کتاب در بیان صید و دواغ ۱۱۳
کتاب در بیان اضای ۱۱۴
کتاب در بیان حقیقه ۱۱۵
کتاب در بیان سوگند و اذنه ۱۱۶
کتاب القضاء ۱۱۷
کتاب التیق ۱۲۰
کتاب امان ۱۲۱
کتاب امان ۱۲۲
کتاب احمد و د ۱۲۳
کتاب در بیان حد زانی ۱۲۴
کتاب در بیان حد قذف ۱۲۵
کتاب در بیان حد سرقت ۱۲۶
کتاب در بیان حد شارب و بیان ۱۲۷
کتاب در بیان تعزیر و حکم صاع ۱۲۸

۲۹۶/۳۴
۳۶۸
۲۵
۲۲۲۰

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4420

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد تجلت من اسرار
 بانسحق والصلوة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكر مطاع الآلام ما لا يقدر
 طويل الفضل عريض الجاه المطلق وعلى آله وصحبه وجملة علومه ودرجاتهم امين
 الرسل ومن تبعهم بالاحسان والصدق اما بعد سيكويشتي خاك وپا
 ابو النصر علي حسن خان طاهر كان اسداه وود في الباطن والظاهر سلكوا
 كه تا علم شريف حديث مجيد جمعي از ائمه سلف و خلف در دواوين حديثه اسلام
 گشته عصا پادشاهان و خدشين احاديث احكام را چه عبادت و چه معاملات و چه
 انان صفت مطهر انتخاب و تحرير نموده اند و باين رهنما سلك مسلك عمل بحدیث و تمسك
 برواهمان اتباع آسان گردیده و مدد و آيين احسان ايشان بر ياد و ريشان كيهان
 زده نه انچنان مست كه اگر هر روزي تن زبان سخن گردد و در هر سخن ناميك فرستد حرفي از

شکر و بر توی از آفتاب سپاس و قطره از بحر محیط منت و ذره از اجزای بسیط عالم طاعت این
 بزرگواران نمودی می تواند شد فخر اهل الله عن جمیع المسلمین خیل و این قسم صفات و کرامت
 اسلام قدیم و حدیث بسیار بوده است و هر تالیفی از ان رنگی تازه و هر جمع و جمعی نو و هر تحریری
 اینجا دیگر و هر تنزیب طریقی آخر دارد و در این مقاصد و موافقت خودش وافی بمقتضای کفایت
 بموقف است و لکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جهل نشان و روزگار پر از کجاست
 این هم غنیمت کبری است که بعضی از ان تالیفات درین نزدیکی بوجان طبع طبع بدست
 در طبع گشته و بتوجه بعضی اکابر و غالب و یا شیوع یافت مثل منتقی و ذیل و روضه ندیه و جز
 آن مگر عاقل متبعین که ملکه ایشان است تطبیق لغت عرب و مستطاع زبان تازی نیست از در یافت
 فوائد و مسائل این کتاب دو را قناده اند تا آنکه اگر حرف جادوی و پنج مقبول و مثل آن در یافت
 زبان ترجمه نمی پذیرفت و در میان نمی بود و غالب مردم از فیوض علم با حکام صحیح نیست مطرف
 و عباد است و مساملات محرومی مانند لاجرم باقتضای کتب فیهما اهم اقتداه و غیر بلوغا غنی
 ولی آیه ناگویر آمده که در فتح این باب تمامی تواند شد سسی مشکو بهجا آریم و تا تو انیم دین خالص
 حق را بجهت اانش برسانیم که در خبر است از سید البشر علیه افضل الصلوة و التسلیم لان یهدی الله
 بک رجلا حبیب الله من حمدا نعم او کما قال و سبالاتی بجلالت دید و عمر و زید تبلیغ سنن خیر البشر
 رواندا بریم که پیر این طریقت ابو هریره رضی الله عنه گفته مالی ادا که عندها صحر ضبین و الله
 لا دین بهما بین اکثافکم و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام و جمیع ابواب فقه حدیث
 بشا و کتاب منتقی و شرحش ذیل الاوطار و در نقد و صحت و شهرت و قبول یک کتاب بلوغ الرام و شرح
 مسک و اختتام نمی رسد و اول از مبطلات است و ثانی از مختصرات و همت طلبان درین عهد از یادگار
 و مفاهیم مبطلات خیلی قاطعه و در سطح انظار و موقع البصائر بیشتر خلق همین جاده اقتصاد و اقتصاد
 ناچار درین مختصر باید استفاد خود را و بالذات و افاده دیگر اخوان اسلام ثانیاً و بالقرن سائل
 و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب بلوغ المرام من اوله الاحکام را از ان لغت

در سبیل هدایت و این آیات بنیاد و احادیث کلمات نصرت درین فصل و باب و
 فصل خطاب است از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادت و الاثر از آن نیست
 که یکی به صدق نیست و حسن بلویت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاصی از تنجات روز
 قیامت دست بچیل متین کتاب و نفی زندقه و تاواند خود را محو آسوده رسالت و وقت
 قدر و نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادت و ملت و ادب را ادا کرد و فیه سبیل و مسائل
 صحیح الدلیل بر وجهی ستودنی نموده آنکه محیط حبل الفاطمتین کتاب و شامل هر بنسب و مضمون
 با فقه مستطاب باشد و در آن ده فقه حدیث هم صغیر اخوات خود از تصحیح و معرفت و چه در دیگران
 بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
 که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کرد که هر چه از اخبار
 و آثار و ربانی از او ابوابش ایراد و احصا یافته است گو بر بعضی آن حفاظ حدیث و آریضت
 حکم نمایند یا ضعف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سند
 بالاتر از احادیثش ایراد یافته این کتاب و صحت و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دوا و اهل بیت
 اسلام با استقامت علماء اعلام معلوم نیست الا ماشاء الله تعالی و این معنی از ملاحظه شروحش متشکل
 مسک شمام و بل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضع می انجامد بنا علی ذلک چنانکه
 ما خدا این مختصر روح کتب فقه سنت است بچنان بجزه تعالی این مختصر روح الروح دی آید
 و گمان آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و نتایج مقبول و بد و ناپایه و عرف جادای از پیشتر
 نزد خود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
 زبان خود است و در دریافت صواب از خطا و آگاه متبعان عهد خویش است در عمل کردن بسنت
 صحیح طهره جناب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست او بجان و تعالی
 اما اگر ابرایت این راه فرماید و کدام یک را از حقیقت تعلیم شوم بدست محنت برداشته بآلی
 ذروه تحقیق حقیق باتباع رساند و ما ذلک علی الله یعنی و قد تم وضع هذا المختصر بحمد الله

پایانی بان عبارت ساده و پیکار بر دشمنان و دشمنان را با جیل قطریانی امام هاشم قاضی القضاة
 محمد بن علی شوقانی رضی الله عنه در مختصر فقه حدیث سنی در ربیع و طریقه زمین برادر عالی است
 ابو الخیر سیر نور الحسن خان کان اسدله و کان در النسخ المقبول من شریع الرسول اختیار افتاد
 و جزو وضع چند که حاجت مند کشف اعضاء و محل اشکال بود و خاصه بعد و جز تفصیل و اجمال فقه
 بلکه بنفس مسائل معنی اقتضای وقت و عبارت پاری را بر همان صراحت الفاظ و نحو ضمت
 روایت حفاظ گذشت به شدت تا فرج بر اصل فیراید و مجروح احکام کتاب بعد از حذف تخریج
 یکجا فراهم آید این همه مفاسد جیل و تقلید که در سائل دین رونموده و این جمله خلاصه و
 جدل که با غربت بر اسلام و اسلامیان گشوده و شرفه زمین ترک استعمال الفاظ مبارک است
 و ایضا عبارات را غیر مخصوص است پس پس در نه نظم کتاب غریزه و نشر و اسرار حدیث شریف
 الی یوم القیامه ضمن هر فقه و قضا و کفیل حکم در هر قضیه و ماجر است لکن اما قال تعالی
 اولم یکفهم اننا انزلنا علیک الکتاب یتلى علیهم ان فی ذلک لرحمة و تذکرى لعلهم یوقنوا
 و قال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین یرید
 هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب و قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی اوتیت القرآن و ضلله
 معه و راه ابو داود و الداری و ابن ماجه عن المقدم بن سعد کرب و فی روایت اخره
 عن العریض بن ساریه مرثوما انها المثل القرآن او اکثر و عن مالک بن انس مرسل ترک
 فیکلم صریح لکن تضلوا اما تمسکت بهما کتاب الله و سنة رسوله و راه فی الموطا و اخرج
 مسلم عن جابر رضی الله عنه یرفعه اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی
 هدی محمد و شر الاصول محمد تا قضا و کل بدعت ضلالة و قال تعالی یا ایها الذین آمنوا
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله
 و الرسول ان کنتم فی شکی من بینه و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا و قال تعالی
 فلا وربک لا یؤمنون حتی یعطوک فیهما شیئ منکم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت

و بسبب تسلیها و این آیات بنیات و احادیث کلمات نص است درین فصل و باب و
 فصل خطاب است از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادت و آلا ترازا نیست
 که یکی بر صدق نیست و حسن طویت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تعبات روز
 قیامت دست بچیل متین کتاب و سنت زنده و تا تواند خود را محو آسوده رسالت و وقت
 قدر و نه نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادت و عبادت و ادب را از اول و ده صفحه اسبیل و مسائل
 صحیح الدلیل بر وجهی ستون نموده آمد که محیط جمله الفاظ متین کتاب و شامل هر منظوق و مضموم
 باشد مستطاب باشد و در افاده فقه حدیث مضمین اخوات خود از تصحیح و معرفت و بهر دو چنان
 بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
 که طالب حق و عامل بحديث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کرد و هر چه از اخبار
 و آثار در بابی از ابوابش ایراد و اصدار یافته است گویر بعضی آن حفاظ حدیث و آینه سنت
 حکیم نیست یا ضعیف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن به هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سندی
 بالاتر از حدیث ایراد یافته این کتاب و رحمت و لقد و شریعت و قبول و در دیوانی از دیوان
 اسلام باستقرار علماء و اعلام معلوم نیست الا ما شاء الله تعالی و این معنی از لحاظ شریف
 مسک تمام و بل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بنا علی ذلک چنانکه
 ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت است همچنان بجزه تماس این مختصر روح الروح دی آمده
 و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد در هیچ مقبول و بد و ابله و عرف جاد و از پیشتر
 نزد خود موجود دارد و می در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
 زمان خود است و در دریافت صواب از خطا و آگاه متبعان عمد خویش است در عمل کردن سنت
 صحیح و طریقه جناب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست او بیانه و تعالی
 ما کلا بهایت این راه فراید و کدام یک را از حقیقت تقلید شوم بدست معرفت برداشته علی
 ذروه تحقیق حقیق با اتباع رساند و ما ذلک علی الله یعزیز و قد توضع هذا المختصر بحمد الله

البته فی اسبوع مع صبری الی کلکته فی او اخر بیع الاخر من شهر من مثله الهجره
 علی صاحبها الصلوة و الفقیه و سمیته بکلام التاریخی علی طریقه اخیه الفقه المقبول
البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص
 و بالله التعریف و هو الهادی الی سواء الطریق الیه و یا ارجح الراجح و فقهنا
 لا یتبع کتابات العزیز و سنة نبیک المطهر الذی جعلته خاتمة النبیین و اختتام فی
 زمره الخاصین فی الدین و جنبنا عن تحریفات الغالین و انتخا لوت البطلین و
 تأویلات الجاهلین بجاه سید المرسلین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله و سلم
 فی الاولین و الاخرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

باب در بیان آب

دریا آبش طهورست و مرده او حلال آب را هیچ چیز نمیزد کند مگر آنچه خالص بر او فرو
 وزد آب پس اگر یکی ازین بر سه نجاستی که در آن پدید آید برگردنش شود و دو قلعه آب
 حامل نجاست گردد و در لفظی نجس نشود و هیچ کجای در آب استا و غسل نیز آرد و جایک نجاست و
 در آن نشاند پیش غسل بر آرد و در لفظی آرد غسل نکند در آن از جنابت آنحضرت صلواتی که در آن
 غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا غتر اثم کنند و لکن ثابست شده که فروش
 بفضل آب میوه غسل میفرمود پس اول محمول است بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی
 از آن آب بعضی زمان نبوت در تغار غسل بر آرد و آنحضرت آرد تا غسل فرمایا بگفت من جنب
 بودم فرمود آب جنب نمی شود و بعد از آنکه که سگ در آن آب فروخته شستن اوست بهفت بار
 نخستین یا پسین بار نجاک و در لفظی آرد که آن آب را بریزد و اگر نجس نیست بلکه او را طهارت است
 شما پس آب بر مان انداختن یا پدید گردد یا پیشینی در آنچه سجد میفرمود و اگر آب آنجا بریزد
 تطهیر ارض همین قدر است پس پس و مرده و خون را حلال شد ما می نفع و جگر و سپر چون گس در آب
 غوطه داد و بکشد از وجه دیگری از او باد و لیش داد و در دیگر شفا رست و آن باز که در آن دایست

می پریند و پاکه بریده از چار پای زنده مرد است یعنی خوردنش در اوست گو طاهر است

باب در بیان آوند

نوشید در آوند در و نیم و نخورد و کاسهای آن که آنها را در دنیا است و شمار او آخرت باشد
شمارب در آوند نیم کشنده آتش و دوزخ است و شکم خود هر چه سیکه بدینغ شده پاک گردید و پنج
جلو و مزار طور است آنحضرت صلیم بر گو سفندی مرده که آنرا می کشیدند گذشت فرمود که شش
می گرفتند گفتند مرد است فرمود آب و برگ ستم آنرا پاک می کند در آوند ایل کتاب نباید خورد
مگر آنکه آوند دیگر نباید نایا آن را بشوید و در آن بخورد و همین است حکم آوند موس نیز آنحضرت صلیم
وصایای وی وضو کردن از شیک آن مشرکه و ساغر آن شکسته بود بجای او و بخیری از سیم گرفت

باب در بیان دور کردن پیدی

جناب نبوت صلیم را از سر که ساختن خبر رسیدند فرمودند سازید و لکن این خبر نص در نجاست است
چه اصل و هر شش طهارت اوست و نجاست ملازمت میان حرمت و نجاست و حتی که خدا و رسول
از گوشت خزان خانگی و گشت جبین است یعنی خوردنش حرام است نه آنکه خوردنش نجس است آنحضرت صلیم
دینی بر احوطه خطبه خواند و لعابش بر دوش عمر و بن حاصبه روان بود و معلوم شد که لعاب کوالا هم
طاهر است حتی برای شست و در آن جامه از برای نماز بیرون می آمد عاقله گویرن افروغش را
در آن جامه می دیدم و در لفظی آمده که می لیدم آنرا از جامه رسالت سخت مایه فی دوی در آن نماز
می کرد و در لفظ آمده که شنی خشک را از ثوب شریف او بتاخن خاک می کردم و این دلیل است بر
طهارت شنی شسته و خورشویند و کینه غلام را آب دهند جامه را که خون حیض رسیده است
بتر است یعنی پیدایش دور کند باز آب مالیده بشوید پس این نماز بگزارد و خود که پسندد اگر اثر
خون نرود و فرمود است لبس است و اثر زیانت نمی کند

باب در بیان مضمو

اگر شققت بر است بقیادی با هر مضمو سواک بود و عثمان آب مضمو است و هر دو کف دست راست بر شققت
و آب در هر بی بی کرد و بی بی پیش از روی است بر شققت و نمود و دست راست را از پنج سه بار بشوید
و همین دست چپ کرد و باز بر سر است نو و پیرای راست آلت انگ سه بار شققت و با چپ چپ چپین کرد
بعد گفت که آن حضرت صلواتم بودیم که مضمو و مضمو مضمو کرد و در لفظی آمد که سر را یک بار بشوید و در لفظی
دیگر آمد که در دست را از جانب پیش و پس بشوید و در لفظی آنجا به مقدم اس کرد و دستها را با لفظ
بر دو چپا تختین باز پس کرد و در سر هر دو شققت شققت بر دو سر و گوش در آورد و بهر دو با هم ظاهر بود
گوش را مسح کرد و مضمو کرد که از خواب بیدار شود و بی بی راست بر پیشان چپ شیطا در بین او می سپید
و دست را آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چپ و راست که دستش کجا خفته و لفظین صبره را
فرمود تمام کن و مضمو و تحلیل کن میان انگشتان دست و پا و با لفظ ناد است شققت مگر آنکه
صلواتم باشی و مضمو و شلال ریش می کرد و مضمو و شققت آمد از آب آورد و در دست با لفظ
گرفت و آد برای هر دو گوش آب جدید میستاند و بر آب سیرس نمیکرد و در لفظی آمد که سر را
باب غیر فصل هر دو دست مسح کرد و همین دست مضمو و غیر مضمو است من روز قیامت مفید
روشن دست و پایا بدین پس هر که تواند که تا بانی خود را از کند باید که چنین کند و آغاز از آنجا
راست و لیل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش و شادی
و فرمودی بی اغازید بجا نهایی است خود یعنی در مضمو و مضمو بر ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر هر دو
نوزه و در صفت حج وی صلواتم آمده فرمود است که کنید بجز یک است که اگر بدان او تعالی و در مضمو
آب بر هر دو آسج گردانید و گفت و مضمو نیست کسی را که نام خدا بران نبرده یعنی همه و مضمو
داست شققت جدا جدای کرد و این فصل است و بعد از غله سه بار بی بی افشاند و هر دو
از همان کف کرد که بلان آب گرفت و این فصل است و در لفظی آمد زغله کرد و شققت نمود از یک

الف و این را بسته باز نمود و بر پای مروی دید که مانند ناخن خشک مانده است فرمود برگرد وضو را نیکو کن و خودش وضو بیک کردی و غسل بصبغ تا پنج مرتبه مروی هر که از شما اسبغ وضو کرد و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در پای بهشت او برای او کتبا مید. و در روایتی زیادت اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین آمده

باب در بیان مسح بر خفین

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگردید غیره بن شعبه طو است که هر دو موزه بکشد فرمود بگذار که هر دو را پاک در پای در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی و اقل خف لکن سندی ضعیف است مرتضی گوید اگر دین بعقل بودی پایان موزه سزاوارتر مسح بود از بالای آن و لکن جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را بدیم که بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندی حسن است و مدت مسح در سفر سه روز و شب است درین مدت روز باران پاکشد مگر از جنابت و غائط و بول و نوم و تقیر را یک روز و شب است انکاری فرستاد و فرمود که مسح کنید بر عصائب یعنی عمامه و بر تساخین یعنی خفاف مراد دستار یا موز باست و چون یکپا بگذرد وضو بوده پوشد مسح کند بران هر دو و وضو بگذارد اندران و نیکنند آنها را اگر خواهد مگر از جنابت و در لفظی صاحت است آمده لکن قوی نیست بر توفیق مذکور ثابت ماند

باب در بیان توافض وضو

در عمد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجائی کردند که سرهای ایشان فرو می افتاد یعنی از حوائج و نمازی کردند و وضو نمی نمودند یعنی نوم قاعه غیر مستند غیر ناقض وضو است فاطمه نیست ابی حبیبش را در باره استحاضه فرمود نماز ترک کنی این رگی نیست حیض نیست چون حیض است

نماز ترک دبی چون برگرد و خون نشوئی و نماز کنی و برای هر نماز وضوی تازه کنی مقدار را در
 نیمی امر وضو کرد و فرمود ذکر را بشوی و وضو کن یعنی پس پس و در لفظی آمده که وضو کن فرج
 خود را آب پاش بعضی زنان را بوسید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی
 اگر در شکم جنبش بادی یابد و نداند که از شکم برآمده است یا نه او سجده برود تا آنکه آواز سه
 بشنود یا بگوید یا بدرد در باره شس ذکر فرمود پاؤ از گوشت تست صحیح این جهان این بدینی
 گوید این خبر خوشن از خبر شمر است که در آن بر شس ذکر امر وضو فرموده لکن بخاری و غیر
 صحیح خود گفته است که حدیث بسو صحیحی درین باب است و هر که راتی یا عاف یا قلنس یعنی
 آنچه از جوف بر آید یا ندی برسد وی برگردد و وضو گرفته بنابر نماز بکند و درین بیان سخن ننماید
 و فی ضعف و وضو از غم غم شست گذشت و بر خود از غم غم گفت که کرده اشو غسل برگردد و هر که از این
 وضو کرد و گفته ابی نعیم فی ابواب شسته قرآن را سس نکند موطا هر لکن این حدیث معلول است
 شیعه نبوت آن بود که در هر وقت یاد خدای کرد یعنی با وضو و بی وضو و حاجت کرد و نماز را از این
 وضو کرد و غیبه لکن چشم سر بند و درست چون خسپید سر بند و بر بکشد و از اینجا است که خواب
 تمکینه زده را ناقض وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسی که در آن بخت و زندنش ضعیف است
 شیطان در نمازی آید و در خیالی افکند که وی حدیث کرده با آنکه کرده است درین
 تا آوازی نشنود و بادی نیابد از نماز برگردد بلکه در نفس بگوید که تو دروغ گفته

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد و راعن و خلا انکشی بند یعنی اگر در آن نام خدا و رسول یا کلمه از قرآن باشد و هر معلول نزد
 در آن بخلا الله عز و جل اعوذ بک من الجنه و النجاسه بگوید و متغایاب کند و قضای حاجت
 پنهان از نظر مردم نماید و قاضی و لایعین بپوشد و یکی خلا و راه مردم دوم در سایه ایشان و در لفظ
 سواد افزوده و در لفظ نفع مایینی هیچ آب آلوده و ضعیف است و از خلا نیز در خست پیوه دار و اگر از هر دو

منی نموده و بندش ضعیف است و سخن کردن دو کس و حالت غافل موجب دشمنی خداست
 مرد را برین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلا مسج آن نکند و نه در آداب
 دم زند و از استقبال قبله بفاصله بول و استنجای همین و کبر از سه سنگ منی فرموده و از
 استنجای بر سنگین و استخوان منع نموده و گفته رو به شرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این
 مخصوص بهرینه طایفه است و درین ملک که قبله و جهت مغرب است رو به شمال یا جنوب
 کند و نزد غافل پنهان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفرانک بگوید این مسعود از پرگار
 آنحضرت صلوات و سنگ و یک پا و سنگین آورد و سنگ گرفت و سرگین بینداخت و در
 رکس است یعنی بپاید و در باره استنجای از استخوان و سرگین ارشاد کرده که این هر دو پاک
 نمی سازند و فرمود پاکی کنید از گیز که عذاب عام گور از بی احتیاطی در بول است و در
 لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از گیز است و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست
 استاده دارد و نزد شاشیدن ذکر راسته بایستد اهل قبا را پرسید که خدا بر شما نشنا
 کرده است گفتند بعد از سنگ آب بکاری بریم

باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب است یعنی وجوب غسل بخرج منی باشد و چون مرد میان چار شاخه زن
 نشست و زن را در شفقت انداخت غسل واجب شد اگر چه ازال نکند و همچنین غسل
 بر زن نزد و بین آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر بیند زن انچه می بیند مرد در
 خواب یعنی جماع غسل کند یعنی آنکه منی بیند ام سلمه گفت اینچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند
 فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن او لا اذ کجا است و خودش غسل میکرد از جنابت و در وجه
 و از حجامت و از غسل سیت و درین مسئله شیعیه موافق اهل سنت اند و گفته بن امان چون
 مسلمان شد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل جب است بر هر کس از هر چه بقد و آمده هر که وضو کرد و در

غوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل است و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد
و هر که زن را بیاید و عود خواهد باید که میان هر دو جماع وضو بکند که این انستاست از برای
عود و خواب کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که اگر کسی از جهت غسل جنابت اول هر دو دست
بشوید پسترا زمین بر شال آب ریزد و فرج را بشوید پسترا وضو بکند باز آب بگرفت انگشتان را در پیشانی
موی در آورد و سه حفته آب بر سر ریزد یعنی پیری هر دو کف پسترا بر سار حده آب ریزد
و هر دو پای بشوید و دلک داخل است در ساری غسل و در لفظی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرج را شسته دست بر زمین زد یعنی از برای آنکه او در روایتی آمده که مسح کرد
دست را خاک و منديل را بر گردانید و آب را بر دست افشانند گرفت آنم سله گفت من و تو
هستم که نوی سر ساخت می بندم و غسل جنابت و در لفظی غسل حیض آنرا بشکنم و دانایم
فرمودند که این قدر ترا بس است که هر دو دست آب بر سر ریزی سه بار و آن کس که آنرا
بر تمام بدن و پاک شوی و فرمودند حلال نمی گنم آمدن را در مسجد از برای حائض و جنب
مانند گفت من و جنب نبوت از یک آمده غسل می برآوردیم از جنابت و دستهای
ما هر دو در آن آوند آمد شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت است دست موسی را بشوید
و بدن را صاف بکنید و ضعیف

باب در بیان تمیم

فرمود داده شد م پنج چیز که هیچ یک را پیش از من داده نشد من صورتیم بر عصب تا کیا پناه
و گردانیده شد بر آس من همه زمین سجد و طوهر هر که را نماز در یا بد بگذارد آنرا با جنب
که دریافت و حلال شد مرا غنائم و داده شد شفاعت و هر نیمی در قوم خاصه مبعوث شد
و من بسوی کافه مبعوث شدم و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما طوهر گردانیده
و سیکه آب نیایم و در لفظی دیگر است که تراب طوهر است از برای ما عمار بن یاسر را فرمود

این قدر طراپس است که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست
بستانی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه است بلفظ مسلم
و در سوانیه از بخاری آورده شد که گفت و این زمین زدن و در نماز یا پیش روی و هر دو گفت
یا مسح نمود و در لفظ آمد تیمم و وضو است یکبار برای روی و یکبار براس هر دو دست
تا مسح و این حدیث موقوف است بر این عمر پس اینج هم آن اول است و فرمود خاک و
مسلمان است اگر آب تازه سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا بترسد و ستن با آب
کند و مرد و سفر کند وقت نماز آمد آب همراه داشته باشد بخاک پاک تیمم کند و نماز گزارد و بنا بر
آب یافتند و بنزد وقت باقی بود یکبار وضو کرد و نماز گزارد و دیگر اعاده نکرد چون ماه یا چنانست
گفتند غیر صید را فرمودا حبست السنة و اجزا ثلاث و لا ثلاث و دیگر را گفت لا اله الا الله
صورت این ناظر است در اولویت فعل اول حسنه را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب
گردد و غسل از مرگ بترسد بترسد تیمم کند و این موقوف است بر این عباس و مرفوعا هم
تکلمه لغوی را از تشکستن یکبار زدن و بند و ستام کر که سر بر جبار کند اما شدت سختی و است
و سیکه را که سرش مخرج بود از سنگ این بود و ترا این قدر بترسد که تیمم کنی و بر ختم پاره از جگر
بر بند و بر آن مسح کنی و سالر جسد را بشوئی این عباس گفته مذمت آنست که از تیمم خیریک
نماز بیشتر نگذارد و نماز دیگر را تیمم بیا کند لکن بسندش سخت ناتوان است و صحیح آنست که حکم
تیمم حکم وضو است و هر امر پس از یک تیمم چند نماز سه توان کرد

باب در بیان حیض

فاطر و خدای جمیع استخوان می آورد و از او فرمود که خون حیض سیاه باشد و زمان آنرا
می شناسند چون حیض آید از نماز با زمان چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه وضو کن
و نماز گزار سیئه استخوانه مانع نماز نیست و آسمان و خیر بخیر را گفت که در مرکز نشیند

اگر زدی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل بر آرد و مغرب و عشا را غسل دیگر و فجر را غسل دیگر
و میان این عملها و هنو کند چغش را سخت استحا ضعیف شد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
فرمود حتی است از شیطان توشش را برفت و چغش را بستر غسل بر آرد چون پاک شوی بستر و
چهار روز یا بستر و سه روز نماز بگذارد و روزی که این قدر ترا بستر و چغش در هر
ماه می کنی چنانکه زمان حیض می آید و اگر توانی که ظهر را در یک غسل و عصر را در یک غسل و
غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را در یک غسل و عشا را بگذاری و اگر
غسل بر آری در میان روز نماز جمع کنی پس بکنی از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز
گزاری و این اعجب هر دو امر است بسوی من یعنی بنا بر غریبه و سبب است از آن و چون
امام حیدر و خضر چغش شکایت خون پیش آنحضرت برد صلی الله علیه و آله فرمود نقد بدت که حیض ترا
حدس میکرد بازمان پست غسل بر آرد نماز کن پس و سه روز نماز را غسل می کنی از طهارت
خود تا آنکه جناب شارع او را بدان امر کرده باشند پس حجت بر من این روایت نیست که
امام عقیله گفته ماکد رت و حضرت را بعد از طهر چیزی نمی شود و هم تیمم و بچون زن حیض میکند و با او
نمی خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود هر کار بکنید مگر نکاح و عاقله و فرودی تا از او بپوشد و با او
مباشرت میکرد با آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاید و نیاید آن تصدیق کند
و گفت آیا نیست آنکه زن چون حیض میکند نمازی گزارد و روزی که عاقله و عاقله و عاقله
و موضع سرت و حالت احرام حائض نشد فرمود بکن آنچه حاجت می کند جز آنکه طواف خانه کن
تا آنکه پاک کردی و از زن حائض مافوق آزار احلال داشته و زن نفاس در عیسی نبوت
تا چهل روز در نفاس می نشست اما اول القضا می نماز زمان نفاس نکرد و الله اعلم

کتاب الصلوة

باب در بیان مواقیت

وقت نماز پیشین زوال مهرست سایه مرد بر بطول او باشد تا آنکه وقت نماز دیگر حاضر گردد
و وقت نماز دیگر تا آنجا است که آفتاب زرد شده است و وقت نماز شام با او میست که شفق
غائب نشده است آنحضرت صلی الله علیه و آله شفق حمرت است و وقت نماز صبح تا نیمه شب است
و وقت نماز با او از طلوع فجر است تا آن زمان که آفتاب طلوع نشده و در لفظی در باره نماز
عصر آمده که مهر سفید و پاک است و در لفظی مرتفع است الی بر زده است الی گویند آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز دیگر
می کرد و یکی از بابوی منزل خود که در قصای مدینه بود بر سیکشت و هنوز آفتاب زده و تابان است
و تحب میداشت تا خیر عشا را و خواب را بیشتر از آن کرده میگرفت و سخن کردن را بعد از آن و بر میگردد
از نماز صبح و یکم از پیشین و ای شناخت و او شصت تا صد آید می خواند و در لفظی آمده که گاهی
عشا را مقدم و گاهی آن را مؤخر می کرد اگر دید که مردم فراهم شده اند تعجل فرمود و اگر دید که
کرده اند تاخیر نمود و صبح را در غلغل گزاری و در میکه فجر بشکافت نماز بر پا کرد و بعضی مردم بعضی
را نمی شناخت و مقرب وقتی گزاردی که منصرف از نماز موقع نبل را می دیدی نماز عشا را وقتی
گزارد که عشاء شب بگذشت بر آمد و فرمود و قتش همین است اگر شقت بر است نمی بود امر
باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی بنماز کنید که شدت سردی از جوشیدن
جنت است و گفت صبح کنید و نماز با او که اعظم است از ساجده شام یعنی آغاز و غلغل انجام در سفر باید
فرمود هر که دریافت از صبح که می پیش از بر آمدن هر وی نماز صبح دریافت و هر که دریافت از عصر پیش از آنکه
فرود و نماز عصر دریافت و در وقت نبل گفت لفظ بخدا آمده و بعد گفته که سخن همین گفت است یعنی درین حد
نه در مقام و فرمود است نماز بعد از صبح تا آنکه مهر بر آید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند
و در لفظی و نه بعد از فجر و این صبح تر است از اول سه ساعت است که در آن نماز و اقباب و
روایت سیکه نزول مهر تا آنکه بر آید دیگر هنگام نبرد تا آنکه زایل شود سوم نزول و غروب
آفتاب تا آنکه فروکشند و حکم ثانی نزد شافعی از حدیث ابی هریره بسند ضعیف آمده و زیاده
کرده که مگر در جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال چهارست خاصه و بی عبد مناف را گفت

منع کند و هیچ کس را که طواف کند باین خانه و نماز گزارد هر کدام ساعت که خواهد از شب یا روز و
 آمده که فجر و فجر است یک آنست که طعام را حرام می کند و نماز در آن حلال است و اگر آنست
 که نماز صبح در آن حرام است و طعام در آن حلال و در لفظ آمده آنکه محرم طعام است در از سیر و در افق
 و دیگر بخود هم گشت و فرمود افضل اعمال نماز کردن است در اول وقت و آن حیوان خداست
 و در اوسط وقت رحمت الهی است و در آخر وقت عفو خدا اگر سندانین خبر سخت ضعیف است
 و بعد از فجر نماز نیست مگر و سجده و در لفظ آمده نیست نماز بعد طلوع فجر مگر در رکعت فجر است
 گفت آنحضرت صلعم نماز عصر گزارد و بخاندام آمد و در رکعت نماز کرد پس سیدم فرمود از در رکعت
 که بعد از ظهر باشد مشغول شدم این دم گزارم گفتیم مگر قضا کنیم این هر دو را چون فوت شوند فرمود
 نه یعنی قضا درین وقت از خصائص من است

باب در بیان اذان

طائفی عبدالله بن زید را در خواب اذان آموخت در آن تکبیر چهار بار آمده بغیر ترجیع و اقامت
 یک بار مگر قدامت الصلوة آنحضرت فرمود صلعم این که تو دیدی در خواب راست است
 انشاء الله تعالی و در طریق دین قصه قول بلال در اذان فجر الصلوة خیر من النوام زیاده
 آمده و در لفظ آمده که گفتن مؤذن این جمله را بعد از حی علی الفلاح سنت است و یا بحمد نبوت اذان
 و این قول بتقریر نبوت بوده است و تقریر نوعی از سنت است و بنیاب رسالت صلعم ابو مخنف و را
 اذان آموخت و در آن ترجیع آمده یعنی دینها و تمین و آیین زیادت است بر حدیث ابن پی
 و زیادت عادل مقبول است و خبر اول نزد اهل من است و خبر ترجیع نزد مسلم کان تکبیر را در
 اولش و با گفته اما در سند احمد و هر چهار سنن مرای ذکر نموده و بلال مامور شد بر تشفیج اذان
 و ایتار اقامت مگر قول قدامت الصلوة لکن مسلم این استثنای را ذکر نکرده و انسانی گفته
 آمر بلال آنحضرت صلعم بود ابو حنیفه بلال را دید که نزد اذان هر دو انگشت سبابه و بی در هر دو

گوش او بود و در لفظی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة کردن خود بخواب
راست و چپ پیچید و خود شش دو رکعت و تمام بدن خود آنحضرت را که او ابو محمد و ره
خوشش آمد او را اذان آمیخت و این دلیل است بر آن که بخودن مرد و خوش آواز باشد
بجای برین همه گفته بار ما عیدین ما آنحضرت گزاردم بغیر اذان و اقامت و در قصه خفتن
از نماز آن که اذان گفت بلال پس از گذارد آنحضرت صلعم کرد آنچه هر روزی کرد و در دفعه مغرب و شام
یک اذان و دو اقامت گزارد و در لفظی چنین است که حج کرد میان مغرب و غنایک اقامت و در طریق آمدیم
به نماز اقامت گفت و در روی دیگر آمده که نماز کرد و پیچید از آن هر دو و فرمود اذان بگیرد بلال پس
بخوابید و بنوشید یعنی و تسبیح رمضان تا آنکه نماز را بر آن مکنتم و وی نایاب بود و ملائکه و تا آنکه او را گویند
صبح کردی صبح کردی و این دلیل است بر جواز دو اذان او برای نماز صبح در رمضان
و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و نذ کند که بنده خفت
و نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف است و حدیث نخستین صحیح
متفق علیه فاین بزمین نواک و فرمود چون نذالند و بدید چو بخودن بگویند سوای معیتین که پیش
سلسله لا عمل ولا قوه الا بالله بگویند بزمین بن ابی المعاص خود است که اقامت قوم خود بکنند فرمود
تو اقامت ایشان هستی اقتدا کن با ضعیف ایشان و بخودنی بگیر که بر اذان اجرت بگیر و فرمود
چون وقت نماز آید بکجه او شما اذان گوید و درین خبر شش است بر اذان و ایجاب است
و بلال را در اذان امر برترسل فرمود یعنی تا قی و در اقامت بعد از پیشانی گفت میان هر دو وقت
فراغ از اکل و رنگ کن و حدیث متوفی بودن بخودن ضعیف است بحدیث نمی آرد
آری هر که اذان گوید همان اقامت هم گوید و لکن این نیز ضعیف است چنانکه خبر امر با آن
بلال فقط قرائت نیز ضعیف دارد و بخودن ملک است با اذان چنانکه امر ملک است با اقامت و ضعیف
و دعا بیکه میان اذان و اقامت کنند و پس نمی شود یعنی بلکه پیرامی گردد و تکرار بخودن
نمایند و دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت هذا إلى السيلة

والفضيلة وابغنه مقاماً محمداً الذي وعدته آنحضرت صلعم اورا روز قیامت شفاعت فرماید

باب در بیان شروط نماز

هر که در نماز کند و می برگشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی فساد آنقض وضو نیست قبول نیست نماز خاص
مگر بخلاف اینی مسجد و سرپوش زنان و جامه اگر وسیع است بدان متخف شود و میان هر دو طرف
او خلط نماید و اگر تنگ است بیشتر شود بدان و در یک جامه که بر دوش از آن چیزی
نیست نماز نباید گزارد و زن را گزاردن نماز در ورع و خیار بغیر از درست است اگر
آن وسیع سابق باشد و پشت هر دو دست هم را بپوشد تا مرین ربیع و شب تاریک نماز
بسی غیر قبله که در چون آفتاب برآمد معلوم شد که قبله نبود بر آن آیه فاینا قد لی افلح ربنا الله
فرود آمد و آنکه آمده که قبله در میان مشرق و مغرب است محمول است بر قبله مدینه منوره و در
درند قبله بجانب مغرب باشد و اگر اول فعل بر راحله هر سوی که روی کند جائز است و از
فعل جناب رسالت آیت ثابت آیتا بسز میسر بود و لکن در نماز مکتوبه این کار نمی کرد و در سفر
چون از راه قطع میکرد و رخ خود با راحله بسوی قبله می نمود و یکسری برآورد و پشهر هر سوی که راحله
میزفت نماز می کرد و تمام روی زمین مسجد است جز مقبره و حمام و جای انداختن سرگین
و جای پنج جانوران و وسط راه و جای ماندن و شتران و بالاسی پشت خانه خدا
و نماز گزاردن بسوی گور یا پشت ستن بر آن نهی عنه است و هر که بجهت در آمد اگر فعل از وی
تقدیر نمید مسیح کرده در آن نماز بگزارد چه طوطی و خفین که وطنی از وی کرده همین تراب است و در نماز
پنج شئی از کلام صالح نیست چه نماز همین تسبیح و تکبیر و قنوت قرآن باشد و چهار نبوت صحاب
در نماز بجا جت خود سخن می کردند این آیه فرود آمد معاف فظی اعلی الصلوات والصلواته السطی
و قوص الله فانین مراد بسطی نماز عصر است و مراد بقنوت سکوت پس با مرشند نجو شئی
و نهی کرده شدند از سخن کردن و نماز تسبیح و نماز برای مردان است و تصنیق از برای

زمان آنحضرت صلا نمازی کرد و در سینه او آوازی همچو آواز دایک مسین می بود و اگر بگویند
و این دلیل است بر آنکه اگر کسی در نماز جائز دست علی مرتضی الکریم نماز بر آنحضرت صلوات الله علیه
تخت نمودی پس تنجیح بطل نماز باشد و اگر کسی در نماز سلام کردی بیط کف مشرب است
بجواب نمودی آما سه دختر زینب را در نماز حامل بود و نزد سجده می نهاد و نزد قیام بر می داشت
و این ماجرا در حالت امامت بود و در نماز امر بکشتن مار و کت و هم آمد و پس اینها غفلت کشیدند

باب در بیان ستره نمازی

گذرنده از پیش صله اگر بداند که کدام اتم بروی است تا چهل بایستد بهتر باشد و اگر او را گذشت
از و بروی او در لفظی چهل سال آمده و این ستره برابر چوب پسین یا لان شترین است
بهر حال استتار باید کرد هر چند ستره باشد چه اگر ساتری شل موخره حل در پیش اوست
گذشتن زن و خروسک قطع نمازش کند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد
گویم مراد بقطع نمی توانی شغل صلی از حضورت ندانند پس دلیل حدیث دیگر هیچ شی قاطع نماز نیست
و تا تو اندید دفع کنی و ستره اگر یکی از نزد و صلی بگذرد او را دفع کند اگر باز نماز مقامه نماید
که شیطان است و در لفظی آمده که قرین است یعنی شیطان هزار انسان و اگر هیچ ستره نیابد
همین عصا خود را بردارد و اگر عصا هم نبود خط بر زمین کشد باز هیچ دیان نیست هر که از
پیش او بگذرد و سندان حدیث حسن است و از اعراض از شی غیر مصیب

باب در بیان حث فروتنی در نماز

اختصاص در نماز یعنی سست یعنی دست بر تهیگاه نهادن یهود اینکار می کردند طعام شام
اگر پیشتر برسد پیش از نماز مغرب آنرا بخورد و در نماز زمین را از سنگریزه با صاف نکند که
رحمت را ببرد و اوست و اگر ناگزیر باشد یکبار پیش نکند یا ترک بد و آنفات و نماز یعنی چپ و راست

مگر یقین ربودگی شیطان مست از نماز بنده و بلند از خیر دیگر آمده که دور از خود از اتفات که آن
 هلاک شدن است و اگر لابد باشد پس در نماز تطوع بکند چون کسی که نماز باشد مناجات رب
 خود است آب بن بخت راست و پیش خود نمیدارد و لکن از جانب چپ بیفکند و در قفلی بر میسر
 آمده حالتش را پرده باریک سرخ رنگین نقش از صوف بود که بدان جانب خانه را پوشیده بود
 و تصاویر داشت آنحضرت فرمود صلوات بر او باد و کن که آنجا و پیش در نماز عارض من
 می گرد و در قفلی آمده که این خمیده مرا از حضور در نماز مشغول کرد و فرمود این قوم که در نماز
 نظرها بسمان کنند باز مانند وزنه که بسوی ایشان باز گردد و در همین نماز حضرت طعام و نذر
 حال دفع احتیاج یعنی بول و براز و آنجا که شاد و آب از طرف مشرق طمان است هر که در نماز
 ناخود بکند تا تواند بکظم آن پروا داد

باب در بیان مساجد

ساختن مسجد از خانه ناموسه است و همچنین پاکیزه و خوشبودار داشتن آنها بکشد خدا یهود را
 که گویای پیغمبران خود را مسجد را گرفتند چون مردی صلح میان می و در قبرش مسجد
 میساختند ایشانند برترین خلق تشکر نبوت او بخدا نامه بن آمال را گرفتار کرده بیاورد و
 بستونی از ستونهای مسجد بر بست و دوی مشرک بود و آیین و لیل است بر آنکه نجاست شرک
 معنوی است نه صوری و در این ربط از تقریبی فرمود عمر بن خطاب سالن این نهایت را در مسجد
 بنظر انکار ملاحظه کرد و گفت من شرف در مسجد می خوانیم و در وی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله
 اگر کسی را بیند که در مسجد ضاله خودی جوید او را باید گفت که این ضال را خدا بر تو یا و نگذاشت
 مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را بگوید که خدا تجارت
 ترا سودمند کند مسجد مقام جد و دو تو نیست سعد بن معاذ روز خندق خسته شد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 برای وی خمیه در مسجد زد تا عیادتش از قریب بفرمایند و در مسجد باری می کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله

حالتش را پنهان کرده میگوید که نیزی سیاه نمیدرسجد و اشتهایش عالتش آمدی و سخن کردی
افکندن آب و بدن در سجده گناه است و کفاره اش دفن اوست قیامت نیاید تا آنکه مرد
تاریش کنند در مساجد آنحضرت صلعم فرمود بدن ماوریم تشبیه مساجد یعنی برابر شدن و
آرامش آن و تعرض شد به آنحضرت صلعم ابواست و ست آنکه خسر و خاشاکه
که مرد را سجده بیرون می افکند و هر که در سجده را این نشیند تا آنکه دو رکعت بگذارد و این
تیمه السجده نامند و حدیث دلیل است بر وجوب آن

باب در صفت نماز

پس چون اراده نماز کند وضوی کامل بر آورد و در قیله شده تکبیر گوید یعنی الله اکبر و آنچه
از قرآن آسان شود بخواند و بر کعبه رود و با طینان و چون سر بر آورد راست بایستد و سجده
کند با طینت و نشیند بعد از سجده با طینان و سجده دیگر بجان طینان بجا آورد و در سجده
نماز این چنین بکند و در لفظی قیام با طینان آمده و در لفظ دیگر قیام بکند حتی ترجیع العظماء
داشته و در روایت دیگر آمده که تمامیت نماز هیچ یک از نشانه آنکه وضوی کامل بکند چنانکه
او تعالی امر کرده است پیشتر تکبیر گوید و حمد کند یعنی سوره فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن همراه
داشته باشد بخواند و رنجه و تکبیر و تهلیل گوید و در لفظی آمده که اسم القرآن و آنچه بخواند
بخواند و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواسته بخوان یعنی از قرآن هر زبان عربی از هر سوره و آنچه
خواهی بخوانی جناب رسالت صلعم نزد تکبیر هر دو دست برابر هر دو دوش بر داشته و نزد
کعبه هر دو دست را بر هر دو زانو مکن کردی یعنی قرار دای و پشت را در دو مسافت یعنی تا جلو
و بر نشیند با گردن و تراز و رف راس ستوی می استاد تا آنکه هر بند استخوان بجای خویش می آید
و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاده و آنها را نمی گسترانید و نه هر دو را قبض می کرد و آنها را
انگشتان هر دو پا را سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشهید نشینست بر پای چپ

بی شست و پای راست را استاده می داشت و در کت اخیر و پای چپ را مقدم و پای دیگر
 را منته و پ نهوده بر مقدمی نشست و نزد استخوان نماز و جهت وجهی للذی
 عظم السموات والارض تا المسلمین واللهم انت الملائکة آخر می خواند و مسلم گفته این
 در نماز شب بود گویم را خواندن این ادعیه بعد از تکبیر تحریمه است نه پیش از آن و عادت
 آن بود که بعد از تکبیر تحریمه اندک پیش از قرائت خاموش می ماند ابو هریره گفت قرائت
 شوم بیان این ساعت لطیف چه می خوانی فرمود اللهم یا علی بنی و بین خطایای
 و غیرین خطاب بصلواتک اللهم الخ می خواند و اول مرفوع تحقق علیه است و ثانی موقوف
 بر عمر و روایتی آمده که بعد از تکبیر می گفت اعیذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم
 من همز و فقه و گفته اند روایت دیگر و او شده که آغاز نماز تکبیر و آغاز قرائت با همی کرد
 و نزد کوع سر را بلند نمی فرمود و نه پشت می کرد و لکن بیان این هر دو می داشت و نزد رفع
 راس از رکوع سجده می رفت تا آنکه راست بایستد و همچنین چون سر از سجده برداشتی سجده دیگر
 نمیکرد تا آنکه راست نشیند و بعد از هر دو رکعت تشهد می خواند و پای چپ را می گسترانید
 و پای راست را استاده می کرد و این دلیل است بر وضو است اعتدال در ارکان نماز و از
 عقبه شیطان نمی میفرمود و مراد بعقبه اتفاق است یعنی نشست سگ که هر دو سرین بر زمین
 چپ پانزده و ساق و فخذ را استاده کرده هر دو دست بر زمین ببرد دیگر آنکه هر دو پای گسترانند
 و هر دو سرین بر پشت بگذارند و این مناسب تر است تفسیر عقبه و نهی کرد از آنکه هر دو
 ذراع خود را فرش کند چو افتراش سج و نماز را تسلیم ختم میکرد و نزد آغاز نماز هر دو دست بر زمین
 هر دو دست بر می داشت و نزد رکوع و سر برداشتن از آن نیز رفع یدین می کرد و سمع الله
 لمن حمله لا یدن الله میگفت و این کار و سجده نمی کرد و در لفظی آمده که هر دو دست را
 می زدنی سنگین میفرمود پس تکبیر می برد و در لفظی دیگر آمده تا آنکه مجاز میگوید هر دو دست
 را بالا هر دو گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می نهاد و فرمود نیست نماز کنی الا لم یقرآن

نخواهد و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که در آن امر الکتاب بخوانند و فرمود شاید
 شما می خوانید و پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحه الکتاب که از آنجا اینچنین نیست نماز
 کسی را که آن را بخواند و آمده که آنحضرت صلعم و ابوبکر و عمر نماز را با کعبه شروع می کردند و تسبیح و اهل
 قرائت و آخر آن نمی خوانند و در لفظی زیاد کرده که چهار میله نمی نمودند و در روایت دیگر
 وارد شده که پنجاه می گفتند و برین ست حمل نفی نیتیم نمی گفتند نماز گزار دوم در پس ابوبکر
 پس بیله خواند پست فاتحه و چون تا ولا الضالین رسید آمین گفت و نزد سجده و قیام از سجده
 الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند بیکه جان من در دست اوست من را شایسته نیتیم
 و نماز قبول خدا صلعم و فرمود چون فاتحه خوانید بیله گوید که بیله یکبار از آیات فاتحه است
 و این موقوف است بر ابوبکر و آنحضرت صلعم که چون از قرائت امر القرآن فارغ شدی
 آواز خود بآمین بروشی یکبار گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی را بگویم مگر آنچه کفایت کند
 از آن بایا موخت فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
 الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه و دو سجده بخواند و احیاناً سوره فاتحه
 و رکعت اولی را در این دو رکعت پسین همین فاتحه بخواند پس ابوسعید خدری گفته اند که یکبار
 قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین نماز پیشین بقدر الم تنزل السجده میخواند و دو رکعت آخر
 نصف آن قرائت میفرمود و دو رکعت اول عصر بر مقدار دو رکعت پسین ظهر بخواند و نیمه آن
 در دو رکعت آخر عصر غرض از پسین ظهر اطلویل و عصر را تخفیف می فرمود و در مغرب قصار مفصل
 می خواند یعنی از قاف تا آخر قرآن در غرض اطلویل و در صبح طوال آن ابوهریره گوید که بنابر
 نکر و در پس احب می استبه تر نماز نبوت ازین شخص و تمام و سبب سوره طور بخواند و در صبح و غروب
 جمعه سجده و بل است خواند این سوره گوید همیشه همچنین میکرد و هیچ آیت و حدیث در نماز نیامده
 مگر نزدش سوال می کردند آیت عذاب مگر آنکه از آن خود بخواند و فرمود من نمی کرده شده ام از آنکه
 قرآن را در رکوع و سجده خوانم در رکوع عظیم رب در سجده اجتهاد در دعا بکنید که در خود از تعجبات

و در رکوع و سجده سبحانك اللهم ربنا و محمدك اللهم اغفر لي بسيماي كفت و تزاراده
 نمازك بگیری بر آورد و همچنین نزد رکوع می گفت سمع الله لمن حمده و نزول صلب از آن و سبحان
 و لك الحمد و وی تمام است پست تر بگیر گویان بسجده می رفت و نزول بر اس از آن هم بگیر
 می بر آورد و باز بگیر گویان بسجده می رفت و نزول بر آشتن سر از آن بگیر می بر آورد و در سجده
 در تمام نماز همچنین می کرد و در سیه از دو رکعت بعد از شستن بر می خاست بگیر می گفت در
 روایت آمده که نزد رفیع راس از رکوع این دعا می خواند اللهم ربنا لك الحمد صل اللهم
 صل لا ارض الم و فرموده که ما مومنان که نمی بر رفت آنخوان بر جبهه و بر دست شریف است
 بسوی پیشه کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدیم و در نماز میان هر دو دست
 خود فرجه می گذاشت تا آنکه میان الطین شین نمایان میگشت و گفتی چون سجده کنی هر دو دست
 بر زمین نهی و هر دو آرنج را بر روی زمین و همچنین در رکوع میان اصابع هر دو دست فرجه گذاشته و در
 سجده آنرا ضم نمودی و چهار زانو نشسته نماز را در بعضی و حالت مضی و میان هر دو سجده می گفت
 اللهم اغفر لی و ارحم لی و اهد لی و عاف لی و ابرئ لی ما لک بن جویرت و بیکه آن حضرت صلعم
 نمازی گزارد و در نماز بر پنجاست تا آنکه مستوی نشست و قعود و این اجلاس است که گنیزد و آنکه
 و آنکه بعد از رکوع قنوت کرد و بر کتف از عرب بدعا نمود پست تر از آنکه او و لفظی دیگر آمده که لم یزل و صبح و شام
 می نسود تا آنکه دنیا بگذشت و آمده که قنوت می کرد مگر در سیه قوی را دعا می کرد یا بر تویی
 دعا سه نمود سعد بن طارق گفته پدر را گفت شما پیران حضرت صلعم را می بگو و عمر عثمان
 علیه نماز گزارده اید و فرجه قنوت می خواند و گفت ای پسر که من محدث است یعنی خوابت
 بر آن حسن بن علی علیه السلام گفته آموخت مرا رسول خدا صلعم کلمه چید که آنرا در قنوت و تر
 می گفته باشم اللهم اهد فی هین هدیت الم رواه الحسن بن سالی و زخرش و صلی الله علی النبی و آله و
 و ابن عباس ادعا آموخت که در قنوت هیچ گوید و آن همین دعا سه مذکور است و سند ضعیف
 و فرمود چون سیه از شما سجده کند و پست تر نشیند بلکه هر دو دست پیش از هر دو کعبه بر زمین نهد

وائل بن حجر که دیدم آنحضرت را مسلم چون سجده کرد
 بن نهادی و در تشنه دست چپ بر زانو سے چپ
 نهادی و بجاہ دست را عقد بستی و انگشت سبابه نشان
 در روایتی آمده که به اصابع انقبض کرد و انگشتی که متصل
 مین مسعود را تشنه آنوقت و گفت چون کی از شما نماز کند
 و عابدیند و بخواند و این اصح صبیح تشنه است و پیش اوین
 سلام بر جبرئیل و میکائیل میگردند پس این تحیت آنوقت و اگر که مردم را بیاورد و آن عیال
 را صیغہ دیگر تعظیم کرد بلفظ الخیات المبارکات الصلوات الطیبات اللهم کیے را ویکه در نماز
 دعای کند لکن تجید و تصلیه نکرد و فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون کیے
 از شما نماز گزارد بامیت بخرو و بنا و رب کند پسر و در و بر پیغمبر فرستد باز هر چه خواهد دعا کند
 بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوة بر شما پس این در و چگونه گوئیم
 خاموش شد باز فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم
 و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراہیم فی العالمین انک حمید مجید و
 سلام اینجا نیست که آنوقت شد بدو این خرمید زیاده کرد و چگونه در و در پیغمبر بر شما نماز خود
 و فرمود پناه جویید و تشنه از چهار چیز بگوئید اللهم فی احو ذبک من عذاب جهنم و
 من عذاب القبر و من فتنۃ الھیأ و الممات و من شئ فتنۃ المسیح الذجال و مسلم است که
 این را بعد از تشنه اخیر گوید ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ گفت مراد عافی بیا موز که در نماز خود
 می گفت با ششم فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت
 فاخفر لی مغفرتہ من عندک و ارحمی انک - انت الغفور الرحیم و ائل بن حجر
 گوید نماز گزار دوم با رسول خدا صلعم پس سلام می و او از طرف راست چپ و میگفت
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و او از او عین نبوت است در پس هر نماز و رض

و این در سند

سرد و زانو را پیا

و دست را

فرمود و این نزد

ابہام است اشاره فر

بگوید الخیات الله الم

لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير
 اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطل لما منعت ولا ينفع ذا الجحذ منك الجحذ ودرپس هر نماز
 تعمود ميگرد باين الفاظ اللهم الى اعوذ بك من الجحش واعوذ بك من الجبن واعوذ بك
 عن ان ارد الى ارضي العبر واعوذ بك من فتنة الدنيا واعوذ بك من عدو القبر
 لقفا ودر محفل قبل از خروج نماز و بعد از هر دو دست و بعد از انصرفت از نماز سه بار
 استغفر الله گفتم پسر اين دعا خواندي اللهم انت السلام وصنك السلام تباركت يا
 ذا الجلال والاكرام وفرمود هر كه تسبیح كند درپس هر نمازی سه بار و حمد گوید سی و سه بار
 تكبیر بر آرد سی و سه بار و این نو و نه كرت شده و از برای تمام صدها لا اله الا الله وحده
 لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير گویند بخشیده شود خطای ای او اگر چه
 بزرگ باشد یعنی در كثرت و در روايتی تكبیر سی و چهار بار آمده و معاذ بن جبل را فرمود
 وصیت می كنم ترا كه ترك نکنی پس هر نماز انگه بگوئی این دعا را اللهم اعفی عنی ذكرك و شكرك
 و حسن عبادتك و آمله كه هر كه بخواند آیه الكسری درپس هر نماز فرض منع نمند او را از دخول
 جنت مگر موت و طهرانی قل هو الله احد نیز زیاده كرده و فرمود نماز كند اربعین بار و اگر كن
 می گزارد و گزاشد استاده و اگر نتوانی نشسته و اگر این هم نتوانی برپه و و اشاره بكن
 بیكاری بر و ساده نماز كرده بود آنرا بیفكند و فرمود نماز كن بر زمین اگر بتوانی و نه اشاعتی
 بكن و سجود البیت ترا در كوچ گردان و این موقوف است بر جابر

باب در بیان سجد سه و تلاوت و شكر

آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز ظهر با مردم گزارد و بر دو ركعت اولی نشست و برخاست مردم هم برپا شدند
 تا آنكه نماز تمام كرد و منتظر تسلیم ماند تكبیر گفت و حال آنكه جالس است پیر و سجد سه پیش از
 سلام كرد بار سلام داد و در روايتی آمده كه در هر سجد تكبیر بر آورد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شده سجده کردند و یک بار دیگر برز و رکعت از ظهر یا عصر سلام داد و فرمودی که در پیشگاه
 مسجد برو و بایستاد و دست خود بر آن چوب نهاد و در قوم او بگوید عمر بود نماز است بخشن نکرده و سراج مردم را روشن
 صحابه گفتند که نماز کوفه شده و یکبار از او البیدین می گفتند گفت ای رسول خدا فراموش کردی
 یا نماز کوفه شده فرمود نه فراموش کردم نه نماز قصر گردید گفت آری فراموش کردی پس
 دو رکعت دیگر بجا آورد و سلام داد و تکیه بر آورد و شل سجده خود سجده کرد و یاد از ترانان پیشتر
 برداشت و تکیه گفت در روایتی زیاده کرده که این نماز نماز عصر بود و در لفظ آمده که فرمود
 ذوالبیدین راست می گوید صحابه با شارت گفتند آری و این صحیحین است لکن بلفظ
 فقها و در روایتی آمده که سجده نکرد تا آنکه حق تعالی استیغاثش کرد و یکبار
 نماز کرد و بامر دم و سهو نمود پس دو سجده بر آورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون تشک کنند
 یکی از شما در نماز نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار تشک را بیندازد و بر یقین بنامهای
 دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کنند و اگر تمام گزارده است
 ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت نماز کرد چون سلام داد گفتند ای رسول خدا در نماز
 چیزی تو پیرایه است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس بپا خود به پیچید و رو بقبله
 شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما را بدان خبری کرد
 و لکن من بشدم مثل شما و فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون لبیان
 کنم یاد دهم بنمیدم و چون یکی از شما در نماز خود تشک کند باید که ترسے صواب کند و نماز را
 بر آن تمام نماید پس دو سجده کند و در لفظ آمده که تمام کند نماز را و سلام دهد باز سجده نماید و دو
 سجده سهو کرد آنحضرت صلا بعد از سلام و کلام و در صورت تشک دو سجده بعد از سلام نماید
 و هر که برخیزد از تشک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است استاده ماند و سجده کند و دو سجده
 نماید و اگر راست نه استاده است نشیند و نیست سهو کرد و فرمود نیست سهو کرد یکبار
 امام است پس اگر سهو کرد امام بر وی و بر کسیکه در پس است سجده سهو است و هر سهو را دو سجده

بعد از سلام و سجده که در نماز صحابه همراه جناب نبوت در سوره اذا السماء انشقت و اقرا این عباس
گفته نیست سوره ص از عزائم سجده و لکن آنحضرت ما دیم که در آن سجده که در چندین سجده که در
سوره نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد در آن دو سوره و فضل شد سوره حج بدو سجده هر که سجده نکند
در آن خواند آنرا عمر گفته ای مردم ما می گذریم بسجده پس هر که سجده کرد و خوب کرد و هر که نکرد و
گنا نیست و در لفظ آمده که فرض نموده است خدا آنچه را و اگر خواهد بگذرد عمر گفته آنحضرت یا
قرآن می خواند چون بسجده گذشته تکبیر گفته و سجده نموده ما هم سجده می کردیم و چون امر
مست آنکیز آمدی در سجده شکر افتاد و می گفت یا سجده در آن کرد و بعد سر برداشت و
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجده شکر کردم و علقه مرقی خبر اسلام
اهل یمن یا آنحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد و گویم درین سجده
طهارت شرط نیست

باب در بیان نماز تطوع

ربیع گفته آنحضرت صلعم مرا فرمود بخوانه گفتم مرا نعت شهادت می خواهم فرمود جزین چیز دیگر
میخواهی گفتم نه بهین می خواهم فرمود احانت کن مرا بر نفس خود بکثرت سجده گویم حل این سجده بر
نماز تطوع کما یغنی نیست بلکه تنها سجده هم کی عبادت مستغله است بهین عبادت و باد که دیگر و اما نماز
تطوع پس این عمره رکعت از آنحضرت صلعم یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از ظهر و دو بعد از غر
و خانه خودش و دو بعد از عشاء درون خانه و دو پیش از صبح و در روایتی و دو بعد از جمعه و خانه خودش
و آمده که چون نماز طالع شدی نماز نمی گزارد مگر دو رکعت خفیف و دو رکعتی ترک نمیدارد چهار رکعت
پیش از ظهر و دو پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از نوافل نخت تر و تمهید از دو رکعت صبح و فرمود دو
فجر بهتر از دنیا و مافیهاست و فرمود هر که بگذارد و از ده رکعت در یک شب روز ساخته شود بسبب
آن از برای او خانه و جنیت و در روایتی لفظ تطوع یاد کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد از

نشد و پنج رکعت که در قرآن و در هر شب و در هر یک از آنکه منتهی باشد و تر و آب و بی هر وقت باشد
 و درین عاصی را گفت: تو مثل فلان سبازش که شب بیهوش قیام میکرد پس آن ترک نمود و فرمود
 و ترک کرد و بیای اهل قرآن چه اگر خدا ترست و دوست میدارد و تر و فرمود و آخر نماز شب بخواب
 و ترک کرد و نیست و در هر یک شب و در هر یک شب اسم رب که اهل و قلی یا ایها العالمین
 و قلی هو الله می خواند و سلام می داد و در آخر آنها و در و ای آمده که هر سورت و هر رکعت
 می خواند و در رکعت اخیر قلی هو الله و صلی علی من بعدک و تر و فرمود و ترک کرد و پیش از آنکه
 صبح کند و هر که صبح و ریافت و ترک کرد و او را و تر نیست و هر که حضرت از و تر یا فراموش کرد آنرا
 باید که چون بیدار آید بگزارد و هر که ترسد از عدم قیام و یا تر شب وی و ترک کند در اول آن و هر که را
 طبع قیام و یا تر خلیل است وی و در پایان شب بجا آر و شب نماز آخر شب است و این فصل
 و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و تر نیست پس و تر پیش از صبح بیدار گردد و او را حضرت صلوات
 که نماز چاشت چهار رکعت میگزارد و می افزود آنچه خدای خواست و در لفظی دیگر آمده پرسیده شد
 حالتی که آید رسول خدا صلوات نماز چاشت می گزارد گفت: نگارم که از تنغیب آید یعنی از سفر و گفت
 ندیدم آنحضرت را که گاهی سجده کنی گزارده باشند و لکن من این را می گزارم و فرمود نماز و این
 وی است که بجهت شتر از گران نشینند و هر که و از و رکعت یعنی بگزارد ساخته شود از برای او و حضرت
 در حین حالتی که می آنحضرت صلوات نماز است و هر وقت که چاشت بگزارد

باب در بیان نماز جماعت است

آنحضرت صلوات فرمود نماز جماعت افضل است از نماز تنهایی و هر چه در لفظی است
 جز و گفت: سوگند یکس که جهان من در دست او است آننگاه که مردم که هر کس بجهت پیغمبر و او را میم
 بنماز و اذن گفته شود آنرا بترک کند هر که در دنیا است و مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر
 نماز میشوند و حاضران ایشان بجز مردم سوگند یکس که جهان من در دست او است اگر کسی بداند که

وی استخوان فری یا بدیاد و چشم بسته ای افتد حاضر نشاید و در گران تر نماز بار بر منافقان
نمازشنا و نماز صبح است و اگر بداند که درین هر دو جمیعیت بیاید آنرا بیدار بپوشد مردی بیایا
آمد و گفت ای رسول خدا مرا قاضیست که تا مسی هم بکشد او را بخصمت داد چون آن مراد است
داد او را بخواند و گفت برای نمازی شنوی گفت آری فرمود حاضر شود و هر که نداشتند و
نیا در او را نماز نیست مگر از حد و ریح وقت او است بر بن عباس آن حضرت صلوات صبح بخواند
دوم در اوید که نماز کند و نماز ایشان را بخواند و نماز او را در نمازهای ایشان می فرمود
چرا با نماز کند و بداند که بخواند و بخواند که از او ای فرمود این چنین کنید چون درین خود خواند
و باز امام را در یاد بید که هنوز بخواند است همراه او بخواند که این نماز شما را نافله است امام از آن
همین است که افتد ای او کنند پس و سیکه بگیر که بیکسیر گوید و بیکسیر گوید و بیکسیر گوید و چون گوید
رکوع نماز شما رکوع کنید و گوید چون سمع الله لمن حمده و گوید شما اللهم ربنا لك الحمد گوید
و در رکعت اولی آمده و چون بگوید و در شما هم سجده کنید و سجده کنید تا آنکه امام سجده کند و
چون استاده نماز گزارد استاده گزارید و چون نشست گزارد نشسته گزارید و این حکم اخیر است
تجربه در صفوف تا آخر که در فرمود پیشتر آید یعنی در صف اول بایستد و بن افتد و آنکه
بعد از شما میستند و میستند شما یک بار سجده کوچک گفت دوران نماز کرد مردم آمدند و نماز پیش
نماز کرد و فرمود بفضل نماز و در نماز او است که بگوید نماز و نماز عشا و رازی کرده بود فرمود
می خواهم که فتنه آگیز شوی چون مردم را است کنی و الشمس و سبحانهم و افتد و طالع لیل بخوان
در حالت مرض با مردم نماز کرد و بر دست چپ او بکشد و ده نشست خودش با مردم نشست و بگوید
و ابو بکر استاده بود و افتد اینجا بنبوت می کرد و مردم متقدمی ابو بکر بود و در فرمود و چون امام
شود سیکه از شما مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر و ضعیف و عیال و حجت است
و چون تنها گزارد چنانکه خواهد گزارد و فرمود نماز سیکه اذان گوید و آنکه قرآن پیشتر بود
دارد امامت نماید چنانچه عمر بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده تر یاد داشت

مقدم کردند و فرمود امامت کند قوم را اقرار ایشان از برای کتاب خدا و اگر بگمان در قنوت
برابر باشند علم ایشان بسنت و اگر در سنت برابرند اقدم ایشان در هجرت و اگر در هجرت یکسانند
در یمینه ترین قوم در اسلام و در رواتی کلان ترین در سن و امامت نکند مرد در مقام سلطنت
و اگر فوشیند در خانه او بزرگتره او بزرگتر از وی و آنکه امامت نکند زن مرد را و باریستین
مهاجر را و فاجر بنوعی را امامانداش و ایست و فرمود پیوسته کنید صفها را و نزدیکی کنید
میان آنها و برابرید و اگر در آنها بهترین صفوف مردان صف اول است و ششم آنها صف
آخر و بهترین صفهای زنان صف آخر است و بدترین آنها صف اول این عباس شیعیان است
نماز گزارد و برپا را و بایستاد جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجانب دست راست
خود بگوید انش گفته آنحضرت نماز کردن و تیمی در پس او استادیم و مادریم ام سلیم در پس
ما بایستاد و آنکه آنحضرت را در رکوع دریافت پیش از آنکه بصفت رسد بر رکوع رفت و در رکوع
صف رسید این معنی و حضرت وی مذکور شد فرمود زیاده کند خدا حرص ترا و عود کن و در
لفظی آمده رکوع کرد خدا از صف و تا صف خراسید و یکی را و یک که تنها پس صف نماز میکند و اگر
با عوده نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفرد در پس صف مگر آنکه در ایام هلال ایشان یک باشد
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوی اقامت را بر وید بسوی نماز و باشد بر شما آرام و
گرا نیاری و ند وید هر چه یابید بگزارید و آنچه فوت شد آنرا تمام کنید نماز مرد بامر وادکی است
از تنها نماز او و نمازش با و کس از کی است از نماز او با یک کس و چند آنکه بیشتر باشند حسب
بسوی خدا عزوجل آم و رقه را فرمود که امام است اهل خانه کرده باشد گویم امام است زمان در وسط
صف است و این ام مکتوم نامینا را خلیفه خود در مدینه کرد و امامت مردم کند و فرمود نماز
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزارید در پس قائل او امامندش ضعیف است هر که نماز را بپاید
امام بر جای خود است باید که جان کند که امام یکند و لکن این خبر نیز ضعیف است

باب در بیان نماز مسافر و مجاور

نخستین بار که نماز فرض شده و رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر همچنان مقرر ماند
و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که پسر هجرت کرد رسول خدا پس چهار
رکعت فرض شد و مقرر ماند نماز سفر چنانچه اولی که مقرر شد که و تر نماز است و مگر صحیح که قرات
در آن دراز باشد چنانچه بوقت و غیر هم قصر کردی و هم تمام و روزه گزینی و هم افطار کردی و این
خبر معلول است و محفوظ است که فعل عاتقه است که میگوید گفت که بر من شاق نیست یعنی
اتمام را با عی و در خبر است که خدا دوست میدارد اتیان را خصوص خویش را چنانکه اتیان سمیت
خود را کرده میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میدارد اتیان را و آن خبر است چون سمیت
سهیل یا سه فرسخ برآمدی و رکعت میگزارد گوئیم میل ارض منتهای مدیصر را گویند فرسخ
سهیل باشد آنس گویند یا آنحضرت صلوات الله علیه لبوی که برآیدیم پس همین دو رکعت میگزارد
تا بهرین گشتیم و این عباس گفته اقامت کرد آنحضرت نود و نه روز و یک عصری کرد نماز را
و در لفظی هفده روز و در روایتی پانزده روز و در لفظی هجده روز هم آمده چهار گوید در جدول است
روز اقامت کرد نماز را قصر میمود و در جدول این خبر اختلاف است عادت شریف نبوت
آن بود که چون پیش از زین شمس حرکت کردی ظهر تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده
میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زین شمس پیش از اوج حال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدی
و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزارد پس سوار می شد و در روایتی باین لفظ است که چون در سفر
بودی و آفتاب زایل شد ظهر و عصر هر دو را گزاردی یا در کوچ کردی در بویک ظهر و عصر را یکجا
و مغرب و عشا را یکجا گزارده و آمده که قصر نمکنید نماز را در کمتر از چهار برده از مکة العطفان گوئیم
برید شما نزد فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف است و صحیح وقت اوست بر این عباس
و فرمود بهترین است من کسانی اند که چون بدکنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند
افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف است همان بن حنین را ابو اسیر بود آنحضرت را از نماز پیش
فرمود استاده گزارد اگر توانی شسته کن و اگر نتوانی بر بچه کن آنحضرت بیاری اعیادت

کرد و یک نماز بر وساده می گزارد آنرا میبکشد و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی و در اشاره کن
در سجده را فرود ترا از رکوع ساز و خودش را صلاط عالت دید که چهار زانو نشسته نماز می کند حاکم
این حدیث را تصحیح کرده

باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت بر چه بهاسه منبر ارشاد کرد که توها از ترک جماعت باز آیند و نه خدا بر دهاست
ایشان مهر کنند و از غافلان گردند صحابه با آنحضرت نماز جمعه گزارده بر میگردد و دید و دیوار را
را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در لفظ آمده که جمعه میگزاردیم با او نزد و آل شمس با بیگشتیم
جویان سایه پهل بن سعد گویند بودیم که قیل و کفیم و طعام چاشت خوریم گر بعد از جمعه دعوت
رسالت آنحضرت خطبه میخواند استاده درین میان کاروانی از شام آمد مردم بدین شوق
بهین و دوازده کس بجای خود ماندند و فرمود هر که رفتی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک
رکعت دیگر بران بیفزاید و نمازش تمام شد و این مثل قوی است و خطبه را استاده خواند
باز بنهستی پتربا تادی و استاده خطبه دیگر خواند که جابر گفته هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه
می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردد
خوشتر سخت شدی تا آنکه گویا از شکری میترساند و میگفت جبریکه و مساکه و میفرمود اصحاب
فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل
بدعت ضلالة رواه مسلم و این کلیه بر اطلاق خود است مخصوص البعض نیست و در روایتی آمده
که در خطبه جمعه حمد و ثنای خدا گفته و بر اثر آن کلمات مذکوره فرمودی و آوازش بلند شده است
و در روایتی این عبارت افزوده من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هاد
له و نسائی کل ضلالة فی النار زیاده کرده تا برین یا سر شنید که آنحضرت فرمود طول نماز
و قصر خطبه او علامت فهمید او است و آیه شام سوئق لازم زبان جناب رسالت صلعم یاد فرموده

چه هر جمعه بر سبزه و خطبه این سوره را بخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند و می بخواند
 که کتابها را بر پشت خود بر میدارد و هر که او را گوید خاموش باش و یا جمعه نبود و در روایتی آمد
 چون یا خود را روز آدینه خاموش باش گفته و امام خطبه می خواند این حرکت لغو کردی سبکی
 روز جمعه در آمد و جناب نبوت صلوات الله علیه می خواند فرمود نماز گزار دی یعنی دو رکعت تحیت گفت
 نه فرمود بر خیز و دو رکعت بگزار و این متفق علیه است از حدیث جابر و ذال است بر وجوب
 این نماز گوید حال خطبه باش و آنحضرت صلوات الله علیه در نماز جمعه سوره جمعه و سوره منافقون بخواند
 و هم در آن و در نماز عیدین سبح اسم و هل اتی قرائت میکند و یک بار که نماز عید بگزارد و جمعه
 خصصت فرمود و گفت هر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد از آن سجاده و راه سلم
 و حتی کرد از وصل نماز بنما تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل برآورد و جمعه را بیاید و آنچه
 در نقد را دست نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود پست برآورد و نماز
 آدینه بجا آورد بنشیند و شود و آنچه میان او و میان جمعه دیگر است و سه روز زیاده در آن
 آنحضرت صلوات الله علیه ذکر روز جمعه کرد و گفت در آن روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بندگی
 و حالیکه استاده نماز می گزارد و از خدا چیزی می خواهد مگر آنکه میدهد خدا او را آنچه بخواهد و در نطق آمده
 که اشارت کرده است خود با آنکه این ساعت خفیف است ابو بکر و آنحضرت صلوات الله علیه شنید
 که فرمود این ساعت در میان جلوس امام اتضای نماز است و لکن راجع وقت است و است برابری
 و در روایت دیگر آمده که در میان نماز عصر تا غروب آفتاب است حافظ این حجر گوید اختلاف
 کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری الامامش کرده ام
 گویم تمام این اقوال در مسک احتیاج شرح بلوغ المرام ندارد که در روایت که در هر چهل
 کس پس زیاده از آن جمعه باشد نیست بدان گذشته است اسناد ضعیف دارد بلکه حکم نماز جمعه همان
 حکم نماز است پنجگانه است در هر تقییر و قطییر جز احتیاج خطبه که در دیگر نمازها نیست و عادت نیست
 نبوت آن بود که در هر جمعه از بر آنستین و مومنات استغفار کردی و بعضی آیات قرآن از آنجا

نیکو مردم و خطبه خواندی و فرمودی جمعه حق واجب است بر هر مسلم در جماعت مگر بر چهار کس منزه
او زن کو دک و بیمار گوئیم و اگر قید جماعت نبودی جمعه را تنها هم میتوان گذارد لکن لا اقل دو کس
می یابند تا این نماز برپا شود و فرمود نیست جمعه بر مسافر و سندنش ضعیف است و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
بر منبر برآمدی مردم روی خود سوی او میکردند و روی بر چو پستی یا بر کمان تکیه ده می استند

باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از آنجمله روایت صالح بن خوات است که طائفة با آنحضرت صلی الله علیه و آله
نماز گذارد و طائفة دیگر و بروی دشمنان و پل پس با هم را بیان یک رکعت بگزارد و همچنین
استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمنان صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان
نیز یک رکعت باقی ادا کرد و شسته ماند تا آنچه اینها نماز خود تمام نمودند پس سلام داد و با ایشان
و این وجهیست و روز ذات الرقاع بود و در غزوہ خیبر صحابه با آنحضرت صلی الله علیه و آله در برابر دشمنان
صف آرا گشتند آنحضرت با ایشان نماز استند گروهی با آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز گذارد و گروه دیگر
روی بر دشمنان آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله یک رکوع با دو سجده کرد باز این گروه بجای طائفة او ایستاد
که نماز نکردند برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت با دو سجده بگزارد پس سلام داد
و هر واحد از آنها بر خاسته یک یک رکعت با دو و سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ سبحان الله بود
و این لفظ بخاری است از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شد هم همراه جناب رسالت صلی الله علیه و آله
نماز خوف را پس در صف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدد میان ما و میان قبله است آنحضرت صلی الله علیه و آله
بگرفت ما هم اسد الکعبه پیوسته رکوع کرد ما هم نیز رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما هم نیز
سر از رکوع برداشتیم باز سجده فرود رفت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف مؤخر در آخر
استاده ماند چون سجده تمام کرد و صف متصل بر خاست احدیث و در روایتی آمده که سجده نمود
سجده نمود همراه او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول

و متقدم گردید صفت ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلوات الله علیه و سلام
 و او بیجا بگفتن و این نزد مسلم است و در لفظ و از نوشته که این نماز در رمضان بود و در خبر
 جابر آمده که با یک طایفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارد پیوسته سلام داد و باز دو رکعت
 کرده دیگر بجای آورد و در حدیث حلیفه آمده که با یک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت و دیگر گروهی
 هر دو طایفه رکعت دیگر و قضا کرد یعنی کتفا بر رکعت واحده نمودند این حدیث که نماز خوف یک رکعت است
 بر هر وجه که باشد ضعیف الشان است همچنین حدیث دیگر که نیست هر دو نماز خوف

باب در بیان نماز هر دو سجده

فرمودند نظر آن روز است که مردم انظار کنند و صبحی آن روز که قربانی نمایند ستوا سه چنانند
 و گواهی دادند که در روز ماه رادیه اند آنحضرت صلوات الله علیه بر امر کرد که روزه بکشند و قیام
 بعباده و روزه و قیامت روز فطر تا آنکه چند فرامی خود در آن طایفه آمده که از او ایمنی طایق می خورد
 و در روایتی وارد شده که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه چیز پخته بخورد و آنچه در روز قربانی
 نماز بگزارد و آخر فرمود بهر آوردن زنان بالغ و دختران و شیخه و حائضان در هر دو عید تادر
 شیر و دغای مسلمانان حاضر کردند و حائضان از سجده کنان و گریه آنحضرت صلوات الله علیه و ابوبکر و
 عمر بن سعید را پیش از خطبه می گزارند قبل و بعد آن نمازی و گریه می کردند و این نماز را
 بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل برگشته دو رکعت بگزارد سه و سندیست حسن
 و نزد فرج بسوی مصلی در هر دو عید اول چیزیکه بدان آغاز می کرد نماز بود باز برگشته برابر مردم
 می ستاد و مردم چنان بر صفهاست خود نشسته می ماندند ایشانرا و عطا و امر می نمودند و فرمودند
 در نظر دو رکعت اول هفت بار است و در رکعت دیگر پنج بار و قرات بعد از هر دو رکعت ترمزی
 نقل این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سوره ق و اقترعت میخواند و راه مسلم و در
 آمده و ضعیف است و این طریقی میگوید و راه البخاریست اهل مدینه یاد و روایت بوجوه آنحضرت صلوات الله علیه

قروم آورد فرمود او تعالی در بدل این هر دو بهتر ازین هر دو قمار داد روزی و ضعیف و روزی و قسط
و سپاه فتن بسوی نماز عید سنت است و یک بار که یاران را باران رسید آنحضرت صلوات
عید و سجده گزار و در سبزه نشین است

باب در بیان نماز کسوف

روز بزرگ ابراهیم بر محمد آنحضرت صلوات آفتاب و گرفت مردم گفتند این کسوف بنا بر
مرگ است آنحضرت فرمود مسلم هر ماه دو آیت است از آیات خدا برای موت و
حیات احدی گرفته نمی شود چون اینجانبینید و خاک کنید و نماز گزارید تا آنکه منکشف شود
و در لفظی بخیل کرده و در روایتی تا آنکه منکشف شود آنچه با شماست و درین نماز چهار رکعت
کرده و در دو رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده سبک منادی را بر آنحضرت گذاشت که خدا کند الصلوة
جامعه و در رکعت مدر نماز گزارد قیام طولی قریب خواندن سو و بقر که با رکوع و راز
نمود و سر بر داشته تا دیر استاده ماند مگر فرود نماز قیام اول بار رکوع طویل بجا آورد و مگر
کتر از رکوع اول بپای سجده رفت باز تا وی استاده ماند لکن کمتر از قیام ثلثین باز رکوع شد
و نخست راز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع برداشت قیام طویل فرود نماز قیام
اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین باز سجده افتاد پس نماز برگشت و آفتاب
روشن شدن بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در رنگه هر شش رکعات در
چهار سجده گزارد و هم شش رکعات با چهار سجدهات مری گشته و نیز پنج رکعت با دو سجده
آمده و در رکعت ثانی نیز چنین نموده و هرگز باده نوزید مگر آنکه بر سر دو زانو می خیزد
و گفت اللهم حاجه لک رحمة ولا تحجها عنک ابا و در فرایه شش رکعات با چهار سجده
گزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

باب در بیان نماز باران

آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع متضرع متضرع از خانه برآمد و دو رکعت بگزارید و خجانه
در عید میگزارد و این خطبه شما خواند یعنی باین طول و عرض که مردم می خوانند و در پیش
بر منبر وارد شده مردم پیش وی صلعم شکوه قحط و مطر کردند و امر فرمود که منبر چوبند پس در
عیب گاه نهادند و وعده داد مردم را بر آمدن در روزی پس چون آب روی منبر نمایان شد
بآمد و بر منبر نشست و کبیر بر آورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوه خشک سالی و بار خود کردید
و او تقاضای شما را امر کرده است بآنکه او را بخوانید و وعده داده است که پیروز از برای شما
بازگفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله العلی
ما بید الله هانت الله لا اله الا انت انت العلی و حق الفقراء انزل علینا الغیث
واجعل ما انزلت علینا قوه و بلاغاً لی حبیب باز دستها برداشت تا آنکه بیاض ابطینش نمایان
دیدند و پشت خود بسوی مردم کرد و چادر شریف را بر گردانید و وی را رفع یدین بود
و روی مردم آورد و از منبر فرود آمده دو رکعت بگزارید و حق سبحانه و تعالی ابر سه پدیا بر روی
که غریب و خشنید و بارید و قصه قحط داد و بخاری است و در وی آنست که رو قبلیه شد و عاوی
و دو رکعت نماز کرد و دیگر قرآن و کجیل را و فرمود تا خطا بر گردد و مردمی روز جمعه مسجد را کرده اند
استاده خطبه میخواند گفت ای رسول خدا ما تماشا شده و راهها منقطع گردید خدا را بخوان که
ما باران دهد و دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا الغم
و در این حدیث ذکر دعای اساک باران نیز آمده هر من خطاب رضی الله عنه چون قحط باشد
استسقا بعنایس میکرد و میگفت خداوند آب می خواستیم از تو بوسیله پیغمبر تو آب میداد
ما را و اکنون تو را میگویم تو بهم نمی توانی ما را آب بده پس باین گفتن آب داده میشدند
و این نزد بخاری است آنس گوید همراه جناب سالت آب بودیم که بارانی در رسید آنحضرت صلعم
خجانه خود از تن برداشت تا آنکه آبش بر رسید و فرمود حدیث عهد بود یعنی تازه روزگار
بر ب خود سه ای نفس خرم باد صبا + از برای آمده مرصبا + و چون باران را دیدی گفتی

اللهم صل علی نافع وادع ناعی ویرت صل علی طلب آسب ازلن اللهم صل علی نافع وادع ناعی
فصیفا ذلن فاصحی کما یطو ناعه رذا اذا اقطقا سحلا باذل الجلال والا کرام وقرن
سلیمان علی السلام باسستقا برآه بود و حسیه برآید که بر پشت خود را زرشیده یا پیهایی
خود بسوی آسمان برداشته است و میگوید اللهم انا خلقت من خلائک لیس بکافی
عن سقیاک گفت برگردید که بر عای غیر خود آب داده شد و یک بار در استسقا پشت
کفها را برت بسوی آسمان کرد و عرض کرد که و طلب باران دعا و نماز هر و ثابت است و هر و کافی

باب در بیان جامه

فرموده است من اقوامی باشند که جز و حریر و احلال سازند گویم حریر از شیر زنده بکرده اند و
اولی جنی شیرنگه و ثانی یعنی قوب منسوج از دهن و ابریشم است و ثانی فرمود از نوشتن
آب در آرد و آب در رویم و از خوردن دران و از پوشیدن جامه فریشم و در بار نشستن
بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبد الرحمن بن عوف و غیر او قیص سریر از
نحاکه که هر دو کس از کثرت قبل بود و ستوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حاکم سیر از پوشیدن
روی دران جامه بیرون آمد و دید که از خوشم در روی مبارک نبوی است از اسیان زنان خود پاره
پاره قسمت کرد و سیر از هر محض باشد و در شوب بغیر اختلاف است و اجماع حل است و حدیث
همی از کتب بصحت از ضعیف است و در وافر شیم زان است و احلال است و بر ذکر الیقین حکم
خدا چون بر بند خود انعام می کند و دست دارد که از نعمت خودش بروی پند و از پوشیدن
قنسی و مصفر نمی آید قنسی آنکه روی حریر باشد بر شمال از پنج مصفر آنکه سیخ رنگ بود و مصفر
و جامه حریر است بود و محفوظ و ازینجا است که چون بر این عمرو و بنامه مصفر بود و عمرو و امک
احمر و ک بیدنی یعنی مادر تو پوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد اما دختر ای که چه رسالت
بیرون آورد و حسیب و هر دو استین و هر دو کشتا دگی او از پیش و پس و خفته بود و بر این

جبهه نزد عاقل بود تا آنکه بروی او از وی با سواد رسید و این جبهه را جناب رسالت از برای دفع همه
می پوشید و سواد گوید ما آنرا از برای بیان می شویم و بدان طلب شفای کنیم

کتاب در بیان جنات

فرمود بسیار یاد کنید بازم لذات را یعنی موت را و هیچ یکی از شما بنا بر گزندی که بوسه
فرود آمده است تناسل موت نکند و اگر ازین تناسل چاره نبود پس چنین گوید ^{چند} الله ما کانک
ما کانک الحیوة خیر الی و قوفی اذا کانک الوفاة خیر الی و فرمود من بعق جبین من
و مردگان خود را لا اله الا الله بیا موزید یعنی آنکه نزدیک مردن هست و بسیار نایس بخواب
یعنی بر مختصر آنحضرت برای سلمه در آمد دید که چشم او بهم نمی آید آنرا پوشید و فرمود روح چون
مقدوس میشود نگاه در پی او میرود کسان خانه ابی سلمه فریاد بر آوردند فرمود دعا کنید ^{چند}
خود مگر خیر چه ملائکه آمین می گویند برگشته شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمه و اسفح ^{چند}
فی المهدیین و افصح له فی قبره و فی سلاله فیه و اخلفه فی عقبه رواه مسلم جناب نبوت
را نزد وفات بجا در جبهه چسبیدند از پنبه بود یا دکنان و جبهه چادر مخطوط ساخته بین را گویند
ابوبکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بوسه داد آنحضرت فرمود جان من آویخته و ام است
تا آنکه از وی قضایش کنند یکی از احد بر افتاد و بر او فرمود به آب و کنارش بشویند و در
روجا مکن نمایند چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ما نمی که همچو مردگان خود
بر بیدار کنیم یا خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد فرمود اگر مصلحت بیند به بار یا پنج
بار یا بیشتر از آن آب و کنار بشویند و در مره آخر کافور یا خیرس از آن بیا نیز بر ام عطیه گویند
چون او غسل فراغ شدیم آنحضرت را اعلام کردیم که بنزد خود را بیاوی ما بیدار خست و فرمود این
شمارش بگردانید و در لفظ آمده که باریت غسل بیاسن و بر اضع وضو کنید ام عطیه گویند پس
موی سرش را سه گیسو کردیم و پس پشت وی بیدار ختم عاقله گفت مکفون شد آنحضرت در

سه جامه سفید سحلی از پنبه یعنی مغسول یا سانه امین و در آن قمیص و عمامه بود و عبدالمعین
 آنجا میرود پیش قمیص نبوت از برای کفن وی بخواب است باو خشنید یعنی تکبیر و قمیص و عمامه
 و قمر و جامه سه سفید پوشید که بهترین ثیاب شهاب است و مردگان را در آن کفن کنند و
 چون برادر است را کفن کنند تخمین کفن نمایند یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت که جمیع
 سیکر و میان و مرد و دانشگان احد در یک جامه وی پوشید که کدام یک ازین مرد
 گینه ترست قرآن را پس هان مقدم میکرد و در لحد و ایشان مغسول نشاند و نماز کرد و برایشان
 و قمر و گرانگی کشید و کفن کرد و در برده می شود و حال شد را گفت که اگر پیش او من میرسم
 غسلت دهم بحدیث و در آن ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست از اینجا است که فاطمه رضی را هدایت
 کرد و غسل خویش و بر نهادید که در زمان حرم شده بود امر بگزاون نماز و دفن او فرمود و بر سر کی
 که جان خود را بشخص یعنی تیر کشیده بود نماز کرد و در قصه زنی که مسجد را جاب و بی داد آمده که
 فرمود چه امر خبر نکردید بنمایید مرا قبر او چون نمودند بر آن نماز کرد و فرمود این گور را باز نگرید
 بر اهل خود و او تعالی آنها را روشن می کند بنام من بر آنها و از منی نمی شود و بخاشی را در روز که
 مرده بود دفن کرد و با صحابه بصلیه بر آمد و صفت بست و چنانکه بر روی بر آورد و متفق علیه و متفق
 جمیع مسلمان نیست که میرد و بر جنازه او چهل کس که هیچ شی را با خدا شریک نمی گردانند بایستند
 مگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در باره او می پذیرد زنی ام کعب نام در نفاس مرده بود و نماز
 بنماز برابر و سواد است و در بر هر دو پس برضاد و سجده نماز کرد و درین ارقم بر یکی از جنازه
 پنج تکبیر بر آورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت همچنین تکبیر می گفت و او سلم و الا بقیه علی ترضی
 پس بر جنیف شش تکبیر گفت و فرمود وی بدری است و اصل فی البخاری جابر گفته آنحضرت
 و تکبیر اول سو و فاتحه می خواند و اسناد این حدیث ضعیف است مگر ابن عباس بر جنازه فاتحه
 خوانده و گفته تا بدانید که این صلت است و این نزد بخاری است و از او نیز پیوسته بر یک
 جنازه که عوف بن مالک آنرا گرفته الله اعلم و الله اعلم و عافه و عافه و الله اعلم

نزله و وسیع مدخله و اغسله بالماء والتنج بالبرد و نقه من الخبث یا کما ذهب الثوب
 الا بیض من الدنن ایدله دار خیل من دار و اهلا خیرا من اهله و ادخله الجنة
 و قد فلتة القبر و عد اب النار و او سلم کو کیمین موضع و خر و خطه سست تا کرمان پاریز
 و لیس ذلک علی الله بعزیز و آرد که چون بر جنازه نماز گزاردی گفتی اللهم اغفر لحینا و مثینا
 و تقنا هدنا و خاتینا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و اثینا اللهم صرنا اجیدته منا فاحیه علی
 الاسلام و من تو فیتته منا فتوفه علی الایمان الله صلا تفر منا اجرة و لا تضلنا بعد
 رواه مسلم و الاربعة و قمر و چون نماز کنید بر مرده و مکنید او را با خلاص و شتابی کنید جنازه
 چه اگر صالح است خیر نیست که پیش میفرستید او را بسوی آن و اگر سوا می آید است پس بد نیست که
 می نهد آنرا اگر در نهاسه خود و هر که حاضر شد جنازه را و آنکه نماز گزارد بر آن او را یک قیاط
 و هر که حاضر شد او را تا دفن و پیاد و قیاط است گفتند و قیاط چه باشد فرمود همچو دو کوه بزرگ
 در رو استیج آمده تا آنکه نماده شود در محد و هر که همراه جنازه شد بر او ایمان و احتساب
 همراه ماند او را تا آنکه نماز گزارده شد بر وی و فرشت دست بهم داد از دفن او وی بر میگردد
 بد و قیاط هر قیاط همچو کوه است باشد این عمر خاتم حضرت و ابو بکر و عمر را و دیگر که پیش جنازه
 میروند و این مثل است و نمی کرد زن را از دفن همراه جنازه و لکن عمریت نکرد و فرمود چون
 جنازه را بنفید یا بپشتید و هر که همراهش بود و نشیند تا آنکه نماده شود یعنی بر زمین یا در محد و اول
 اوفق است با حدیث عبید الله بن زید مرده ملاز پائین قبر و قبر او را و دو گفت این سنت است
 و آنحضرت فرمود مرگمان خود را چون در قبر بنید بگوید بسم الله و علی جملة رسال الله
 و فرمود شکستن استخوان مرده هر شکستن او است و حالت حیات یعنی در گناه برابر است است
 بن و قاضی گوید برای ما محمد سارید و بر این شتهای خام لیتما ده کنید چنانکه با آنحضرت کرد
 و بلند کرده شد قبر او بر زمین اندازه یک ششم کوچه قد رشت بر موقوف است و موقوف همان تیره
 باشد و نمی فرمود و انچه کردن قبر و انشتن بر آن و انشتن با لایان و نماز کرد

بر عثمان بن مظعون و آمد بر قبر او و انداخت بروی خاک سه بار و وی ایستاد بود و چون
از دفن بیت فداغ شدی بر قبرش ایستادی و گفته آمد زش خواهید از برای برادر خود
و سوال کنید از براسه او ثقیبیت را که وی درین دم پرسیده پیشود و این نزد او دوست
با تصحیح حاکم حمزه ابن حبیب گوید صحابه و دست می داشتند که چون برابر کرده شود قبر بر موش
و مرم و او سه برگردند نزد گو را و گویند یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل
ربی الله و دینی الاسلام و نبی محمد و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو موشی شده
و فرموده می کردیم شمار از دیارت قبور پس زیارت کنید آنها را که مذکور آخرت و فرمود
دنیاست سه کیسه بگو غریبان شهر سیری کن + بمین که نقش المهاجر باطل افتاده است
و در تقرار و اح روایات مختلف آمده از عرش تا فرشتگان نشانداده اند تا حج آنست که ارواح
مؤمنان در علین است و ارواح کفار در عین در برزان زارات قبول لعنت فرموده و همچنین
تا شمس و ستاره و از ام عطیه بر عدم نوح پیمان گرفته و فرموده و عذاب کنند «قبر بنابر نکست»
بروی در دفن دختر بنو می انس حاضر بود و آنحضرت نزد گوش نشسته دید که هر چه پیشتر
اشک میریزد و فرمود که مردگان را در شب فن نکنید مگر آنکه مضطرب دیده و در تظلمت که خبر
کرد از اقبال در شب تا آنکه نماز کنند بروی و وی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر
طعام سازید که ایشان را شایان آنست و صحابه را نزد بر آمدن بسوی آنها بر این دعای موت
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انا ان نشاء الله بکم الاحقون نسل الله
لنا و لکم العاقبة و باری بر قبور مدینه گذر کرد و روایان آورده فرمود السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالانفس امروزه از رفته حریفان
خبر نیست + فرمود است درین بزم دایم اثری نیست + و فرمود و شما نمیدیدید مردگان را
چو رسیدند با پنج فرستاده اند و فرمود تا اینان رسیدند بندگان را و شما نمیدیدید که طاعت
باشد + مذسب معلوم اهل مذسب معلوم +

کتاب در بیان زکوة

آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس در هر سال صدقه در مال
 که از تو آید بگردان گیرند و بر فقر اباد گردانند آن گویا بوی که از کتاب زکوة و سبکه بسوزد
 بحرین فرستاد و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم این است فرضیه حدیث
 که آنحضرت بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد در هر سبست و حبیب از
 شتران و آنچه کمتر ازین است یک گوسفند است در هر پنج شتر یک گوسفند باشد و چون برسند
 بست و پنج تاسی پنج پس و حبیب در آن یک بنت مخاض است یا یعنی آنکه یک سال
 بروی گذرشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال چون نام داد و اگر بنت مخاض
 نباشد این لبون زیاد باید یعنی آنکه در سال بروی گذرشته و در سال سوم در آن و چون بسند
 شش تا هجده و پنج برسند در آن یک بنت لبون شش است و در هجده و شش تا شصت
 یک حقه بود که فقه شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذرشته و در سال چهارم در آن و در شصت
 یک تا هفتاد و پنج یک حقه است یعنی آنکه بروی چهار سال گذرشته و بای در پنجاه گذرشته
 و در هفتاد و شش تا نود و دو بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و بست و در هفتاد و شتر
 و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون است و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز
 چهار ابل ندارد بروی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر نخواهد و گو سفند آنکه بیرون می چرند
 و تنگی چل تا یک صد و بست باشند یک گوسفند است و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد
 و گو سفند است و در زیاده بر دو صد تا سه صد گوسفند باشد و چون برست صد بیفزاید
 هر صد یک گوسفند و حبیب باشد و اگر درین سائمه و اخیل گوسفند یک گوسفند کم است پس
 در آن خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواد و میان تفریق جمیع کنند و در میان جمیع تفریق
 نماید و خود صدقه در آنچه میان در خلیط باشد هر و با هم تراجم بر آری کنند و در خارج حدیث

کالان سال و عیبت را در نزد یکدیگر آنکه صدق بخوابد یعنی ستانده صدقه و در نیم خالص
 چهل یک است و اگر نبود در یک صد و نو در آن صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخوابد هر که
 او در شتران صدقه جزد بود و و س جزد غدا و بلکه نزد او حقه است از وی همان حقه بپذیرد
 و هر آن دو گوشت بپذیرد اگر دست بهم دهند یا بست در هم بپاشند و آنکه حقه غدا و جزد دارد
 از وی همین جزد قبول کنند و صدق او را دو گوشت یا بست در هم بپذیرد و او را بخاری جناب
 نبوت چون معاذ بن جبل را بن فرستاد امر کرد که از هر سه گاوی که سالن زیاده و از چهل
 گاوی که دو ساله و از هر یک یک دینار یا بر آن جانم عافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان
 بر کاهای ایشان گرفته شود و او را و لفظی آمد که بپذیرد اگر و غدا نهی ایشان نیست بر مسلمان در بنده و
 اسب او صدقه مگر صدقه فقط و در هر سال ابل در چهل مهار یک بنت لبون است شتران را
 از حساب آنها جدا نکنند و هر که صدقه دهد یا سید اجرا و را اجرا باشد و هر که غدا یا از وی بگیرد
 و نیمه مال او فریضه نیست او فریضه با سه پیر و در گاوی و حلال نیست آل محمد صلعم را از صدقه بیج
 و در دو صد در هم که یک گول بران گذشته است پنج در هم است و بیج نیست تا آنکه بست دینار
 بود و یک سالی بگذرد پس در آن نصف دینار باشد و در دینار برین نصاب همین حساب
 واجب کرد و نیست زکوة و بیج مال تا آنکه یک گول بگذرد و همچنین در مال مستفاد تا آنکه سه
 بگذرد و راجع وقت اوست بر علی کرم الله وجهه و در گاوانی که کاری کنند صدقه نیست و این
 نیز موقوف است بروی علی السلام و وی تیمم را میرسد که تجارت کند و مال تیمم و ترک ندهد آنرا
 تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف است اگر چه شامی مرسل دارد و آنحضرت
 را چون قومی صدقه می آورد می گفت اللهم صل علیهم متفق علیه و عباس رخصت
 داد و تعبیل صدقه وی پیش از حلالان حول و فرمود نیست در کمتر از پنج اوقیه از نیم صدقه و نه در
 کمتر از پنج ذو او و شتران صدقه و نه در کمتر از پنج و سق از تر صدقه و نه در کمتر از آن در دانه صدقه
 و هر چه را آنسان و چشمه آب داد یا عثری است در آن عشرت عثری آنکه آب را بر گماست خود

می کشد و در آنچه آب داده شده است بکشیدن نصف شکر است و در روایتی بجای شکر
بیل آمده و هر دو بیک معنی است و در آن همان نصف است که گذشت و در آنچه داده شده است
بیلانی یا بنفع نصف شکر است ابو موسی اشعری و معاذ را فرمود که بگیرید صدقات را اگر ازین چهار جنس
جو و گندم و مویز و خرما و از خیار و خربزه و انار و نه صدقه را معاف کرد و در سندش ضعیف است
و قسم بود چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید و شکست و بگذارید یک شلک و اگر نتوانید
ربع بگذارید و انگور را اندازه کنید چنانکه خرما را بر درخت خرما می کنند و بگیرند در زکوة آن
زیب یعنی چنانکه در زکوة نخل قمری گیرند و در سندش انقطاع است زنی پیش آنحضرت صلی
آمد مهرایش دخت او بود و در دست و قمرش دو دست افتار بود از طلا فرمود زکوةش
می دسپ گفت نی فرمود مگر خوش دارم که به پشاند ترا روز قیامت دو دست انتشار از
آتش و زخ آن زن آن هر دو مسکه بیگند و اسنادش توفیق است ام مسکه او ضامی از زکوة بود
آنحضرت را گفت این گنج است فرمود اگر زکوةش دهی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد
به برآوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده است و در سندش لین است و در تخفیف
گفته که در سندش جهالت است استخاره پس در ایجاب زکوة در اموال تجارت بحجت نیز و آنرا
در رکاب خمس است و رکاز معدن است یا فیه ثبات و ثانی اولی است در با و مردی که
گنج در ویرانه یافت فرمود که اگر در قریه سکونت یافته است آنرا باید شناسانید و اگر در غیر آباد
یافته است پس در آن و در رکاب خمس است و از معاون قبله که ناحی از سال بحر است صدقه است

باب در بیان صدقه فطر

فرض کرد آنحضرت صلی زکوة فطر را یک صاع از خرمایا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خود
و کلان از مسلمانان و اگر کرد با داسه آن پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز و قمری بلی نیاز
گردانید ایشان را درین روز از کوچ بکوچ گردیدن و در بدو شتافتن آب و سید خدری گفت با صدقه

لی وادیم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خربا یا صاعی از جو یا صاعی از حبیب
یا صاعی از اذقط پس همیشه همان برآرم که در سن نبوت می بردم و در واتی آنکه
نبرآرم همیشه مگر همان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده است آنحضرت زکوة فدا از برای
طهرت صیام از لغو و فحش و بنا بر طهر از برای سسا کین پس هر که پیش او نماز داد زکوة تصویب
و هر که بعد از نماز او پس صدقه ایست آن صدقات

باب در بیان صدقه تطوع

بفقت کس اندک جاسید بر ایشان را خدایتعالی در سایه خود روزی که جز سایه او سایه دیگری
ایشان مرد است که صدقه داد و پنهان تا آنکه ندانست شمال او آنچه نفقه کرد و پنهان او و فرمود
هر آدمی در سایه صدقه خود دست یعنی بر دو پا است خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه صدقه کند
بیان مردم و هر مسلمان که بپوشد مسلمان دیگر را جاسید بر بر شگ بپوشاند او را خدایتعالی
از جمله سبزه بهشت و هر مسلمان که بخواند مسلمان را برگرش بخواند او را خدایتعالی
از میوه های بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمان را بر تشنگی بنوشاند او را خدا از ترقی مخوم
و دست بالا بهتر است از دست پائین بالا آنکه سید پائین آنکه می ستاند قبول غیر ذلک و
فرمود آغا ذکن بالفاق بر کسی که عیالداریش می کنی بهترین صدقه آنست که از پشت
آنها گری باشد و هر که نگاه دارد خود را از سوال نگاه دارد او را خدایتعالی از احتیاج مردم و هر که
مستغنی شود از سوال مردم بپای سازد او را خدایتعالی و آنکه که فضل صدقات به قبل
و بابت کن عیال و فرمود صدقه کنید مردی گفت که نزد من دیناری هست فرمود جان
صدقه کن گفت نزد من یک دینار دیگر است فرمود بر فرزندان خود صدقه کن گفت نزد من
دینار سه دیگر است فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر است فرمود بر خادم
خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزد من یک دینار دیگر است فرمود تو بدان دنیا تره

یعنی هر كه مستحق تر باشد باو از زانی دار و فرمود زنی كه نفقه كند از طعام خانه خود شش برون
 امسا و او را بجا باشد بدان نفقه و زوج او را بجا باشد بنا بر اکتساب و خدان را مثل آنها بعض
 ایشان از اجز بعض چیزی كم نگردانند ترسیب زن ابن مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما امر
 امر بصدقه كرد یعنی زنمان را و فرمودم زویر من است خواستم كه آنرا صدقه كنم ابن مسعود فرمود كه
 وی و فرزندمان وی حق كس هستند كه تصدق كنم برایشان فرمود ابن مسعود راست گفته
 شوی تو و فرزندمان تو حق كس اند كه بر آنها تصدق كنی گویم این تصدق عام است از
 فريضه و قطع و در باره سائل ایشان فرمود كه مرد همیشه مردم را سوال ميكند تا آنكه می آید بر فريضه
 نیست در روی و س پا و از گشت و هر كه سوال كند مردم را مالها می آنها بقصد كند و
 نمی طلبد مگر انگری ادا كنش پس بگو كه كم طلبد یا بسیار خواهد و اگر كی از شمار رسن خود گیرد و
 پشته نیز بر پشت خود آرد و آنرا فروشد فدا و تقالی بدان آبروی او را نگاهدارد و دست
 او برای او ادا كند مردم را سوال كند دهند یا نه دهند و فرمود مسئله خراش است می خراشند
 روی خود را بدان مگر آنكه سوال كند از پادشاه یا دركاری كه ازان چاره كار نیست

باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مغنی را مگر پنج كس ای عامل بر صدقه دیگر هر كه صدقه را بجا خود
 خریده سوم قرصدا چهارم غاكنده در راه خدا پنجم سكینی كه بروی تصدق كرده اند و وی ازان
 صدقه چیزی بتواند كرسه دیگر دو كس نزد آنحضرت صلعم آمدند و صدقه خواستند نگردانید
 گردانید و هر دو را چست یافت فرمود اگر خواهی شما را بدیم اما غنی و قوی كسب را در ان خطیست
 و فرمود حلال نیست صدقه مگر كسی را از سه كس یکی مردی كه حال حال است حلال است او را
 تا آنكه بدان برسد و دم مردی كه جائه آمد و مال و دلا كس ساخت كه وی را نیز مسك حلال است
 سوم مردی كه او فاقه رسیده است حلال است او را مسك تا آنكه بقوامی از عیش برسد و چنین

این احوال مستحرام است و سائل چرا عذر خود را در بیان نیست صدقه آل محمد را چه این صدقات
 چه کمای مردم است و در لفظی آمده که حلال نیست محمد و آل محمد را گویم از ما شمی بهائیم هم درست
 نیست تا بدید که چه رسد به جبر بنی مطعم و عثمان بن عفان نزد جناب رسالت آمدند و گفتند
 که بنی مطلب را از جنس خیر داری و ما را گذارستی با آنکه ما و آنها در یک منزلت هستیم نسبی است
 بشافرو و جزین نیست که بنی مطلب و بنی هاشم یک چیز اند گویم مراد بنی هاشم و بنی جاحل
 علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است و حمیر و عثمان آل نوفل و آل عبد
 شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا نکرد و مردی را بر صدقه بنی مخزوم گذاشته بود و
 ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بهره خود از صدقه ببری گفت آنحضرت را
 پیغمبر چون پرسید فرمود مولای قوم از انفس قوم است و ما صدقه حلال نیست یعنی این قوم
 روان باشند و عمر بنی السدعه را عطا یا سید اوی گفت محتاج ترستی از من بهره فرمود و دیگر
 مالک اشتر یا تصدق کن آنرا هر چه بیاورد ترا ازین مال و تو نه شرف هستی و نه سائل آنرا بستان
 و آنچه این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن کن

کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم و دو صوم نکنید مگر مردی را که روزی را که او باشد که وی در آن
 یوم روزی می تواند گرفت و صائم در روز شنگ عاصی ابوالقاسم است قاله عاربن یا سه
 و فرمود و روزه گیرید بر دین هلال و افطار کنید بدان و اگر ابر باشد بر شما اندازه ماه کنید یعنی
 سی روز را کامل گردانید چنانکه در روایت دیگر است که اکمل العدة ثلثین و در لفظ دیگر
 اکمل العدة ثلثین و ثلثین و مردم هلال می بستند این هم آنحضرت را مسلم خبر کرد که من آنرا دیده ام
 پس خود هم روزه گرفت و هم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل است بر قبول شهادت عدل در حد
 درین محل تو یک بار با دین یعنی نزد آنحضرت مسلم آمد و گفت من هلال دیده ام فرمود و شما و

بوالا اله گفت آری فرمود گواهی می دهی بخیر رسول اله گفت آری فرمود اعلام کن ای ببالا
 در مردم بپاگاه فرود آرزو گیرند و فرمود هر که نکرده است روزه در شب پیش از فجر ادا صیام نیست
 و در حفظ دارد شده که نیست صیام نیست بلکه فرض نکرده است از شب آنحضرت صلعم روزه
 بر عاقلانه و آمده و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم با دیگر
 آمد و پرسید عاقلانه گفت مادر خویش در پی آمده است فرمود بنما که من صائم بر خاسته ام
 و از آن خویش بخورد و فرمود همیشه مردم بخیر اند ما دام که شتابی نکنند در کشاد روزه واجب عباد
 بسوی خدا عمل ایشان است و فطر و خیر خود را بیک سو برکت است و اظهار کنید بهتر و اگر نپایید
 پس بر آب بکشاید که آب طهور است و پی فرمود از وصال مروی گفت تو صیامت می کنی فرمود
 کدام یک از شما مثل من است من شب می کنم و حالیکه طعام می دهم مرا رب من و آب می نوشانم
 مرا چون با دشمنان وصال کرد با ایشان یک روز یا دو یک روز دیگر پیرودید نه لاله ای فرمود
 اگر تا آخری کرد لاله ای افزودم شمار و این سخن را بطریق کامل بر ایشان گفت چون دید که از وصال
 باز نمی ایستند و هر که ترک نکرد سخن مدفع و عمل بی باطل و جعل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام
 و شراب اوست و بوسه می داد آنحضرت صلعم عاقلانه را و می صائم بود و به اشتراک می کرد
 او را و حالت صوم و لکن الملک بود از برای ایست خود در رمضان و حجامت کرد و در حال حرام
 صیام و گذشت بر مردی در بقیع و می حجامت می کرد در رمضان فرمود و حجامت و مجوم هر دو
 مفطر شدند و اول در بخاری است و آنس گفته بعده حضرت و آنحضرت صلعم را و حجامت
 و حجامت می کرد آنس و می صائم بود و هر که کشید جناب بواله در رمضان بحالت صیام
 و سندی ضعیف است و نزدی گفته لایحه فی شی و صائمی که اکمل و شرب کرد و بنیان وی
 صوم خود را تمام کند و این طعام و قلی و از جانب خداست و بر فطر در رمضان بنیان
 و نه کفار و این خبر صحیح است و همچنین نیست قضا بر کسی که غلبه آورده و بر قوی و هر که خود
 کرد بر وی قضا است آنحضرت صلعم چون در سال فتح ماه رمضان بسوی که برآمد روزه گرفت

تا آنکه کبریا فرماید و مردم هم صائم بود و در قح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم
 همراهی بریدند آنرا نوشید گفتند که بعضی مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها نماز را نخوانند و این
 دو با بلفظ اول ثلاث العصاة ارشاد کرد و در کفلی آمد که این قح را بعد از عصر وقتی بیاشامید
 که گفتند صیام بر مردم شایسته است و انتظار صل شامی بر نهند و از اهل گفت ای رسول خدا
 در خود قوت بر صیام در سفر می یابم برین گناهی هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این خست
 از طرف خدا که آنرا خفه کرد خوب کردیم که روزه گرفتن در دست گرفت بروی جناح نیست
 و خست داد شیخ که برادران را کفایت کند و عرض هر روز سکینی را بخوراند و نیست قضا بود
 و سکه آمد و گفت ملاک شد فرمود که ملاک کرد گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمودی یا
 که ام بده که آنرا آزاد کنی گفت نه فرمودی توانی که دو ماه پیانی روزه گیری گفت نه فرمود
 سکینی را توانی که بخورانی گفت نه و شبست درین میان زن نبیلی از شما نزد آنحضرت صلوات
 فرمود این را تصدق کن یعنی در کفایت خود گفت بر فقیر تری از خود نیست میان دو لا بینه
 سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این تر از آن آنحضرت صلوات بخندید تا آنکه
 و نمازهای پشت بر نمایان شد و فرمود برو اهل خانه خود را بخوران رواه مسلم و صحیح می که جنب
 از جمیع پلتر غسل می بر آورد و روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که برود بروی صوم است
 ولی او از طریقت دی روزه بگیرد

باب در بیان صوم تطوع و صیام منعی

آنحضرت را صلوات از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفایت سال گذشته و سال آینده است
 و صوم عاشورا کفایت یک سینه ماضیه است فقط در روز و شنبه پیداشدم و سبوت گردیم و فرمود
 برین می بینید باین جهت درین روز صوم میگیرم و هر که در رمضان روزه گیرد و شش روز را
 از شوال تابع آن گرداند به صیام و هر باشد یعنی بحساب الحسنة بعشرة اعتنا لها و نیست هیچ

بنده که صائم شود و در راه خدا بکشد و در کسب خدا اذروی او تا راه خدا و سال راه و خود شرف و
می گرفت تا آنکه می گفتند که افطار نکند و افطاری کرد تا آنجا که می گفتند که روزه نخواهد گرفت
و در این وقت که جز رمضان است تکمال صیام که ایام دیگر کرده باشد و بیشتر صوم شده است او
در ماه شعبان بود و آخر فرمود بصوم شش روز از هر ماه سه روز و چهار روز و پنج روز و این را
ایام چنین گویند و فرمود حلال نیست زن را که روزی در و خوشه او حاضر است مگر باذن او نیست
در غیر رمضان و از صوم و روز فطر و غزنی نموده و فرموده ایام تشریق ایام خور و نوش
و زیاده ذکر خداست عز و جل است و نیست نخست هیچ یک را و صوم ایام تشریق مگر کسی را
که هر روز نیافت و از اختصاص شب جمعه بقیام میان شبها و اختصاص روز آدین بصیام
میان ایام نمی آید مگر آنکه در روز صوم یک میقتدر پس تنه و جمعه روزه نباید گرفت مگر آنکه
یک روز پیش از آن یا پس از آن صائم گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شد روزی که
امام احمد استنکار این روایت نموده و فرمود روزی که در شب جمعه روزه فرض و اگر نیاید
یکی از شما مگر همین پوست انگور یا عود و دخت همان را بخاید و در سبب خلط آب است و مالک
از کارش کرده و ابوداود گفته منسوخ است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از روزه و پیش از غنمی گرفت و میفرمود که
این هر دو روزیوم عید شمرده کان است میفرماید که مخالفت ایشان کنم و در عرقات از صوم بوم
عز و جی نموده و گفته روزه گرفت هر که صوم را بکرد و در فطری که صام و لا افطار

باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد بر او ایمان و احتساب بخشیده شد و او گناه پیشین او چون عشترا فی رمضان
در آمدی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از خود استوار است و شب را دهنه داشتی و کسان خانه را بسیار است
۵ شام را بشیم کلی نوازش کن و نسیم فالیه ساد و زین است و شب و جز و داده و شکست
نماز صبح گزارده در جای اعتکاف در آمدی اعتکاف و صلوات و عشترا و اخرا از رمضان بود تا آنکه

وفات یافت و بعد از وی در زمان او نیز چنین کرد و عاقله گوید رسول خدا سفر را برین می کرد
 و وی در مسجدی بود و من آن را نشانه می کشیدم و نمی آمد و در خانه مرا از برای حاجت وقتی که
 متکلف می بود و گفت سخت برتکلف آنست که عبادت درین نگیرد و بخانه را حاضر نشود
 و زن را سس نماید و نه باشد و شود و نه بنا بر حاجتی بیرون آید اگر آنچه لا بدست و نیست
 آنچه که در آن روز بود و اگر در مسجد جامع و صحیح و وقف آنرا این حدیث است بر عاقله و از این حدیث
 که نه نیست برتکلف پیام مرا که بر جان خودش و حب که مردی چند از یاران نبوت
 شب افتاد را در خواب دیدند که در وقت شب اخیر است آنحضرت فرمود صلواتی می کنم که خواب
 شما مطابق واقع افتاده است در باره سب و او از پس هر که تخری آن شده و پس سب او
 چیست و این نماید و نیز فرمود شب قدر شب است و بهتم از رمضان است و راجع وقف است
 بر معاویه بن ابی سفیان تا قضاوت گفته اختلاف کرده اند و تعیین لیلۃ القدر بر چهل توان که
 و فتح الباری آورده ام انتی و این اقوال شیخی زائد در سب که تم ذکر است عاقله
 اگر او کم که شب قدر فلان شب است چاکویم فرمود که لا اله الا الله عفو تحب اللفظ
 عتی سه که یا بجناسه بر حال ما که هستیم می کنند و با ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلوات
 فرمود بته نشود و پالانها که میسوی سه سجده کی مسجد ارام دو لم این حدیث یعنی مسجد مدینه
 سوم حدیثی است از پیغمبر است و شد حال کنایت است او سفر و این حدیث متفق است
 و از علم حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبور و جائز داشته اند سفر با سه
 دیگر دلیل با سه دیگر واحدی در تلف از برای زیارت موقی فاضل یا فضول سفر اختیار
 نموده و قصه بلال صحیح است و این حدیث درین باب بودن است تا که عاقله
 می یابد اگر چه با تیار سفر از برای مسجد فاضله چنان بود

کتاب در بیان حج

باب در بیان فضل حج و بیان کسیکه حج برومی‌رساند

آنحضرت فرمود صلوات الله علیه تا عمره کفایت پذیر است که میان این هر دو است و حج برتر است
 مگر نسبت گویم بر آنست که در آن ترکیب مناسب و همه در یافت و یا آنکه بجانب آسمانی پذیرا
 گردیده یا آنکه بهتر از آنکه رفته است برگشته یا در آن اطعام طعام و افشای سلام نموده
 حالت برسد که بر زمان هم جبار و آید است فرمود آری جباری است که در آن قتال
 نیست و آن حج و عمره است تا دیدن یعنی آمد و گفت عمره واجب است فرمود نه و اگر کنه بهتر است
 ترا و راجع وقت اوست بر جبار و هم جبار بر مرفوعا روایت کرده که حج و عمره دو فریضه است
 و تسبیل را اجاب نبوت تفسیر نبرد و راحله فرموده و راجع ارسالی اوست و سواری چند را
 در مقام روحا و دید فرمود که است این قوم گفتند سلامیم تو کیستی فرمود رسول الله فرمود
 از آن میان کودکی را برداشت و گفت این راجع باشد فرمود آری و ترا اجر است فضل
 بن عباس ردیف رسول خدا صلوات الله علیه بود زنی از ختم آمد فضل بسوی او نگریست گفت و کج
 فضل را سیدید آنحضرت صلوات الله علیه روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فضیله
 خدا بر عباد او در حج پر پیغمبر را دریافته است و وی بر راحله نمی تواند نشست از و سه
 حج برگزادم فرمود آری و این درجه الوداع بود و همچنین زنی از عینه آمد و گفت مادر من مذکر کرده بود
 که حج کند مگر نگذاشت آنکه بر داند و سه حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر باد تو و ام میباید تو آنرا
 نمیدادی بگزارد ام خدا را که او تعالی احق است بوفای این هر دو حدیث و دلیل است بر جواز
 نیابت در حج از قریب بر سه قریب بنا از اجنبی برای اجنبی و غریب و هر کدک که حج کرد باز بالغ
 شد بروی واجب است که حج دیگر بگذارد و بهتر است که حج نمود و پست را داشت بروی حج دیگر
 اما محفوظ و قضا این حدیث است بر ابن عباس آنحضرت صلوات الله علیه خطبه گفت خلوت نکند مردی
 بیگانه مگر آنکه با او و محرم باشد و سفر نکند زن مگر همراهی محرم مردی بر خاست و عرض نمود

که زخم کج رفته است و تمام در فلان غزوه نوشته شده فرمود و بدو حج کن همراه زن خود
یکی را شنیدی گوید لیلیک عن شبرمه فرمود شبرمه کیست گفت برادر من یا خویشاوند
من است فرمود از خود حج کرده گفت نه فرمود حج کن از خود پست از طرف شبرمه کن و راجع
و قضا است بر این عباس و هر چه باشد نیابت حج بعد از حج خود است نه قبل از آن و آن هم
دیگر از طرف خویش برادر بود نه از جانب غیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خطبه ارشاد کرد که
حق تقابل بر شما حج نوشته است اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب
شده است فرمود اگر سه گفتم در هر سال است واجب می شد و لکن حج یکبار است یعنی
در تمام عمر و آنچه بران بپذیراید تطوع باشد و در حدیث اشارت است به آنکه احکام شرع مفضول
برای جناب نبی پناه صلوات الله علیه

باب در بیان توقیت

توقیت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اهل بصره ذی الحلیفه را و از برای شما میان محمد را و
از برای شما میان قرن منازل را و اهل بین را و اهل مقرر فرمود و گفت هن لهن و لمن اتی
حلیهن من غیرهن ممن اراد الحج و العمرة و هر که و برای بین جا است و می حرام بند
از جای که انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکه از که بر بندند و اهل عراق را ذات عرفه آن
داده و در تجارتی آمده که این را عمر رضی الله عنه توقیت کرده است و از برای اهل مشرق
آنحضرت صلی الله علیه و آله عقیق این مقام ساخته و الله اعلم

باب در بیان وجوه صفت حرام

عائشه گوید بر آدمیم با آنحضرت صلی الله علیه و آله دعام حجه الوداع پس بعضی از اهل مال بمکه کردند و بعضی
اهل الحج و آنحضرت اهل مال حج کرده بود پس هر که مصل بمکه بود حلال شد و هر که مصل بود حج

تنها یا جامع بود میان حج و عمره وی حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد یعنی پس از روز حلال شد
و از احرام برآمد

باب بیان احرام و در آنچه بدان تعلیق دارد

ابلال نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گراز نزد سی ذی الحلیفه و فرمود آمد مرا جبریل و گفت اگر منم صحاب
خود را برفع اصوات یا بلال و خودش برهنه شد از برای ابلال غسل بر آورد و چسبیده شد
از لباس محرم پس فرمود که بپوشید قمص و ده عمام و نه سرا و بیات و نه برانس و نه خفانت
یعنی پیرین و دستار و یا جامه و کلاه سر پوش و نه موزه و گرانگی سبک یا پوشش نباید پس فرمود
فرود ترا بکعبین ببرد و جامه رنگین بر خضران بپوشد و زن نقاب بر روی بکند و دستانه بکند
حالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوشبوی مالید پیش از احرام و قبل از طواف بیت و منی که در محرم را
از آنکه نکاح خود یاد گیرے بکند و خطبه نماید و در قصه صید حار جوشی که ابی قتاده در آن احرام
صیدش کرده بود آورده که آنحضرت صحابه مخمیر را بر سر سید که سبکی از شما اورا امر بصید
یا اشاره بدان کرده است گفتند نه فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جهمه در
مقام ابوا یوسف و آن گوخری در بدین فرستاد آنرا بر وی باز گردانید و فرمود و ای پس نکردیم مگر
آن جهت که محرم هستیم و چه توفیق آنست که صعب از سبک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صید کرده بود پس آن را
نگرفت و بخورد و ابی قتاده براسه آنحضرت صید کرده بود پس آنرا باک آن فرمود و قیل
غیر ذلک پنج داب اند که به فاسن انکشته میشوند و چل و حرم نافع و غلیظ و کثوم و پوش
و سنگ گزنده و جامت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دی محرم بود که صعب بن مجهر را بر داشته پیش وی
بردند و سپشها بر روی او می افتاد فرمود گمان نداشتیم که ایندای تو را این حد رسیده است
گو سقندی می یابی گفت نه فرمود سه روز روزه گیر یا شش مسکین را اطعام بخور آن
مسکین این صاع و چون بیکه عظمه فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

او تعالیٰ حبس کرد و از کله پیل را و رسول خود و منانرا بران تسلط ساخت و هیچ سبکی را پیش
ازین حلال نشد و مراهم بر اسسے ساتی از روز حلال شده است و بعد ازین حدیث
حلال نشود پس صید او را شکارند و خوار آنجا را نبرند و کمال نیست ساقط آنجا گویند و او
هر که را قیدی گشته شد او را بهترین و دلنظر است یعنی فدیه گیرد یک شتر عباس گفت مگر از خیر
که ما از او خاها و گور را بکار می بریم فرمود مگر از خیر ابراهیم علیه السلام که را حرم گردانید و از برای
اهل که دعا کرد و من درین راه را حرم ساختم چنانکه ابراهیم که را حرم ساخت و دعا کرد و در صاع و
درین راه و چند از دعا سه بار ابراهیم از برای اهل مکّه و درین راه حرم است از غیر تا ثور

باب در بیان صفت حج و دخول مکّه

جابر بنی انصاری گفته رسول خدا صلوات الله علیه حج کرد و هر کاب او بر آمدیم چون نبی اکلیف رسیدیم
اسما و خنساء زن ابی بکر که در ایام حضرت فرمود غسل بر سر و جای خون را بجا می برد و
احرام بند نمودن و سجده نماز گزارده بر تاقه قصوی سوار شد و در بیدار آمد و ایال کرد و بتصدیق
و گفت لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك
لا شريك لك چون بخانه کعبه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر سود را بوسید و چید و رکن
سم باروشی کرد چهار بار و آمد بمقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد و پسترسوی رکن برگشت
و استلامش نمود و از باب بسوی صفا برآمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمروة من
شعائر الله ابدأ بها كبد الله به وبالاي صفا برآمده خانه کعبه را دید و روبرو قبله شده و توحید
بگوید لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
الا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
سعد بار دعا کرد و از صفا بسوی مروه فرود شد چون در میان وادی رسید بدوید تا آگاهی بکنند
بر آمد پس شش کرد بسوی مروه و آنچه بر صفا کرده بود درینجا هم بر مروه بجا آورد چون روز تروته

یعنی هشتم و یحیی مردم توجه نمی شدند. جناب عبوت سوار شد و دوشی ظهر و عصر و مغرب
و عشا و فجر را کرد و اندک درنگ کرد که آفتاب طلوع شد پس روانه شدند و از مزدلفه گذشتند
بعد از آمدن یک قبه را بنه زده اند و آنجا فرود آمد و بعد از زوال مهران بقصو و فرمود آن را
بالان بستند پس در لیلین وادی رسید مردم را خطبه کرد بلال اذان و اقامت گفت پس
ظهر گزارد و باز اقامت کرد عصر گزارد و میان این هر دو نماز هیچ گزارد و سوار شد و به قف
آمد و یک ناله را بسوی صحرات برگردانید و جیل مشاة را در ویر گرفت و در و قبله شد و استاده
تا آنجا که آفتاب غروب کرد و اندک دردی و دوشینی چون قرص مهر غائب گردید و روایت شد
و زام قصه وار کشیده بود تا آنکه سرش به آلتیچه پیش پالانش میرسد پس بدست راست
اشارت میکرد که اسه مردم آهسته گنبد و سکنه و رزید و بهر که می آمد اندکی رخا و عنان
ناقصی کرد تا بالا میرفت تا آنکه بمزدلفه آمد و در اینجا مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت
بگزارد و میان این هر دو هیچ نماز نکرد و باز خواب شد تا آنکه فجر طلوع کرد و پس فجر را نیز بدین
صیغ بگزارد و اقامت و سوار شد و بمشعر حرام آمد و در قبله شده دعا و تکبیر و تنلیل
نمود و تا آنجا بایستاد که صبح بخفت روشن شد پس قبل از طلوع شمس روان شد و بطن محسوس
و در اینجا ناله را اندک بجانبانید و طریق وسطی را که بر جمره کبری می برآید ساکب شد و جمره
را که زیر درخت است بخت سنگریزه انداخت و با هر حصاة تکبیر برآورد این سنگریزه
برابر حصای خفت بود یعنی بمقدار اندک با قلاء این رمی از لیلین وادی بود پس بمشعر گشت
و قربانی کرد و سوار شد و بنجا که آمد و ظهر را بگزارد و رواه مسلم سوطا و چون از لیلین فارغ
شدی از خدا صلوات و خست خواستی و بر خست او از نا پناه جنتی و سندی ضعیف است
و فرمود و خبر کردم اینجا و همه نمی نخرست شما در حال خود بختر کنید و قوف نمود اینجا و تمام
عرفه موقت است و اینجا استادم و بهر مزدلفه جای و قوف است رواه مسلم و دیگر اینجا
اعلی و آمد و از طرف افق بیرون شد این عمر بیگاه بیک نیا دس مگر شب بدس طوس

اگر زانید سست تا آنکه صبح دم غسل برآوروی و این را داد آنحضرت صلوات الله علیه یعنی که در علم
 همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بر آن سجده می کرد و حکم
 این را مرفوع آورده و آنرا فرمود صحابه را بر بل در سه شوط و شش در چهار شوط در زیان هر دو
 رکن راست سلام نمی کرد از خانه مگر همین دو رکن یا لی را عمر رضی الله عنه حجر اسود را بوسه داد
 و گفت میدانم که توسلگی در زیان می آید و سود و اگر نمیدانم بوسه دادن خدا را صلوات الله علیه می بوسه داد
 منی بوسه میداد و این متفق علیه است و زیارت از رقی که علی مرتضی بجا داشت بر درخت
 مقام این روایت می فرماید و از شد و می دانم این مقصود این هر دو بزرگ بودن باینست
 طریقی بنا کنند یعنی العدل و بل که در فتنه بود العدل و بل بود ابو الطفیل آنحضرت
 را دید که طواف بیت می کند راستلام رکن چو بی سر می بیناید و آن حجر ای بوسه و تود که
 طواف می نمود و باضطباع در چادر سبز یعنی چادر را از زیر بغل راست بر آورده هر دو طواف
 او را بر دوش چپ از طرف سینه و پشت می افکند و بر سر دیگر انگار کرده نمیشد آن عباس
 در نقل یا در تصدیق از جمیع معنی مزدلفه شب هنگام بسوی بی گسل کرد و این دلیل است بر خصوصیت
 در عدم استکمال میت بزدلفه از بی زنان و اطفال و خواشیا و کنه اچون سوده می آید
 و شب مزدلفه دستوری روا شده پیشتر از جناب نبوت خواست و وی ضعیف است و از آن
 بود و اولاد و او و ابن عباس گفت که حجر حقیقه را می نمایند تا آنکه آفتاب بر آید و در وقت
 اطلاع است و آن ساله از شب مخر فرستاد تاری جبهه پیش از فجر بکند وی رفت و طواف
 افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز را یعنی بزدلفه و استناد با آنکه روان شویم
 و در غرض پیش ازین وقوف نموده است و شب یا در روز پس حج او تمام شد و هر که خود در
 کرد شش گان تا آفتاب نمی بر آید و حج روا نمی شد و از شرق بیرون می گفتند جناب نبوت
 بخلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب بر آید و تاری جبهه عقیده نمود و بیگ گویان
 ماند و در روی خانه کعبه را بر لب رویی را برین گردانید جبهه را بهفت سنگ نرزه انداخت این بود

والله لا اله غير ههنا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة عتق عليه وآله
 روز شرف چاشت نموده و در سه روز باقی بعد از وصال مهر کرد و این عمر اول رمی حجره
 دنیا بهشت حصه می کرد و بر سرچشم سنگ گزیده کبیری می برد و بعد به پیشتر در زمین نرم
 رو بقبله و بر تری استاده و دست برداشته و عامی کرد پیر حجره و سطلی را می مینمود و جواب
 چپ در زمین هل آمده و رو بقبله استاده و تا دیر دستها برداشته و عامی کرد پس
 حجره عقده را در لطف وادی سنگ گزیده می انداخت و در پیش و قوس می کرد و بر می گشت و
 میگفت که آنحضرت صالم را دیدم که این چنین بجای آورد و راه بخاری و فرمود اللهم
 ارحم المخلوقین گفتند و المقصودین یا رسول الله در کرت سوم و المقصودین فرمود و این
 دلیل است بر انضایات خلق بر قدر و ریح و دیگره راقعه شد در حجت الوداع یعنی رجائی از جام
 مردم اندوی صلام پرسیدن گرفتند یکی گفت نه از تمسک خلق کردم پیش از ریح فرمود و کن
 نیست حج و دیگری آمد و گفت فرمودم پیش از رمی فرمودی کن حج نیست غرض که از پیشتر
 مقدم و کفر که در آن روز رسول شد همین افعل و لا تحرج ارشاد کرد و بعد از حدیث
 متفق علیه است و لکن خود بخبر پیش از خلق فرمود و صحابه را باین امر نمود و گفت چون رمی خلق
 نمود و بدجلال شد شمارا خوشبو و هر چیز گردان و سببش ضعیف است و کفر نمویست بر زبان
 خلق همین قصه گفتند عباس بن عبدالمطلب از آن خواست در پیوسته است مکه بشبهای نمی بابر ستان
 او را از آن داد و در عار ابل را در شبانی از منی خفت فرمود و گفت رمی نمایند و در حجره بازمی
 کنند روز فردا برای دور و زپتر بر روز نفرینی کوچ بر می پر داند و خود در در حجره خطبه
 دیم در روز رفس کشانی یوم خمرست و فرمود الیس ههنا الاوسط ایام التشییت و عاتیه
 گفت که طواف تو بخانه تو می تو میان صفا و مروه پس می کنند ترا از برای حج و عمره و این لیل
 بر کفایت یک طواف و می از برای قارن و در طواف افاضه زان نکرد و نماز ظهر و عصر و
 و عشا گزارده اند که در محصب بخواب شد بعد سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف نمود و گشت

والطبع یعنی محسوب فرودنی آمد و میگفت آنحضرت صلعم که در اینجا فرود آمد بنا بر ساحت خرد این
منزل بود یعنی نه بنا بر آنکه از دنیا سبک جاست این عبادت مردم را و نه بنا بر آنکه آخر عمر ایشان
بنگاه کعبه باشد مگر بر حاکم تحقیق کرده اند و طواف و ادعاست و فرمود نماز درین مسجد
بهتر است از هزار نماز و غیر او مگر کسی حرام و نماز در مسجد حرام افضل است از نماز درین مسجد
من بعد نماز و راه احمد و محمد بن حبان

باب در بیان فوائد احصار

محمّد رسول خدا صلعم یعنی در حدیث پیش روی ستر نشاید با زبان جماعت کرد و بهی را
نخورد تا آنکه ببال آید و عمره بجا آورد و ضیاع دختر و دیگر گفت ای رسول خدا من اراده
چیزی کنم و یا مردم فرمود و چون و شرط کن که محل من باشد که آنجا نماز پس کنی خطاب
با و تعالی است و فرمود و هر که بکوشد یا علی و یا لک گردد و بی حلال شد و بی حج است
و سال آید و اندر علم و هدایت آخر العبادات من مساقل بلای المرام قال من لفه روح فرشت
صافی ۱۲- بیع الاول منته و هی آخر العبادات و بیله الجزء الثاني کتاب البیوع
یعنی فی العالمات شاع الله تعالی و قد حرمنا ذلک فی من الرجوع من کلکة الی بدل
بھی بآل المعینه فی اواخر بیع الاخر من شهر مشکاة الحجة علی صاحبها افضل الصلوات

کتاب البیوع

باب در بیان شروط بیع و آنچه از آن نهی غنیمت

آنحضرت صلعم را پرسیدند که کدام کسب الطیب است فرمود عمل مرد پرست خود و هر بیع مبرور
و در مکّه بیع مال فتح ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع ابد و مردار و خوک تبان
گفتند در باره پیله مردار چه میفرمائی که بدان گشته بار اطلاق کنند و پوستها را روغن زنند

و مروه بان چراغ افروزدند فرمود این همه حرام است بگفته خدا بود را چون حرام کرد و بگفت
 ششم مرد را برایشان گذاشتند آنرا و فرود خفتند و بهاسه آن خوردند و فرمود و تبلیغ چون
 با هم اختلاف کنند میان این هر دو مینه نیست پس سخن سخن رب سلفه است یا بعد از آن
 بیع را ترک و بند و نهی کرد از سخن سنگ و مهری و حلوان کا بن جابر بن عبد الله بن شری
 سوا و میرفت خواست که آنرا سلب کند درین اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با و پیوست و او را دعا کرد و شرا
 بدو پس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را یک اوقیه برست من
 بفروش و آن بوزن چهل درجم باشد وی گفت نه فروشم باز فرمود بفروش پس یک
 و قیه بفروخت و سواری خود را مخافت خود شرط کرد چون بخانه رسید شتر را نزد آنحضرت آورد
 سخن فقه داد وی آنرا گرفته برگشت کسی او را پرسید و فرستاد و گفت گمان می کنی که گریه
 درین نکردم بگیر شتر خود را و در این تراست و این حدیث صحیح است و جهت شرط
 در بیع و نهی است و سیاقش در بیع ازان سلم است اگر چه تفریق علیه مره یکی از صحابه باشد
 خود را بعد از خود آزاد کرده بود و جز آن چند مال دیگر نداشت آنحضرت بنده را طلب داشته
 بفروخت و این دلیل است بر صحت بیع در بدو بیع مفلس از تصرف در مال وی شوشی در سن
 اتفاقا دو جوان داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بیوش را و آنچه را که او دست بیند از بدو سن و آنچه
 و در لفظی سن چهار آمده و در روایت دیگر است که اگر جاد است ما حوالی و بیکدیگر و اگر است
 نزدیک او نشوید و از سخن گریه و سنگ زهر فرموده که سنگ صید و جاننده را و باره بریده
 گفت که بگیر او را و شرط کن و اگر از برای آنها زیرا که نیست و لا اگر از برای آنرا گفته باشد
 همچنان کرد فقه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مردم السیاده و حمد و ثنای خدا کرد و گفت اما بعد از این
 چیست شرط می کنند که در کتاب خدا نیست شرطی که در کتاب نیست باطل است هر چند حدیث
 چنانچه حکم خدا حق و شرط انما لیس شرط نیست و لا اگر کسی را که آنرا کرده یعنی کسی که بفروخت بلفظ
 مسلم این است که خریدن و آزاد کردن و شرط کن از برای ایشان و اگر از برای خود و غیره و قیاس بیع

امهات اولاد و گفت فروخته نشوند و در دهب و موروث نگردند استماع کنند با آنها ما دام که
 مناسب نماید و چون خداوندش فرمودی آداوشد و رفع این خبر و هم ست جابر گفت
 تا کنیزکان خود امهات اولاد را می فروختیم و آنحضرت صلعم زدند و بود باکی و برین معنی فرمودند
 و از بیع فضل آب نمی نمود و همچنین از بیع ضرب فعل و قدر و اسبیت از عصب فعل
 یعنی کرا و اودن نیز بجهت کشمی و از بیع جبل ابجد و این بیع در حاکمیت بود که شتر را می خریدند
 تا آنکه تا نه برای ازان زیاده بزیاد و همچنین از بیع و سببه و لا و بیع حصاة و بیع غرضی
 و گفته هر که طعام فرو فروشد آنرا آنکه به پیامد آنرا بکلیل یعنی بیع پیش از قبض جائز نیست
 و دو بیع در یک بیع نمی حده است و هر که این چنین کند او را لوکس آن هر دو بیع باشد یا را
 مراد فروختن چیزی نیست لکن باین قصد روئیده با نقد و قیل غیر ذلک و حلال نیست مطلقا
 بیع چیزی که با قرض و در باز چیزی را بدست وی بزیاده و دشمن آن چیز فرو شود و همچنین جائز نیست
 و در شرط و یک بیع مثل فروختن جاسد بدست کسی باشد یا قصارت و خیاطت و جز این نیز گفته اند
 و حلال نیست سود و چیز که غیر معتدل است و نه بیع چیزی که نزد فرو شده موجود نیست و در
 نمی عن بیع و شرط آمده و هم نمی فرمود از بیع عریان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیعانه در
 حساب دهد و در نزد با کج بکار و نمی در حلال نه برای تحریم است هر جا که باشد و برین بوده اند
 عملی اصول فقه و امام ایشان و فروختن سلخه جاتی که آنجا خرید کرده است نهی حده است
 تا آنکه تجاران را بجال خود بیا رند و آن عمر را فرو فروختن بدینار و گرفتن در ابرام و عرضش
 و فروختن بدینار و گرفتن دینار در برایش مضایقه ندارد اگر بنرخ آن سود دیگری ادا نم که تنها
 هر دو سبب انشده اید و میان شما چیزی است یعنی استبدالین نقود بیکدیگر بشتر یا تقابل بعضی در
 محله جانی است تا بیع نقد بنسبه لازم نیاید و با نگر و دواند علم و نمی فرمود از بخش یعنی بر آن بخش
 نرخ از برای غیر سبب دادن و دیگری و منع فرمود از حاقه یعنی فروختن کشت به پیامد از گنیم و از
 مزایه یعنی خریدن میوه تازه به عوض میوه خشک و از مخا به یعنی ادا کردن زمین به سببه

حسین بن علی و در بیع و از تنبیه یعنی استثنای بعضی مال از بیع بنا بر غیر اینها است مگر آنکه تقدیر شود
 بر آنکه در روایت دیگر نمی از محاضره و ملائمه و منابذه و مزایمه آمده محاضره بیع شمار شود و بنا
 پیش از ظاهر شدن خوبی و صلاح آن و ملائمه سودن جامه و دیگری سست بر سست خود در روایت
 یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بیوی یکدیگر بدون و بدین بیع
 و تفسیر مزایمه گذشت و این بیع را تفاسیر مختلفه و مذاهب متباینه است که در سبک اتمام و
 نیل الاوطار و جز آن از شرح حدیث و فقه سنت ذکر یافته و قوی فرموده از تلقی رکبان و آن
 بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و دلال و بهائی در بیع نشود و تلقی جلب در معنی تلقی
 رکبان است و لهذا از آن هم نمی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخیر چون مالکش در بازار آمد
 خیال دارد یعنی خواه آن بیع بفروشد یا نه و جایز نیست بیع سبکی بر بیع دیگر و نه خطبه یک
 بر خطبه دیگر و نه سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچس درآورد و دست نگون کند
 و همچنین نسوم بر نسوم برادر خود و فرموده هر که جدائی اندازد میان مادر و ولدا و جدائی نکند
 خدا میان او و میان دوستان او و در تنبیه است و لکن در سندش متعال است و له شاهد
 علی مرتضی و دو غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و آنحضرت صلعم ذکر کرد فرمود و یا
 آنها را و او پس ستان و مفروش آن همه و و را که یکجا در مدینه منوره فروخته گران شد
 آنحضرت صلعم را گفتند ما را بیع مقرر فرما فرمود مسع و قابض و با سطور از حق خدا است و
 من امید دارم که ملاقی شوم خدا را و بیع یکی از شما در غلظت و خون و مال مطالبه من نکند
 و آمده که اشکار نمی کند مگر غاطی و اگر تصریض ابل و غنم منع فرموده یعنی شمشیرش نبرد و شد تا
 خریدار بادی خور و دو اند که حادثش همین تسد شیر دادن است و هر که بعد این تصریه خرید
 کرده است و سه به بهترین دو نظر است بعد از دو شیر یعنی غیر است خواهد
 نگاه دارد و یا برگرداند و صاعی از تمر بدو و در مسلم است که این خیار تا سه روز است و در
 بخاری آمده که صلعه از طعام و دهنه از سواد و تمر اگر گشت و در روایت دیگر آمده که هر که

گوشتن مفضل یعنی نادر و ششیده خرید کرد و باز گردانید پس آنرا با یک صاع واپس سازد و رواه کوفی
و برآورده از طعام گذر کرد و دست اندران نمود و انگشته‌ها حری یافت گفت ای صاحب طعام
این چیست گفت آب آسمانش رسیده است فرمود چرا بالای طعانش نگر و انیدی تا موم
میدیدند هر که ما بابادی دهد وی از دانیست و هر که انگور را بزمان چیدن او بند کند تا بدست
خمار بفرود شد وی دیده و دانسته و رنار در آمده و حراج بطنان است یعنی دخل و غله میباید
مالک رقبه است که ضامن است و از آن شتری غرود بارتی را دینار سه و او تا بدان
ضحیه یا شاة خرید کند وی دو گوشتن خرید و یکی را بدیناری بفرودخت و آن شاة و دینار
را آورد و ادعای برکت در بیج کرد تا آنکه اگر خاک خریدی سه و دینار حدیث
و لیل است جمعیت توکیل و رجوع نفع بموکل و علما در آن پنج قول است که در مسکن اتمام
ندگوست و سی فرمود از خریدن چیزی که در شکم چار یا بیاض است تا آنکه بندد و از بیج آنچه که در
پستانهاست اتمام است و از خریدن بند که گریه یا و از شر او ممانعت تا آنکه قسمت پذیرد
و از خریدن اره صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مغربه بای
در آب که آن غریست و صواب وقف اوست برای مسود و درود فروخته نشود و شتر تا آنکه
خورد شود و نه بیستم بهر پشت و دیشیر و پستان و راجع ارسال است و در اسنادی ضعیف
سوی از بیض مضامین و ملائع آمد یعنی آنچه در شکم ماده شتران و بهر پشت بای آنهاست

باب بیان خیار

هر که مسلمان را اقاله بیع خود کند و رگز و خدا از لغزش او روز قیامت و اقاله فرماید او را
و این موافق قرآن است هل جزاء الا حسن الا الا حسن و و کس که با هم بیع و در وقت
کرد و هر دو خیار دارند و او ام که از یک گیر جدا شده اند و یکجا هستند یا یکی دیگر را خیر است
پس اگر خیر شده و تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از آنکه بیع

کرده اند و عقد آن بسته و هیچ یکی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته بر او است
 باجماع بالغ و مبتلع هر دو خیار دارند تا از یکدیگر متفرق نشوند و اگر آنکه صنفه خیار باشد
 و جدائی بخوف استقامت احوال نیست و در رواست آمده تا آنکه جدا شوند از جای خود مروی
 در بیوع بادی بخود را و از فرو و چون خریداری کنی بگو لا خلا به یعنی فریب نیست

باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اهل ربا و مومل و کاتب و هر دو شایه او و فرموده
 هم سوا و گفته ربا بهنگام و سه در دارد آسان ترین آنها مثل آنست که مردی مادر خود را
 و طی کند و افزون ترین ربا با بر وی مرد مسلمان است و فقر و شید را بر ربا بر رگها بماند بمانند
 و غیر این بعضی از بعضی و فقر و شید سیم را بسیم گمانند بمانند و غیر این بعضی از بعضی
 و فقر و شید غائب را از آن بنا جزیفی نسیر و نقد و این تحقق علیه است و در حدیث عباده
 بن صامت است مرفوعاً نزد مسلم اطلالا و فقره بنقره و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و شک
 بنمک مانند بمانند سوار بسوار دست بر دست و چون این اجناس مختلف شوند پس فقر و شید
 چنانکه خواهیم دید خواه برابر یا زیاده قوی که دست پرست باشد گوئیم در سایر احادیث این است
 ذکر همین شش چیز آمده پس بس و تصر بران ارجح اقوال است و حدیث دلیل است بر تحریم نقل
 در و چنین متفق از این اجناس شش گانه مفسد و علیها و در روایت دیگر آمده در زبر و وزن
 بوزن مثل مثل بسیم بسیم بوزن بوزن مثل مثل است و هر که افزون و یا افزون خواست این
 ربا است مردی را عامل کرد بخیر روی خرماسه سره آورد آنحضرت پیر رسید همه تخریم و تخریم
 گفت لا والله بلکه یک صاع را ازین تهر بدود و در البسه می خرمیم فرمود چنین مکن همه را بدویم
 بفروش باد آنرا بدویم بخیر قدر با که ترا دوزخ چنین ارشاد کرد و فرمود و گدازد که الیزان یعنی حکم گدازد
 مثل هر حکم موزونات مثل در رویم یکسان است و حق کرده است تو که مکر که میانش معلوم نیست مکر

مسی از قزو طعام بطعام مثل مثل است و طعام صحابه در آن روز جو بود و قضا ابن عبید روز خیر
 یکے گویند بر و از ده وینار خرید در آن مهر با سه جواهر روز ربو آن را جلد اگر دنیا و دانه و از
 وینار یافت این را حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود فروخته نشود و قلا و دانه از وی آن را رو گو
 را جلد کنند و در اینجا دالالت است بر بطلان عقد و وجوب تدارک و تنهی فرمود از بیع حیوان بکلیه
 بطریق نسبی و گفت چون خرید و فروخت کنید شما یقیناً و گیرید و ماسه گادان و جناد و سید
 پشت کاری و ترک کنید جهاد را مسلط کند خدا بر شما ذلت و خواری را دو نکند آن ذل را بیع
 شنی تا آنکه برگردید بسوی دین خود و قید یکسریین فروختن کالاست لقیهت معلوم تا یک بیت
 باز خریدن آن از مشتری بکثیر از آن و یک شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بران سفارش
 برید رسید و پذیرفت پس در آمد در سه کالان را از دریا ری و در رسیدنش مقال است
 و گفت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر رشتی یعنی دهنده و بر مرقش یعنی ستاننده و این عمر بن عباس
 را فرمود و بهشتی که سامان لشکرش از آن تمام شد فرمود و شتران را بر آیدن ناقهای صدقه
 بگیر پس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن اهل صدقه می گرفت و در اینجا دلیل است بر
 جواز اقراض حیوان و تنهی فرمود از مزاینه و آن فروختن سید و قربانان است بمیه و خشک
 اگر غنل است آن را بخر بطریق کیل بفروشد و اگر انگو دست آنرا کیلا بزیب فروخت نماید
 و اگر گشت است بکیلا از طعام بیع سازد پس ازین همه مانعی نبود و از خریدن خرماسه خشک
 بخرمای تر پرسیده شد فرمود تر نزد خشک شدن کمی گردیده اند گفتند کمی شود و پس نهی کرد از آن
 و تنهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسبی نهی دین بدین و سندش ضعیف است

باب در بیان خصصت و عرایا و بیع اصول و شمار

خصصت واد آنحضرت صلی الله علیه و آله عرایا که فروخته شود بخرص از روی کیل و تحریر همان مزاینه است
 که بیکم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری واد و در روایت دیگر آمده خصصت واد

در هر یک بگردد کسان خانه با اندازه آن از تر و بخورند آنرا تر و تازه و در لفظی آمده که خصلت فرموده در
در بیع عایا اندازه اش از خرمای خشک و کتر از پنج و سق یا در پنج و سق و سنی کرد از فروختن
شماره بیسیو تا آنکه صلاحش نمایان شود بایع و متبایع هر دو را ازین بیع نمی نموده و در
صلاح شمار آن زمان باشد که آنقدرش برود و در روایت دیگر آمده که نمی کرد از بیع شمار آنکه
سرخ و زرد شود و از بیع انگور تا آنکه سیاه شود و از فروختن و اینها تا آنکه سخت گردد و اگر کسی
بدست برادر خود میوه و خشت فروخته است و اینها را تا رسیدن پس گرفتن ثمن آن حلال نبوده
چون قسم مال برادر را بفیر حق می تواند ستانند و در لفظی آمده که اگر فرومود بوضع جوارح و ثمنی که بعد
پیوند کردنش بخزند ثمره آن بایع راست است که آنرا فروخته مگر آنکه متبایع یعنی خریدار شرط کرده باشد

باب در بیان سلم و قرض و عین

آنحضرت صلی الله علیه و آله و آیتان سلف می کردند در شمارنایک سال و دو سال فرمود هر که
سلف کند و تر و در لفظی در چیزی پس بایک که در بیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بکند عین یا
انماط از شام می آمدند و در گندم و جو و یوز و روغن تا اجل سلف می کردند و عینی پسندیدند
که آنها را از عین است یا خیر آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود هر که گرفت مال مردم باراده ادا او کند از
خدای تعالی و هر که ستانند آن را باراده اطلاق تلف کند او را خدا بیتی تعالی بزداری از شام آمد
آنحضرت خواست که دو جامه از وی بنسبه تا میسر بگیرد و کسی نزد او فرستاد وی بنسبه
نداد و در اینجا دلیل است بر صحت بیع بنسبه و تا حیل تالیف و فرمود نیست مگر ب است بنقده خود و میگوید
مهریون باشند و لبن در مشروب است بنقده خود و قتی که رسن بود و نفقه اش بر کارگزاران است
و بیک کرده نمیشود رسن از رسن یعنی آن شی مرهون بوجوب رسن از ملک رسن بر نمیدارد
و در ثمن ستمی آن نمی گردد بلکه او را است غنم او و بروی است غنم او و این روایت مسلم است
و از مردی که شتری جوان را استلاف فرموده بود چون بل صدقه آمد ابو رافع را فرمان داد که

تقصا و بکند و سگفت جز خیار نمی یابم فرمود مهین ابله خیار بدیده که بهترین مردم حسن ایشان را
تقصا است و فرمود هرگز سخته که منتفع کشد را باست و اسنادش ساقط است و شاید
دارد ضعیف و موقوف

باب در بیان تفلیس و حجر

هر که مال خود بعینه نزد مردی بفلس بیاید وی حق است بدان مال از دیگران و در لفظ و دیگر آمد
هر که متاع خود بفروخت و خریدار بفلس شد و فروخته چیزی از من آن نیافته است بلکه مهین سبایه
خوب بیند و ریافته پس وی حق است بدان متاع را اگر مشتری برود صاحب متاع اسوه غرام و یا
یعنی مال او بهام مساوی در همه ترخص و امان قیمت پذیرد و در وایت و دیگر این است که هر که بفلس
شد یا برود و مرد س متاع خود بعینه یافت پس وی حق است بدان و سندش ضعیف است و
فرمودی واحد حلال می کند آبر و عقوبت او را و ترس میوه خرید به بود بروی آفت رسید
و دین بسیار شد و فلس گردد به آنحضرت صلعم فرمود برین کس تصدق کنی مردم صدقه داد
بوفاسه و ام ترسید غم را را ارشاد کرد هر چه نزد او یا بید بگیه پیوست شش را جزین شد بر
یعنی از جو حبس او نمی رسد و بر معاذ بن جبل مال او را بگرد و در فرست که بروی بود بفروخت
این عمر که به عرض ششم بر رسول خدا صلعم روزا حسد و نپ چاره ساله بود پس اجازت داد
را باز روز خندق عرض کرده ششم پس پانزده ساله بود پس اجازت داد و در رفتن بغزوه و این
متفق علیه است و لفظ بیقیه این است غلیم فی و لم یوفی بالعتق گو یا حد بلوغ پس پانزده سال است
عذیه قرطی گو یا به عرض ششم بر آنحضرت صلعم روز فرست پس هر که موی عانه رویانیده بود کشته
و هر که انبات نکرده راه او گذاشتند و ندر کسان بود که موی نرو یا نیا پس راهم خالی کردند
گویم این علامت دیگر است از براس حد بلوغ و یا نوبت زن را نشیند چیری مگر دستوری
شوی خود در لفظ دیگر آمده جان نوبت زن را حکم در مال خود وقتی که شوهر مالک عصمت او

گشتہ اس وقت حلال نیست سہلگیر کی را از سہلگیر کی مروجہ کہ متعلیٰ حال شدہ ہیں اور اس وقت حلال است
تا آنکہ بران برسد پھر با زمانہ دوم مروجہ کی کہ آفتے باور رسیدہ و مال اور مالکہ ساختہ است اور سہلگیر
حلال باشد تا آنکہ بقوامی از عیش برسد سو کم سہلگیر اور با فاقہ رسیدہ تا آنکہ سہلگیر از دانشندان جگر
او بگردد کہ او را فاقہ رسیدہ است پس حلال است اور اس وقت سہلگیر رواہ سلم

باب در بیان صلح

صلح جائز است و میان مسلمانان اگر صلح کیے کہ حلال یا حرام گردانند یا حرام را حلال سازند و مسلمانان
بر شرط طاعت سے خود اندگر شرطی کہ حلال یا حرام یا حرام را حلال کنند و فرمود منع نکند ہمسایہ ہمسایہ خود را
از غلامیدن چوب در جدار بخانہ خود ابو ہریرہ چون این حدیث را روایت می نمودی گفت
ما کی اگر کم غنما کہ جو زمین و اللہ لا زمین بجا بین اکتفا کہ متفق علیہ کہ هیچ کس را حلال
نیست کہ عصا سے برادر خود بغیر خودش او بگیرد

باب در بیان حوالہ ضمان

فرمود رنگ کردن غنہ یعنی در را دای و اتم است و چون در پے کردہ شود دیکہ از شمار
شخص ماسودہ و تو اگر مپس باید کہ در پے آورد و در نقطے دیگر آرد کہ این حوالہ را پسندید و دیکہ
مردہ بود بعد از غسل و جنوط و کفن پیش آنحضرت صلواتم آوردند و تکلیف نماز جنازہ کردند و قدم چند
برگشتہ فرمود و پرسید کہ برو سے وای هست گفتند و مردینار برگشتہ نماز نکرد و ابو قتادہ چل آن
دین نمود و گفت این دو دینار بزرگترین است فرمود ثابت شد حق تر خنواہ و مردہ از ان
بری گردید و برو سے نماز کرد و اوسے سے قرض از مرتبہ مروجہ الذمت مراد بیکہ این راہ گران
بود سبک ساخت نماز و چون مردے مردہ را کہ برو سے قرض می بود می آورد می پرسید کہ قضا
وام گذارشتہ است اگر می گفتند کہ وفای دین خود گذارشتہ است نمازی کرد و الا فلا و سے فرمود

صلح جائز است و میان مسلمانان اگر صلح کیے کہ حلال یا حرام گردانند یا حرام را حلال سازند و مسلمانان بر شرط طاعت سے خود اندگر شرطی کہ حلال یا حرام یا حرام را حلال کنند و فرمود منع نکند ہمسایہ ہمسایہ خود را از غلامیدن چوب در جدار بخانہ خود ابو ہریرہ چون این حدیث را روایت می نمودی گفت ما کی اگر کم غنما کہ جو زمین و اللہ لا زمین بجا بین اکتفا کہ متفق علیہ کہ هیچ کس را حلال نیست کہ عصا سے برادر خود بغیر خودش او بگیرد

شما بر یا خود نماز بگزارید یا نه و میگوید حق تعالی بروی فتوح کرد و فرمودن اولی ترم بنوعان
از جایی که آنها پس هر که بمیرد بروی دین است قضایش برین است و در لفظ آمده که
مرد و فانی گذشت قضایش برین است گوئیم این حدیث ناسخ حدیث اول است و این
یکی از افادات مبتدیان حضرت شوکانی است ضعیفی است و فرمود نیست کفالت و در حدیث
سندش ضعیف است یعنی در حدیث از حد و مثل زنا و سرقه و جبر آن بلکه لابد است از
دفع حد بر مستحق و بی نه بر کفیل

باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود و مسلم حق تعالی می گوید من ثالث و شریکیم ما و ایکی یکی دیگر می گویند
نکند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدیم سائب مخزومی شریک جبار
نبوت بود قبل از بعثت روز فتح آمد و گفت مر جبار باخی و شریکی یعنی کتایش با و بیرون
و شریک من و این دلیل است بر صحت شرکت و شریک شدن ما بر مسعود و عمار و سعد و زکریا
روز بدر بیانند جابر بنحو است که بسوی خیبر بروند نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون وکیل
مرا بیایی یا نزده و من از وی بگیرم و این دلیل است بر شریعت و کالت و حدیث عروه باقی
در باره غریبه بیشتر در باب شروط بیع بگذشت و آن دال است بر صحت وکیل و غیره و
را بر صدقه گذاشت و این دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبضه دکره و خود شریک صلعم شد
قربانی کرد و بیع باقی را بطلان مرتفع پس و این وکیل است و در قصه رعیت آمده که لایس را
فرمود بامداد و اگر اقرار کند آن دن بزارش بکن بخضکه و کالت در همه کار و بار درست و
نافذ است حتی در نکاح و طلاق

باب در بیان اقرار

ابودر از فرمود حق بگوهر چنانکه باشد و در لفظ آمده که قل الحق و علی نفسیات

و حدیث دلیل است بر اعتبار اقرار انسان بر جان و سخن خود و بر سبب کار و بار و عرض مال بن

باب در بیان عاریت

بر دست است آنچه گرفته است یعنی از دیگر کسی تا آنکه او بگذرد و بدو باز پس و مقبوض است
و عاریت مضمون است برستیز و قرض و اداکن امانت را بسوی کسی که امین کرد ترا و عاریت
مکن کسی را که خیانت کرد ترا گویم بلکه اداکنی شامل عاریت و ودیعت هر دو است و جمله ثبوت
دلیل است بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعنی بنامیه را فرمود چون بیایند ترا
رسول بن ایشان راسته نرود به وی گفت این عاریت مضمونه است یا موداة فرمود بگوید
عاریت موداة است و آن صفوان بن امیه روز خیم چند روز مستعار گرفت وی گفت مگر
بلا این غصب یگیری فرمود نه بگوید بطریق عاریت مضمونه

باب بیان غصب یعنی مال گسیل شدن

آنحضرت صلوات الله علیه هر که بگیرد یک بدست زمین از ستم طوق گرداند خدا و گردان او از
روز قیامت از ستمت زمین و این حدیث چنانکه دال است بر منع غصب همچنان دلیل است
بر ستمت طبقه بودن زمین و مویز او است قوله تعالی و صلا الارض متاعا لک من فروع
صیحیح در باب بودن ادا و دفع و حق و زمین طبقات الارض نزد الله متعین و اوقات
اثبات ایشان بقیامت نرسیده آنحضرت فرمود بعضی زنان خود عاقل یا زینب ثقیف میداشت یکی
اهل التمیمین طامی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را بشکست
آنحضرت صلوات الله علیه او را در آن طعام نهاد و فرمود بخورید و قصه صحیحیه آورده و او
را نگاه داشت و در روایتی آمده که فرمود طعام عوض طعام است و او ندید آن و این دلیل
بر عدم تفرقه در میان ثلثه و قبیله و فرمود هر که زرع کرد در زمین قومی بغیر از آن آنها و از آن زرع

بیج نباشد همین لفظ است یکی در زمین دیگر به نخل نشانده بود آنحضرت زمین بزمیدار
داد و صاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود را از آنجا بر کند و گفت درگ ستمکار را بیج حق نیست
و در سندی صحابی مجهول است و جهات صحابی ضرر ندارد که همه عدول اند و مراد است که
در نخی را و در نخل این خطبه خوانند اما که و اصل الک و اغراض که علیکم حرام که ممة
بی حکم که هذانی بلد که هذانی شمس که هذانی اعتنق علیه و مدلول حدیث واضح است
چه هرگاه این چیزها حرام شد تصرف در آن بطریق خصص بالا اول حرام باشد

باب در بیان شفعه

شفعه فرمود و شفعه در هر آنچه که هنوز قسمت پذیرفته است و در مکه واقع شد و در هر گزانی که
را بهای پس شفعه نیست متفق علیه و در لفظ دیگر آمده که شفعه در هر شرک است چه زمین و چه خانه
چه باغ نمی سازد که بفروشند از آنجا که شرک خود عرض بکند و در روایت دیگر این است که حکم کرد
بشفعه در هر شئی یعنی خواه منقول باشد یا غیر منقول و آمده که چهار ارجح است بدار
و لفظ دیگر آنست که چهار ارجح است بشفعه خود یعنی بشفعه خویش هر ادخوق و اتصال احتلاط
و در روایت دیگر آورده چهار ارجح است بشفعه با خود و اظهار شد برند اگر چه غائب باشد
و تنقیح طریق هر دو واحد است و آمده که شفعه هر کس را دل پابند شمس است و نیست شفعه او بر
غائب و سندی ضعیف است

باب در بیان قراض

مهری است که در آن برکت باشد فردی را مدنی و قرض دادن یا مضاربیت کردن و آن شخص
گندم یا جو از براسه یا غله و نه از برای بیع و سندی ضعیف است حکیم بن حرام چون مردی را
مال خود قراض می داد و شرط می کرد که آن مال را در جگه تر یعنی حیوانات صرف نکند و در بیا
باز نماید و در سید گاهی با آن مال فرد نیاید اگر چه بیست ازین کار را بکنند ضامن مال من باشی

تقدید علامه ابن عبد الرحمن بن یحیی نام در مال عثمان رضی الله عنه عمل کرده پس برین شرط که هیچ بیانی
هر دو باشند و این موقوف بصورت رسیده

باب در بیان مساقاة و اجاره

سوال کرد آنحضرت صلعم با اهل خبیره که یهود بودند بر نمیه آن چیز که پدید آشفه و از بیو و کشت و در اقلقه
آمده که سوال کردند مانند خود را در خبیره برین شرط که کفایت کند عمل بخار و باشند از بر سر
ایشان نمیه پدید آور میوه پس فرمود مقرر بیداریم شمارا برین اقرار دادی که خواهیم یعنی ندانای
پس مانند و خبیره تا آنکه بدر کرد ایشان را عمر فاروق و در روایتی اختری است که داد آنحضرت صلعم
یهود و غیر آنخل خبیره و ارض آن بر شرط استعمالش از اموال خودشان و نصف میوه مرایشان را
باست و بنظله بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزرگتر رسید گفت با کفایت مردم
عهد رسالت اجاره بر مازیات و اقبال جداول و چیزها از ارض است می کوفند پس گاهه این با
شدی و آن سلم مازدی و گاهه این سلم مازدی و آن تنباه گشته و جزین اجاره دیگر شود گفتار
اذان زعفر فرمود و ما شنیده معلوم مضمون پس بدان اندرین نیست مازیات آنچه بر کناره مسوول
روید و جدول نه فرود را گویند و درین حدیث بیان جایالی است که در اطلاق سنی از کرا و جزین
آمده و نهی فرمود از مزایات و امر کرد بواجرت مراد بزرگ است آنست که ارض و تخم از یکیه باشند
و عمل و کاد و دیگره و حجامت کرد و اجرت داد و اجرام را و اگر این اجرت حرام بودی اندر آن
و این نزد بخاری است از ابن عباس و لکن در حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمده که کسب حجام
نجسیت است و این نزد مسلم است و وجه تطهیر آنست که عطا جاز است و اخذ مکروه و در حدیث
قدسی است حق تعالی صغیر باید که کسی اندک من خیم اینها نم روز قیامت یکی آنکه عهد و پیمان داد
بنام من باز شکست آنرا و هم کسی که آنرا را فروخت و شن آن بخورد سوم آنکه مزد و گرفت و از
استیفاء کار کرد و مزد او نداد و او را مسلم کذا فی البیوع و لکن بعضی سلف طحا فنگ گفته اند که فی الجاهز

فی البیوع و فی ابن ماجة فی الاماراة انتهى و فرمود اعمی چیز است که بران اجرت گرفتند که
تجارت است یعنی بر تریب بران و فرمود بریدند و اجیر خویش از آنکه خویشی و خشک گرد و چون اجیر
گیرد قدر اجیر را نام برد و در سندش انقطاع است مگر بیتی از آن طریق امام ابی حمزه غنی علیه السلام فرمود

باب در بیان احوال و احوال یعنی آبا و کردن زمین و این

فرمود هر که آبا و کرد زمین را که از آن کسی نیست و بی حق است بدان عمر فاروق هم و خلافت خود
بران قضا کرده و هر که زنده ساخت زمین مرده را آن زمین مرده است و نیست می مگر از برای
خدا و رسول اوست یعنی را گویند که از برای سوره صدقه گردانند تا در آن بجز نیست ضرر و آن
و گزیند رسانیدن و در ضرر گرفتن و هر که زبانی را احاطه کرد آن زمین او است و هر که چاه کند
چهل گز باشد از برای عطن باشد و در سندش ضعیف است و اهل بن حجر را یعنی در حضرت
انقطاع کرد یعنی در جای که بخشید و زیر را تا دیدن سبب قطع داد و بی سبب خود را روان کرد
تا آنکه بایستاد پس تا زیا به خود انداخت فرمود تا جائیکه سوط رسید دست آن مقدارش باشد
و فرمود در موم شریک یکدیگر اند در سبب چیز گاه و آب و آتش

باب در بیان وقت

چون آدمی بمرد عمل او منقطع شد مگر به چیز یک صدقه جاریه و موم علمی که بدان منتفع شوند موم
و له جمیع که از برای او دعا کنند و این نزد مسلم است مرفوعا ان ابی هر چه و حیوطی بدان چیز را
افزوده و وراثت صحیف و ریاطن و خضر بر و بتاریت از برای غریب و محل ذکر نشان داد
سه نزد آنکه ماند پس از دوسه بجای سه و پل مسجد و چاه و محال سه و عمر فاروق را از پیش
نیمبر است تا از آن خفیه شود و خواست و گفته زمین یافته ام که هیچ مالی انفس از آن نزد من
نبرد و است فرمود اگر خواست اهل را پس کند و پنج از آن محل بشود تا از صدقه گردانی عمر آن

تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیج و ارشد و سه نرو و دوقرا و قرنی و رقاب و این بیج
 ضعیف از آن بخورند و در راه خدا صرف شود و بر منقول آن اگر معروف از آن بخورند یا دوتی را
 بخورند گناهی نیست مگر بدان منقول نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که فرشته
 و در سه نرو و دکن بیوه او صرفت نموده آید و در قصه خالد آمده که وی ادراع را آتش خود یعنی
 زره و سیاهان خویش را در راه خدا وقف ساخته و عیسای خود دست

پای در میان همه

بشیر پسر خود نعمان را پیشین جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را اعلامی شنیده ام که در مورد
 فرموده پسران را این چنین و او گفته است فرموده و باز گردان او را تو و لفظی دیگر چنین آمده که بشیر
 خواست که آنحضرت صلی الله علیه و آله را بگوید در این خانه فرمود و بر سر سید از خدا وصل کنی میان او و
 پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در واسطه دیگر آمده که فرمود و غیره را برین عطا کرد
 گیر باز فرمود ترا خوشی ای آید آنکه همه و شبکی با تو بیا باشد که گفت آنرا فرمود و فلا انک
 حالا تخصیص بعضی کن بلکه همه را باده داده و در برابر با ششند خانه در همه همچو سنگ است که
 قی میکنند و از خود نیست اما شش همه که خودی کنند در همه خود وی همچو سنگ است که بگوید و
 در قی خود نیست حلال هر سلطان را که بیدار و جمع کند از آن مگر پدر که او را و عطا می دهد این
 جمع رو است آنحضرت صلی الله علیه و آله را در مردم پذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آنجا صل
 زامه داد و او بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاد کرده و گفت ترا
 شنیدی گفت نه باز بفرمود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری و را خبر این حد
 آمده لکن فهمت اندک آنکه است الا من قرشی او انصاری او ثقیفی و غیره و هر کسی است
 که بخشنده شد او را گاو یا بر پر خود یا لباسی خود را و تنه کنه یا از چه هر که عری کرد وی کسی است
 که از برای او کرد و در حیات و مات و از برای عقیب او است و در دنیا و آخرت و اگر است که آن عری که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله را بخشنده است که بگوید این ترا عقیب تراست و دیگر گفت این تراست

تا زنده هستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گردد و فرمود زنی دیگری گفت چه کردی ای
 مردان از برای ورتن دست عمر فاروق کیی را سپاده بود در راه خدای آن را ضایع کرد
 عمر آن نمود که اگر از آن بفرستد از حضرت صلعم پرسید فرمود خدیجه کن اگر چه بکین رسم بد
 و فرمود به پسر سید یکدیگر دوست دار یکدیگر را هر یک میکشند کینه را و ای زنان مسلمان چرا
 نشنود زن همسایه بد یزید همسایه را اگر چه یک هم گوشت باشد و هر که چنینیست بهر کرد و
 حق است بدان ما و میکشید این مکافات نموده است و حج و قفا دوست بر این عمر

باب در بیان لقطه

آنحضرت صلعم یک خرما که در راه افتاده بود بگذاشت و فرمود اگر کسی ترسیم کند از حدیث باشد
 آن را می خوردم مردی آمد و از حکم لقطه پرسید که چیست فرمود بشناس ظرف و مهر بند او را
 باز بشناس آن زن را که سال پیش از آن گریه می کرد و بنام او یکا خود را می گفت ضاله و ختم بر او بسته
 فرمود تراست یا برادر ترا یا اگر را گفت ضاله و تیر چو حال دارد فرمود ترا با او چه کار است همراه
 و سه سقا و خدای است بر آب می آید و درخت می خورد تا آنکه مالکش بیاید و هر که حلال
 گم شده را می گمراه است تا آنکه تعریفش نموده است و هر که لقطه یابد باید که بر آن دو رکعت
 راکع و گریه و آواز درشته او را نگاه دارد و بنوشد و غایب نه کند اگر مالکش آمد حق است با
 و نه مال خداست پس هر که این لقطه را حلال نمی فرموده مگر منته را و حلال نیست در نزد خدا
 و در نه خرابادی و نه لقطه از مال معابد مگر آنکه از آن استغنی شود یعنی پس حلال باشد

باب در بیان فرائض

فرمود چپ پانصد فرائض یعنی سهام میراث را که در کتاب خداست بابل آن و آن شش فرائض
 که قرآن تعیین و تقدیرش نص نموده نصف و ربع و ثلث و ثلث و ثلث و ثلث و ثلث و ثلث
 باقی ماند یعنی بعد از تادیه فرائض پس آن را از برای هر مرد و قریب بیت است که ذکر ما شد و

وارث نمی شود و مسلمان کافر را و کافر مسلمان را امر دس بهر دو نفری و دختر لیسبی و خواهر
 بگذاشت آنحضرت صلوات فرمود و دختر نصف است و دختر لیسب را سدرن برای تکلیف و ولایت بجا
 خواهر راست ر واه انجاری و فرمود و وارث نیستند از یکدیگر ایل دولت فردی آمد گفت
 پیرو ام برادر از میراث او چه میرسد فرمود سدرن چون برگشت او را بطلبید و فرمود یک سدرن
 دیگر است چون پشت داد و او را بخواند و گفت این سدرن یک طعمه است که یا کنیز که در خانه
 چه زانکه است بر اهل فریفته و مقرز کرد و از برای جد سدرن اگر دیری ماورست و دیگر باشد
 گویم چه عام است از آنکه ماور پدر باشد یا مادر یا بر خال و وارث کسی است که او را وارث نیست
 مراد خال برادر مادر است و خدا و رسول و اولای کسی اند که او را مولی نیست ع an لا ناد
 لا مولی لکم و هر مولوی که او را بگوید وارثی گردد و قائل را از میراث هیچ نمی رسد
 و هر چه پدر یا پسر فراهم کرده اند از برای عصبه ایشان است هر که باشد و و لا الحمد است بجز
 الحسب نه در بیع رود و نه در هدیه و فرمود و فرض شما زید بن ثابت است رضی الله عنه

باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزی دارد وی خواهد که در آن وصیت کند نمی رسد که در شیب بسر برد
 مگر آنکه وصیت دس نزد او نوشته موجود باشد صحابین و قاص گفت ای رسول خدا این
 مال را من و خریک و خریک و گیره وارث من نیست و ثلث مال صد و یکم فرمود نه گفت نیست
 مال فرمود نه گفت ثلث مال فرمود ثلث و ثلث بسیار است و ثلث اگر ترا اگر بگذاری بهتر است از آنکه
 در ویش گذاری و کفنه کند مردم را امر وی آمد و گفت مادر من تا که ان هر دو وصیت نکرد
 و گمان میسر که اگر سخن می کرد چیزی س تصدق عین و اگر از طاعت دس تصدق کنم او را جبراً
 فرمود آرس و گفت حق تعالی هر ذی حق را حق و او پس نیست وصیت از برای وارث مگر آنکه
 در نه بخواند و فرمود تصدق کرد و خدا بر شما ثلث اموال شما نزد وفات شما از برای

هر که نهاد و دلیعت خود و نزد کسی نیست ضمان بروی دستندش ضعیف است یعنی اگر بدین
خیانت و جنانیت اذیت شده است و بآب قسمت صدقات و آخر کوفه گذشته و بآب
قسمتی و عشیت محقق بآب چهار و بیاید انشاء الله تعالی

ومودای گروه جوانان هر که از شما جماعتی تواند کردن و دستنویح کند که این اعضاست اصرار
و حصن است فرخ را و هر که نمی تواند بروی صوم ست که این صوم او را و جاوست یعنی حصه
شدن و فرمودن نمازی گرام و می خواهم در ورز می گیرم و می کشایم و زمان را نکاح میکنم
هر که روگردانید اوست من وی ازین نیست و گوید که امری فرموده بارت و سخت نمی میکرد
از قبل و می گفت بزنی گیر بزنی و دستندار زاید و اگر من سکا شرم بشما بسیار از روز قیامت
و فرمود نکاح کرده می شود و زن بنا بر چهار صفت یکی مال که آن زن در دست خود دارد بشود
صفت کند دوم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او در ذات و قوم خود سوم حال یعنی سبب
صورت که موجب خفا نفس فراف خاطر و شکر نعمت الهی است چهارم دین که بنا بر صلاح و عفت
معاودن شود باشد بر تقوی پس فتنه نشود زن دید او خاک آلود با و مهر دوست تو و چون
یکی را سبب که باده نکاح فرمودی گفته باریک الله لك و باریك عليك و جمع بینكافی خیر
این سخن گفته رسول خدا را و شد حاجت یعنی نکاح و جز آن آموخت و آن این است ان الحسن
نحس ما و نستعین به و نستغفره و نعوذ بالله من شره و انفسنا من یحیی الله فلا ضل
له و من یضلل فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله و انزل الله فی این است یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم

نفس واحد تا قیام دوم اتقوا الله حق تعالی تا آخر سوم اتقوا الله و قول افلا سدید است
 و سفیان ثوری دوم را اول و ثانی را اتقوا الله الذی یخشاها لون به و الا حسن حکم تا قیام و ثانی
 را همین سوم نشان داده و حافظ ابن کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث ششم در حدیث که
 اتقوا الله الذی را اول و حق تعالی را ثانی و ثالث را همین سوم گردانیده و در حدیث جابر است
 مرفوعاً هر که خواست عبادت را زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه داعی او باشد بسوی نکاح یا غیر
 که بکند و مردی را که تزویج کرده بود پرسید که تو او را دیده گفت نه فرمود برو و بین او را این
 دلیل است بر جواز نظر بسوی مخطوبه و از خطبه برادر سلطان نبی نموده تا آنکه مخاطب باول
 آنرا ترک کرد پس باید زنی آمد و گفت من نفس خود را تو بهیچ نمی خنم حضرت گفت بنور تمام بسوی او
 نگر نیست و بلند و پست او را دریافت و هرگون شد زن چون دید که در باره او حکمی نکرده
 نشست مردی از اصحاب برخواست و گفت ای رسول خدا اگر ترا مردی حاجت نیست
 بزنی من ده فرمود زن و چیزی هست گفت لا والله فرمود برو و نزد کسان خود و بین که چیزی
 می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود نظر کن اگر چه خاتمی از حدیث باشد باز
 و برگشت و گفت لا والله و در خاتمی که این و لکن این از این است مردی حدیث گوید و او را
 رد اینی چادر پس زن را نصف آن برسد آن حضرت فرمود باین از آنچه می توانستی که اگر
 پوشیده زن را امان هیچ نیامد و اگر او پوشیده ترا هیچ نبود آن مرد تا در پیشبست باز نیامد
 تا برو چون او را سوتی دید بطلبید و فرمود همراه تو از قرآن چیست گفت با من چندین خیانت
 سوره است پس سید از نظر قلبی می خوانی گفت آری فرمود برو و ترا لکسان زن کردیم آنچه
 از قرآن بانمودار است و این دلیل است بر صحت عقد بلفظ تنکیک و در لفظی دیگر آمده است
 که تزویجش بتو کردم او را قرآن بیاموز و در واسطه چنین آمده که شکر من ختم ترا بر
 بنا بر آنچه هست از قرآن و در طریق دیگر باین لفظ آمده چه یادی داری از قرآن گفت
 سوره بقره و سوره که مقبل است فرمود و بخیر و است آیه یا میاموزت هر ضحک همین آمد خن قرآن

مهر آن زن گردانید و همین است حق زیرا که تعدی و مهر از جناب نبوت صلعم وارو شده و
 فرمود اعلان کنی نکاح را و نیست نکاح مگر بولی و مهر زن که نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح
 او باطل است پس اگر دخل شد بدان او را مهر باشد بنا بر احتمال فرج او و اگر با هم اشتبا کردند
 سلطان ولی کسی است که نیست ولی مرا و از نکاح کرده نشود زن شیب تا آنکه بشود و خواهنازه
 و بعد و شیر و تا آنکه اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونه باشد فرمود همین که خاموش شود و
 روایتی آمده شیب حق است بنفس خود از ولی خویش و از بکر شوری خواهند و اذن او سکوت
 اوست و در روایتی آمده نیست ولی را با شیب حکمی و اختیار است پیغمبر استیبار کنند و تنزیح
 کنند زن زن دیگر را و نه جان خود را و از شمار نفی آمده و آن چنانست که یک دختر خود را
 بزنی مروی بدو برین شرط که وی دختر خود را بزنی اینک از زانی و از میان این هر دو هیچ
 یعنی کاین نبود بلکه همین مبادله مهر باشد و تحرکی بکر نزد آنحضرت صلعم آمد گفت پدرش
 او را بناوشته او در زنی داده است اول نمیر گردانید و حدیث مرسل است و زنی که دو ولی اول
 تنزیح کرده اند آن زن از بر سه اول صحیح باشد و هر بنده که بغیر اذن اهل یا مسالی خود نکاح
 کرد وی عاهرست یعنی زانی و تنزیح فرمود از جمع میان زن و عه و خال او و فرمود محرم نکاح
 خود کند و نه نکاح دیگر سه و نه خطبه کند و نه خطبه کرد و نه شود ابن عباس گفت آنحضرت صلعم میفرمود
 نکاح کرد و محرم بود مگر میوه نمی گوید که نکاح وی در حالی کرد که حلال بود و این اجماعی نمائند
 اهل البیت ادسای باقی البیت و اجماع شرط که بدان و قاضی توان کردن شرطی است
 که بدان فرج را حلال ساخته اند و خصصت فرمود در سال و طاس و متعه تا سه روز باز نمی کند
 ازان در سال خیر علی مرتضی گویند یعنی کرد از متعه زنان و از اهل خزان آبادی و در روایت
 دیگر آمده اذن دادم شما را در آستانه از زنان و او تعالی حرام کرد آنرا و در قیامت پس
 هر که نزد او چیز سه ازان باشد را داد خالی کند و آنچه را داده است چیز سه ازان نستاند
 و لغت فرمود بمجمل بمجمل و فرمود نکاح نمی کند زانی مجبور و مگر مثل خود را مروی زن خود را

سه طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد و زوج اول خواسته
با وی تزویج کند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: تا آنکه بچشد آن شوهر دیگر از شندک او
انچه شوی اول چشیده است

باب در بیان کفارت و خیار

بعضی عرب گفتو بعضی اند و بعضی موالی کفار بعضی مکرهات حجام و در سندی را و س
غیر سیست و کذا ابو حاتم استنکارش نموده و شاهره و دار و منقطع است حاصل
اعتبار شریعت آدمیان از سبب است. به تحقیق نسب آدم و حوا کافیست و امر واجب رضا بخلق
و دین مخاطب است پس پس فاطمه زهرا بنت قیس را که از مهاجرات اول بود و فرمود نکاح کن
اسامه بن زید و او غلام بود و این نزد مسلم است و فرمود ای بنی مایه نکاح کنید ابانند را و
نکاح کنید بسوی او و س حجام بود و سندی است و غیر شد بریه بر زوج خود وقتی که
آزاد کرده شد و زوج او عبد بود و در روایت آمده که هر بود و حافظ ابن حجر گوید اول انبیاست
و در بخاری از ابن عباس بصحت پیوسته که وی عبد بود و کیر و زدن می گفت مسلمان شدم
رسول خدا و زیرین و خواهر اند فرمود هر کدام را که خواسته طلاق ده عیسان بن مسلم
اسلام آورد و او زده زن بود و همه هم او را مسلمان شدند او را مکره که از ایشان چهار زن را
گرفتند ابن حبان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند و احمد و ترمذی روایتش از سالم بن ابی نعیم
اما بخاری و ابو زرعه و ابو حاتم اعلال این حدیث کرده اند و تخمین ایشان است و اسد اعلم و ابن
احتیاط در هر حال اولی است و استدلال بثنی و ثلث و رباع بر منع زیادت بر چهار خلاف حدیث
عرب عرب است و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف مملو از برهان قاطع و حجت ساطع
که با آنحضرت صلی الله علیه و آله در برابر ابی العاص بن برقع بعد از شش سال بهمان نکاح نخستین
بازگردانید و نکاح تازه نکرد و این دلیل است بر آنکه تفرقه مسلم از کافر چون اسلامش از اسلام

مناظر باشد با جود انقضای عدت و طول مدت جابرست و لکن لحدی با رجحان نسبت فرستاده
 با آنکه احمد حاکم تصحیحش کرده اند و در روایت دیگر آمده که بنکاح جدیدش را در کوفه نزدی گویند
 اول چون آنکه اسناد است و لکن عمل برین روایت ثانی است زنی اسلام آورد و نکاح کرد و نخستین
 او آمد و گفت من مسلمان شدم فاین زن اسلام من است آنحضرت صلی الله علیه و آله از دست شوهر
 بکشید پس بزوج اول داد و چون این جهان و احکام آنحضرت صلی الله علیه و آله را از بنی غفار تر و روح کرد چون
 در آمد و جامه خود پهناد و بر پهلوش میبایست دید و فرمود البسی ثیابک و الحقی با اهلک و حکم داد
 بدادن مهر و دیه و دلیل است بر روزن بیعت لکن در سندش مجهول است عمر بن خطاب گفته هر که در
 بزنی گرفت و بر وی درآمد و از بر صای یا مجذوم یا مجنون یا فست از برای او صدق است سبب
 مسیس او این صدق از کسی بگیرد که او را با زنی داده و در روایت دیگر زنی که او را بچه آفرین
 غرضها با لحنی رفان صسها فلها المهر بها استحل من فرجها و در بار عین حکم کرد که کیسا
 مهلتش دهند و این همه موقوف است بر فارق رضی الله عنه و رجالت ثقات اند

باب در بیان عشرت زنان

هر که زنی را در بر آورد و بی عین است و فرمودنی بیند خدا بسوی مردی که مردی یا زنی را در بر آورد
 و هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت وی نیاند بهمسیای خود را و پیگیرید و صیت خیر در حق و زمان
 که آن فریده شده اند از آنخوان پهلوی و عروج شی و در جمیع اعلاست او است اگر وی که راستش است
 بشکنت و اگر بگذاری همچنان که کج ماند پس قبول کنید خیر را در بازه زمان و در روایت دیگر
 آمده اگر خواسته که بوی تن متع شوی متع شو با وجود رجوع و اگر وی که راست گفت بشکنت او را و گفتن
 او طلاق دادن است جابر گوید و غرضه همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله بودیم چون بمکه رسیدیم آمدیم بخانه دانه
 خداستیم فرمود در رنگ کنید و شب هنگام بخانه در آید تا زن از ولید موشانه کشد و شب است
 بکار برد و در روایت دیگر آمده چون بیکه را از شما غیبت دراز گردد و بایک شب هنگام بپایان خود

نذر آید و بدترین مردم نزد خدا و زقیامت مردیست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او
 برسد پسر را زاده و افاش کند. معاویه بن حیده گفته ای رسول صلواتی زن یکی از اصحابیست فرمود
 بخور آن او را چون بخوری و بپوشان او را چون بپوشی و مزن بر روی وی نسبت بقیح کن و در او
 جدا ساز و اگر در خانه بیوی بگفتند مرد چون زن خود را در قریب از طریقت و بر بیاید و در احوال شود
 یعنی کاش چشمش گرد پس این آیه فرو آید و آنکه حوث لکه فاقا حوث لکه انی شتم یعنی به کیف گفتیم
 و هر وضع که بگذشتیم زن را بیاید بعد از آنکه آن در موضع حرث و صام واحد باشد که با نیت از آنجا برین
 و هر که خواهر که اهل خود را بیاید باید که بسم الله جنبا الشیطان و حب الشیطان حاد فقتل بگوید اگر
 میان هر دو ولدی مقدسست هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فرارش
 خود طلبید و وی انکار آورد و نیاید و مرد شب در چشم گذرانید فرشتگان بران دن تا صبح دم
 لعنت می کنند و در لفظی آمده که شگین میشود بر وی کسیکه در آسمان است یعنی او سجده و تقاضای
 و هر دن که بپزند کند موسی خود بموی دیگر و دیگر را بر سر را بدان امر فرماید و سوزن و خار در پوست
 خلعت و از دیگر سینه این کاخ ابروی ملعون است و فرمود خواستم که نمی کنم از عقیقه یعنی جماع
 کردن بادن و حالت رضاع مگر دریم که روم و فارس همچنین می کنند و ضرر با و لاد ایشان بسیار
 و فرمود عزل و اخصی است گویم و آن کشیدن مرد است و اگر خود را از فرج زن بعد از الجماع اندازان
 تا از نال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مرا دایم هست که از آن عزل می کنم و حال آنکه
 ناخوش دارم و همان می خواهم که مردان می خواهند و بیو می گویند که عزل مؤدبه صغری است
 فرمود دروغ می گویند بیو و اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا برگردانی جای گرفته عزل
 می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزیست نهی شده می بود قرآن ما را از آن نهی
 می کرد و در لفظی آمده که رسید این معنی تا حضرت مسلم پس نهی نکرد ما را و بود جناب نبوت که
 طواف می کرد بر زنان خود بیک غسل

باب در بیان صدق یعنی مهر و کابینان

آنحضرت صلیم صلیه را آزاد کرد و همین خنق را صدق او مقرر فرمود و مهر آن واج سطر است و وارد
 اوقیبه و نصف بود و اوقیبه چهل درم سنگ را گویند و دوازده نوبت یا با نصد درم هم باشد علی تقدیر
 چون فاطمه رضی الله عنها را تزویج کرد فرمود و او را چیرے بده دی گفت نزد من هیچ نیست فرمود و
 خطایم تو کجا هست یعنی تقدیم چیزے از مهر بر دخول مستحب است و هر زن که نکاح کرده شود مهر یا عطا یا
 بر وعدہ پیش از عصمت نکاح آن چیز او هست و هر چه بعد از عصمت نکاح است آن کسی راست
 که با او بخشیده شد و حق چیزے که بران اگر امرو کنند دختر و خواهر او است یعنی مکرم و اوصاف
 همین خسرو خسرو پوره اند پس ابن ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام
 نموده و بروی داخل نشد تا آنکه بمرد گفت دن را مهر زمان قوم او است بی کم و بیش بر و سه
 عدت است و او را میراث باشد متعل بن سنان اشجی برخواست و گفت جناب مهالت صلیم
 در باره بروج بنت و اشق که زنی از ابا بود و چون حکم فرموده ابن مسعود با نیت خوشنود شد و
 گفت بعد از اسلام هیچ چیز آنقدر خوشنود نشد مگر چند آنکه باین موافقت قضای قوم اقبضا
 نبوی داشتند و گردیدیم آری سه فی اهل نسبی بتو کافیه بود و را به دلیل همین که قاضی گل شود
 هر که مهر زن سویت یا تروادی آن زن را بر خود حلال ساخت و این موقوف است بر جای
 و جائز داشت آنحضرت صلیم نکاح زنی بر دخول و تزویج کرد مردی را زنی بر خاتم حدیث و
 این حدیث که مهر کمتر از ده درم نمی باشد موقوف است بر عمل و در سندش مقال است و خبر
 صدق آنست که آسان تر بود و عمره دختر چون چون بر آنحضرت داخل کرده شد تعوذ فرمود و از
 صلیم فرمود لقد عدلت بها و اطلاق داد و اسامه را امر کرد که سه نوب با او بد و در نزدش
 راوی متروک است اما هاشم در جمیع آمده

باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبد الرحمن بن عوف اثر حضرت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام و روز

و از خرمای از زعفران و برکت و در ترا خدای و لیمه کن اگر چیه بیک گو سفید باشد و چون بخورد
 یکی از شما نبوی و لیمه باید که بیاید و در دست راستی آمده که چون دعوت کند یکی را از شما برادر
 باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمه است که آینه را از آن منع کنند
 و اگر کار نایب را نبوی آن طلبند و هر که اجابت نکرد دعوت را وی عصیان کرد خدا و رسول را
 غرض که نزد دعوت اجابت است اگر صائم است نماز گزار و یا دعا کند و اگر مفطر است بخورد و در ^{حلقه}
 آمده اگر خواهد بخورد و اگر خواهد ترک و در ولیمه و زاول حق است و در ورم سنت و در ورم
 سمه و هر که بشه فانه خود را بشنوند و رسوا کند و از خدا تعالی و سندی غریب است اگر چه تائب
 دارد و ولیمه تا سه روز غیر جائز نباشد زیرا که از باب ضیافت است و مدت ضیافت در ایام و شب
 دیگر همین سه روز آمده و الله اعلم و آنحضرت صلیم و لیمه کرد بر بعضی زنان خود و بر وند از جو و نسیم
 کرد میان خیر و بدینه سه شنب بنا بر بنا بجهت و دعوت شد و مسلمانان در ولیمه او بودند و از آن
 خبر و ندانم همین را برگزیدند و نطق فرمود و بر آن خرمای و اقطا و حسن انداخت و چون دودای فرا رسید
 در واز و هر که نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد و اگر کسی سابق گردد و اجابت وی کند و سندی
 و فرمودی خورم تکیه زده و عمر بن ابی سلمه گفت ای کودک نام خدا بر و بدست راست بخور و از
 پیش خود تناول کن و فرمود از جانب قصه بخورید و از وسط آن بخورید که برکت در وسط فرمود و این
 و هر که عیب طعمی نکرد اگر خوش داشت بخورد و نگذاشت و فرمود بدست چپ بخورید که شیطانی
 بهین شمال می خورد و در آشامیدن آب نفس را آوند نزد و در آن نهد

باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

قسمی کرد آنحضرت صلیم و میان زنان خود و بعد از وی گفت خداوند این قسم من است در آنچه
 مالکش هستم پس ملامت مکن مرا در آنچه مالک آن هستی و من مالکش نیستم و این دلیل است بر آنکه
 محبت و میل قلب با یکی از زنان مقدم بر بند نیست بلکه از جانب خداست و نیز درین قسم عدل

تسویه در جمیع شرائط نیست و هر که دوزن دارد و مائل است بسوی یکی از آنها باید روزی است
 نصف بدن او قماره و خمیده و ساقط و مائل باشد و سمنش صبح است و آریل و قسم الف
 نه و صفت و آنست که چون بکر را بر شیب در هفت شب نزد او بماند پتر قسم کند و اگر شیب را
 بزنی گیر و سه شب نزد او بماند یا قسمت نماید و اندک آنحضرت صلعم نزد ام سلمه سه شب بسر برد و
 تو بر ایل خود و خوار نه اگر خواهی نزد تو هفت شب بمانم و لکن نزد دیگر زمان خود هم هفت شب
 بمانم و نه و هفت شب زمره یوم نوبت خود بماند و بخشید پس آنحضرت صلعم و شب نزد ام سلمه
 و بعضی زمان را بر بعضی فضیلت و قسم نه هماره بکنت نزد ایشان و کم روزی بود که
 بر همه ایشان گشت و از هر دین نزدیک شدی یعنی جمیع آنکه بزنه میرسد که
 او بودی پس نزدش شب بسر برد و در و پای آمده بعد از گذاردن نماز عصر بر زبان و ذکر کرد
 پتر از آنها نزدیک شدی و در حیض موت پر سیدی که فردا کجا باشم راده یوم عائشی که روز پنج
 سطر از آن دادند که هر کجا که خواهد بماند پس بخانه عائشه ماند و نزد سفر در میان دنان قمر
 انداختی سهم هر کدام که بر آمدی همان را همراه بردی و فرمودند که یکی از شما در آن خود را همچو زن بنده

باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت ای رسول خدا عتاب نمی کنم بروی و خلق و دین و لکن
 ناخوش دارم که فرار از اسلام فرمود با خنجر و بار بر سر من گزید وانی گفت آری فرمود و اقبل
 الحلی یقیناً و طلقاً تطلیقه رواه البخاری و در روایتی آمده که امر کرد و ابر اطلاق آن
 و عدت و یک حیض گردانید و ثابت مردی که بود زانش گفت اگر خوف خدا نبود و می ترسید
 در کادن و سر بر دوش می زدم و این اول خلع بود در اسلام و ظاهر امر بطلاق مفید
 و جو بست اگر چه از بر سر ارشاد گفته اند بر لیل قوله تعالی احصا لک جمیع و ف او
 نفسی عجب با حسنات و نقصان شارت می کند آنکه حاکم را امر بخلع میرسد

کتاب در بیان طلاق

البعض حلال نزد اطلاق است این مردن خود را طلاق داد و وی حائض بود پدرش
عمر فاروق رضی الله عنه آنحضرت را صلوات بر سید فرمود حکم کن او را بر اجابت بگذارد او را آنکه
پاک گردد از حیض باز حیض آرد باز پاک شود پسر اگر خواهد نگاه دارد اگر خواهد قبل از حیض طلاق
و بدین حدیثی است که اوتقال طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایتی آمده بگوید او را که برگردد
باز طلاق دهد و حالیکه طاهر است یا حائض و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یک
طلاق و لکن حاسبین نیست غالباً این حساب از این عمر باشد و آنجا است که جمعی از ائمه
حدیث قائلند بعد از وقوع طلاق بدعی و سبکی دیگر زن خود را از حیض طلاق داده بود این عمر را
گفت تو یک طلاق یاد و طلاق داده آنحضرت صلوات بر او که مرا حجت کنم و نگاشت این امر آنجا
که حیض دیگر نیارد یا تو او را سه طلاق داده پس او را بر او باره طلاق زن خود عاصی شده
و در لفظ دیگر آمده که گفت ابن عمر رو کرد آنحضرت صلوات بر او آن زن را برین و آن طلقه را چیز
نزد و فرمود که بعد از طلاق ده یا نه بگوید اگر تویم و این صحیح است در عدم وقوع بدعی و اسناد علم
ابن عباس گوید سه طلاق بر عهد نبوت و بعد از آن بگرد و سال از خلافت عمر یک طلاق بود و بعضی
اگر در یک مجلس یک بار بلا فصل داده است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری که ایشان را در آن
مهلت بود پس امضا کنیم آنرا بر ایشان و امضا کردند و بنامید گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن
خود را سه طلاق داده است یعنی در یک بار پس خنثی است و گفت بازی کرده و بشود و گفت
خداون سیان بشناسیم تا آنکه مردی گفت اگر بفرماید او را بکنیم او را که نام رکانه را طلاق داد و در لفظ
فرمود رجوع کن گفت سه طلاق داده ام فرمود و آنستم برگردد و در لفظ آمده که سه طلاق داد و در یک
مجلس بران نمائید آنحضرت فرمود این یک طلاق است و در روایت دیگر آمده که او را که سه
زن خود را طلاق البتة داد و گفت خواستم هر یک طلاق آنحضرت زن را بر سه باز گردانید

وآنکه که سبب میرست که بد و منزل آن هر دو بدست نکاح و طلاق و حریت و در انقضای بجا می
 برت منافی آمده و در روایتی دیگر آورده که جائز نیست سبب در طلاق و نکاح و حقیق هر
 اینها را گفت و واجب باشد و فرمودی بشهره تجاوز کرد خدا از امت من حدیثش انقضای اما و ام که بر
 عمل مکرده نیست و کلمه نموده و مناد ازین است خطا و بسیاری را و آنچه بران مستکوره شده است
 و حرام ساختن زن بر خط و چیزی نیست او تعالی فرموده لقد کان لکم فی رسول الله استی
 حسنة بلکه این تحریم همین است کفار و آن بر بد دختر جوان چون بر آن حضرت و نزل کرده است
 و آن حضرت با وی نزد یک گردید اعی ذبا لله هذک گفت فرمود لقد عدت بضمیم الحقی
 با هلاک لایق شو به کسان خود و این کنا یا است از طلاق و فرمود نیست طلاق مگر بعد از نکاح
 و در حق اگر بعد از آنکه دور و دوری آید نه نذر و غیر ملک و در حق دران و نه طلاق دران و حکم فرمود
 از کس تا آنکه بیدار گردد و در صغیر تا آنکه بالغ شود و دیوانه تا آنکه عاقل گردد و بهوش آید

باب در بیان حریت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد و بر میگردد و گواه نمی گیرد پرسید گفت بر
 طلاق و بر حریت او گواه گیر آن عمر چون زن خود را طلاق داد آن حضرت عمر را گفت صرّه فایز

باب در بیان ایلاء و طهار و کفار و آن

ایلاء کرد آن حضرت صلوات بر زنان خود و طلال احرام سخت و کفار و همین داد ابن عمر گوید منو
 بعد از آنکه چاراه توقیف کند و حق طلاق تا آنکه طلاقش در میان بن یا چند و در
 کس از صحابه دریافت که ایشان مولی را واقف می کردند یعنی تا جوع کند یا طلاق و بدو و الله
 ابن عباس گفته این ایلاء در جا بلیت تا یک سال و دو سال می شد یعنی تعالی توقیف آن
 بچار راه فرمود اگر ازین مقدار کمتر باشد ایلاء نبود گویم معارض ایست ایلاء نبوی تا یک ماه و آن

مرفوع هست و این مرفوع و بیار ما حکایت است نه توفیق است و می ظهار کرد و باز خود و بر سر
 یقیناً و نزد آنحضرت صلوات الله علیه و گفت قبل از کفیر بر سر اقام فرمود و نزدش مرفت و آنکه حکم خدا
 بجا آرسته یعنی کفار و سپه و در لفظی گفته و لا فذل آمده مسلم بن صخر مرفوع رسیدن
 بزین در رمضان ظهار کرد و شبیه چیزه از بدن آن زن نمایان شد بروی یقیناً و آنحضرت
 فرمود و برده آزاد کن گفت جز گردان خود هیچ ندارم فرمود و ماه بیاسپه روزه گیر گفت
 نرسیدیم با نچ رسیدیم مگر از همین روزه گرفتن فرمود و حضرت مسکین را شبیه از غریب بخوران
 این کفار و ظهار است

باب در بیان لعان

سبکه آنحضرت صلوات الله علیه را گفت بفر ما اگر کی از امان خود را بر فاخته یا چسبه کار کند اگر می گوید یکم
 با من عظیمم اگر خاموش می ماند سکوت می کند بشل آن مع گویم شکل و اگر نگویم شکل با هیچ
 جواب نداد و روز دیگر آمد و گفت آنچه از تو پرسیدم بدان بتنا گشتم پس آیات سوخه نو فرود
 و آن را بران مروت کرد و وعظ و تذکره نمود و خبر داد که عذاب دنیا اهن است از عذاب
 آخرت وی گفت سوگند بیکم که ترا بفرستادن بران زن روزه نه بسته ام آنحضرت صلوات الله علیه
 طلب داشت و وعظ کرد و سبکه قسم بیکم که ترا بفرستادن بران زن روزه نه بسته ام آنحضرت صلوات الله علیه
 کرد و وی چارگوا سبکه بنام خدا داد و بار شروع نمود و بزین و میان هر دو جدائی ساخت و در
 ربه ایت دیگر آمده که سلا عینین یا فرمود حساب شما هر دو برخاست و یکی از شما کاذب است
 اکنون ترا اسبیه آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته بزرگ
 پند نال در عوض تحلل فرج او است و اگر بروی دروغ بسته پس جوع مال از وی و در دست
 و فرمود و بنید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فرود بسته مویار و پند آن تنوی است و اگر بنهم مویار
 بیچسبیده مویار و کتاه قد آر و پند آن کسی است که بادی بدنام شده و مردی دیگر را مکرر کند و نزد

خامس است مردی را که او نهد که آن موجب است یعنی فراق زن را و حبیبی کند و در قصه
 ششمین برایت بگویم که چون هر دو از تلعن فارغ شدند مرد گفت بروی دروغ بستم
 رسول خدا اگر اکنون گاهش امده و نه طلاق و او قبل از آنکه رسول خدا صلوات الله علیه بر او فرماید
 دیگر آمده و گفت زن من دست لمس کننده را در نمیکنم فرمود بدرکن او گفت می ترسم که جانم
 در پی او رود فرمود مستمع شو بوی و در لفظ آمده که گفت صبر کنی تو انم کردا و سه فرمود نگار
 او را سه و دو گون ریخ و عذاب است جان بخون را به بلا صحت لیلی و فرقت لیلی و آنست در
 لغت یعنی سوزن و گامیدن هر دو آمده تا مردش که ام یک ازین هر دو صحت است و ظاهر است
 که مراد اول باشد چه البقا و ثانی دور از شرع اسلام و هدی شایع علیه السلام میباشد و چون
 ام یلعان فرمود که فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی که از ایشان نیست وی از رحمت خدا در
 چیزی نباشد و انفعالی در آرد نه از رحمت نه در آرد و هر مرد که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند
 او نمی بیند که فرزند او است و در پرده نشود خدا از او و رسوا نماید او را بر سر خلاق در اولین و
 آخرین حرم گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود و چشم ندان او را نفی می نماید پس یعنی انکارش بعد از
 اقرار نفی نیست مروی گفت ای رسول خدا زن من کودکی سیاه زاییده است فرمود نزنشتر
 گفت آری پس رسید زنگهای آنها چیست گفت سنج زنگاند فرمود در آن میان آوردی سیاه
 سیاه فای هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رنگی آنرا کشیده باشد فرمود
 پس شاید این پیر ترا هم رنگی کشیده باشد غرض که آن مرد تعریف کرد و نفی لکن آنحضرت او را درین
 امر خصصت نفرمود

باب در بیان عدت و موقوفه و طریقه و غیر آن

حسبیه الطبیعیه انشاء شد بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلوات الله علیه اذن نکاح خوا
 اولاد زن داد و سه نکاح کرد و در لفظ آمده که بعد از چهل شب از وفات و خودش بزیاید هر

گوید بایکی نمی بینم در آنکه نکاح کند و در خون باشد جز آنکه در خوش قربت نکند تا آنکه پاک
 گردد و او امر بر برهه حیض مسند معلول و از مطلقه شلته را سکنه و نفقه نبود و احدا نکند زن
 هیچ میت زیاده بر سه روز مگر بر شوهر که چهار ماه زده و ز سوگوار سه نماید و چهار روز گنیم بپوشد
 و جامه عصب یعنی بپوشد چو نری و سر نه نکند و عطر نکند مگر چون از حیض پاک شود پاره از سطا
 یا اظهار اگر بکار بر و مضایقه نیست و در لفظ آمده که خضایکند و شانه نکند آدم سکه بیدار
 و فات زوج صبر در هر دو چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی را می آفرود و گفتم آن را
 مگر شب و در روز و در کنبی و شانه بوی خوش کن و نه بجا که این خضاب است گفت پس
 که ام شانه کشتم فرمود کنایه و حتر زنی را شو سه مرده بود و پیش بر داده وی آنحضرت صلوات
 از سر کشیدن پرسید فرمود کیش خاکه جابر مطلق شد خواست که میوه نخل خود بر مردی او را
 از بر آمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود بلی خراس خود را بر شاید صدقه دی یا کار
 نیک بجا آید شوهر فریاد و تر مالک و خوشجوی بندگان خود بر آمده بود او را کشند فریاد آنحضرت
 را پرسید که بکسان خود برگردم کنوی من مسکنی در ملک نگذاشته است و نه کدام نفقه فرمود
 آری چون برگشت و در حق خدا رسید او از زن او و فرمود که بمان در همان خانه که هست تا آنکه کتاب
 بهمت خود برسد وی همچنان که کو سپین غمان حتی اصدغه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود
 فاطمه زهرا قیاس شود هر دو سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کسی بمان
 برین در آید او را امر کرد پس که نقل مکان نمود و حدیث ام ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه زده
 باشد و در سندی انقطاع است و اقرا از زنده عایشه اطباء است و نزد دیگران حیض و طلاق
 داده و طلاق باشد و عدتش و حیض بود و سنده ضعیف حلال نیست مردی را که ایان از
 بخند و روز آخرت آنکه خوشامد آید خود بخت دیگر سه تر او و طی بان بر او است و حدیث
 دال است بر تحریم آن عمر فاروق در باره زن فقو و الزوج تریض چار سال و بعد آن عیت
 چهار ماه زده و در نشان داده و در نوح آمده که زن فقو و زن آن فقو دست تا آنکه بیان بیاید

سندش ضعیف است پس هر دو در خود احتیاج نبود و فرمود شب بنگارید هیچ مرد نزد زن مگر
آنکه با کج باشد یعنی نزوح او یا ذومحرم و خلوت نکند هیچ کس با زن مگر آنکه با وی ذی محرم بود و در بار
سبایای او طاس ارشاد کرد که حامل موطا نشود تا آنکه بار نهد و غیر حاصل تا آنکه یک حیض
آرد و فرزند از برای فراش است و عاهر را حرامی حرمان یا رحم و حدیث دلیل است بر ثبوت
نسب و له احرام بفراش

باب در بیان ضاع

بکیدن یک دو بار حرام نمیکرد اندک آنحضرت فرمود نظر کنید کیستند برادران شما ضاعت نیست
مگر اگر سنگی گویم و این در هر دو سالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر و نیم سال نزد بعض
مردم سهله و ختر سهیل گفت اسے رسول خدا سالم غلام ابی حذیفه با مادری خانه می ماند و مبلغ
رجال رسیده فرمود او را شیر خود نوشتان حرام گردے بر دی آنجی برادر ابی اقصیس بعد از
نزول آیه حجاب بر عائشه در آمدن خواست دلی نکار کرد و با آنحضرت ذکر نمود و فرمود او را
خود او را کی بدن بده که عمت لینے از ضاعت و کتاب عزیز اول عیش رضاعت معلوم
یعنی من فرد آمده بود پتر خمس معلومات منسوخ شد آنحضرت صلوات فوات کرد و این آیه در قرآن
خوانده میشد خواستند که آنحضرت صلوات ختر فرقه را برنی گیر و فرمودی مرا حلال نیست و ختر را
رضاعی نیست و حرام می شود از ضاعت آنچه حرام میشود از نسب فرمود و حرام نمی سازد از ضاع
بیچ قسم مگر آنچه بشکافد و دمای کودک را و پیش از فطام باشد ابن عباس گفته نیست رضاع
اگر در دو سال و این موقوف است و در هر فرع آمده رضاع نیست مگر آنچه استخوان را توانا سخت
کنند گوشت بر و یا ز عقوبت حارث امی بنت ابی اباب را از زوج کرده بود زن آمد گفت
من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود کیف و قد قیل پس عقبه
او را جدا کرد و وی شوی دیگر گرفت در اینجا دلیل است بر قبول شهادت واحد و ضعه و وجوب عمل

بران و از استرضاع زن آتی نمی فرموده و این مرسل است

باب بیان نفقات

هنگامی که ابی سفیان گفت ای رسول خدا! ابو سفیان مردی بخیل است آنقدرم از نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند شود و مرا آنچه از مال او بی دانستن و سبب گیرم و بستانم بر من درین کار گناهی هست فرمود از مال او آنچه ترا و اولاد ترا کفایت کند ببرد و سبب بگیر طارقی محاربی بدین آمده دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ای سبب هست و سبب را بدیعه علی است و بدایت کن بعیال مادر و پدر و خواهر و برادر خود ثم انک اذا ناک و فاکه این ترتیب ظاهر است مملوک را همین طعام و کسوت او است و زیاده از طاقت وی کار گیر و در حق این آنست که چون بخورد او را بخوراند و چون بپوشد او را بپوشاند و این حدیث پیشتر در باب عشر نیکان گذشته است و در حدیث طویل حج آمده زنان را بر شما نان و جامه است بهر وقت و قدر این قدر بزره بس باشد که هر کرا قوت می دهد وی را ضائع گرداند و در لفظ دیگر آمده که حبس کند قوت را از مملوک و حاملی را که شوی او مرده است نفقه نیست و بی علیا بهر از بی نفق است و ابتدا به کسی کند که عیال داری او می کند زن می گوید که بخور آن مرا یا بگذار سجید بن سبب گفته هر که نفقه نکند بر زن میان او و زن دی جدائی می باید کرد و گفته که سنت است و هم مرسل است عمر فاروق با هم کرمی جنود در باره مردان غائب از زنان کتابت کرد که آنها را انواخذ کنند بر آنکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق دهند نفقه زن حبس نفرستند و نه در حق حسن است مردی آمد و گفت که رسول خدا از من دیناری هست فرمود بر جان خود نفقه کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر زن خود نفق صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر زن خود نفق نک گفت دیناری دیگر هست فرمود بخودم و من نفق یعنی بر مرکب گفت دیناری دیگر هست فرمود انت احکم و در لفظی تقدیم زوجه بر لاده متعاده بین جیده گفته که رسول خدا نیکی با کتم فرمود مادر تو گفتم از فرمود جان تو گفتم از فرمود مادر تو گفتم از فرمود پدر تو گفتم از فرمود

و این ترتیب حاکم ماده نزاع است در باره نققات ذریعہ القربی

باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت اسے رسول خدا این سپردن است شکم من اور آوند بود و پستان من اور
شک و کنار من اور اجای مانمن و پدرش مر اطلاق داده است و می خواهم کہ از من بکشد
فرمود و حق با و مادام کہ نکاح نکنے زنی دیگر گفت زوج من می خواہد کہ پسہ مرا ببر و حال
دسے مرنفع داده است و از چاہ ابی عبدہ آہم نوشتانیدہ و شوہر وی نیز آمد آنحضرت فرمود
اسے غلام این پدر است و این مادر تو دست بہر کہ ام کہ خواہی بگیر و سہ دست مادر گرفت
اور ابرو واقع بن سنان اسلام آورد و زرش از مسلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلوات
یک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان ہر دو نوشتانیدوی میل بسوی مادر کرد و فرمود
اللہم اھل ہلس اھل بسوی پدر شد پدر اورا گرفت درین حدیث دلیل است بر شہوت حق
حضانت از براسے ام کافرہ چہ اگر او را حق بود سہ صبی امیان ہر دو نوشتانیدی و نیز نکاح
بر آنکہ صبی تا بیخیر اوین است در دین و دختر حمزہ را بخالہ سپرد و فرمود خالہ بجاسے مادر است و
روایتے باین لفظ است کہ دختر زو خالہ خود ماند کہ خالہ والدہ است تا دم کیے چون طعام آمد
اگر او را بخود نوشتانیدی یک دو لقمہ آتش بدہ و خدب شد زنی در بارہ گریہ کہ آن را بند
کرده بود تا آنکہ مرد و بدو زرخ شد نہ خودش را و احوالند و نوشتانید و نہ را کہ کہ خویشتر
از ششاش یعنی خواہ زمین بخورد

کتاب بیان جنایات

فرمود خالہ نیست خون مرد مسلمان کہ گاہے می در بہ لا الہ الا اللہ وانی رسول اللہ گریہ کیے
از خصیلت شکستہ ثیر نبانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و فارق جماعت مسلمین

گویم و این نمی باشد مگر بکفر نه پیچیده و تبدیل و در لفظ دیگر آمده یکی زانی محسن که سنگ زنده آید
 و مردم مردی که مسلمانی را عداوت بکشد و قضا صی که کشته شود و محسوم مردی که بدرود ادا
 و جنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا نفی گردد و شود از زمین و آدل حاکم که
 میان مردم روز قیامت کند و نه است و هر که بنده خود را بکشد وی را بکشد و هر که بکشد
 قطع کند و هر که بکشد و هر که در اخصی سازد و بر اخصی نماید و کشته نشود و بر عرض پسند
 مضطرب است ابو حنیفه رضی را گویم الله و هر که گفت نزد شما چیزی از وحی غیر قرآن هست و فرمود
 لا والدی فلق الحجة و بر النعمة الا فم يعطيه الله تعالى رجلا في القرآن مانی
 هلك الصبيحة وی گفت درین صحیفه چیست فرمود درین صحیفه حکم دیت و در بابی است
 و آنکه مسلمانی عوض از نری کشته شود و در لفظی که که خونهای مؤمنان برابر است یعنی در قضا ص دیت
 و هر که بکشد بکشد ایشان اولی مومن و ایشان دست بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد بکشد
 عوض فرمود و عمر در عهد خود و دختر سر را یافتند که سرش را میان دو سنگ گرفته اند و را
 پرسیدند که این کار تو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر کیس یهودی کرد و را اشارت کرد
 که آری او را گرفتار کردند و در دوسه اقرار کردند و فرمود سرش را میان هر دو سنگ بکشد بکشد
 بجزا و سینه سینه مثلها و لکن آخر آنکه قتل بر شمشیر بوده و لا غیر کیس غلام مردم که گوش
 غلام مردم تو نگریه بود و نه نزد آنحضرت آمدند و میبایست بداند و این دلیل است بر آنکه
 بر حق است و از هیچ و از هیچ واجب نیست مردی که را از او خسته کرد وی نزد آنحضرت آمد و گفت
 مرا قضا ص گیر فرمود تا آنکه نزد رست شوی باز آمد و گفت اقل فیما پس قضا ص گرفت از او
 باز آمد و گفت انگ شدم فرمود ترا نمی کردم مگر تا فریادی کردی پس دور انداخت او تعالی عز
 و باطل شد لکن تو بعد از آن فرمود از قضا ص فرخ تا آنکه به شود صاحب او این مرسل
 و وزن از قبیل بزیل با هم قتل کردند و یکی سنگ بردید و از او خسته و او را بکشد و او بود
 کشته شد خصوص نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچرخه محمد یا یک ولیه است و دینت

بر عاقلان و نهاده و اولاد او را و کسانی را که با آنها بودند و ارث آن زن گردانید درین میان حل
بن نایب نوری گفت اسے رسول خدا کیف یغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا
استعمل فمثل ذلک یطل یعنی دیت طفل کہ نہ خوردہ نہ آشامیدہ نہ حرفہ رانزدہ نہ آواز
کردہ یعنی چه بلکہ بچہ این جان را یگان باشد کہ حضرت فرمود آنها کھلا من اخوان الکھلاء
یعنی بن کھنیز برادران کما ہنہا من است و این بنا بر جمع بندے او را شاد کرد و در لفظ دیگرین
آمد کہ عمر فاروق پرسید کہ کیست کہ قضاہ آنحضرت صلعم را در بارہ چنین حاضر شدہ باشد
حل بن نایب برخاست و گفت من ہوم و میان آن دو زن کہ یکے دیگرے را بزد و بچہ حضرت
عمرانس بن مالک دزدان چنین و خسر کیے الا انصار شکست عفو خواستند انصار اھکار نمودند
ارزش عرض کردند بجزیرہ قند نہ زد آنحضرت صلعم آمدند و قصاصی استند امر بقصاص فرمود
اقر بن نظر گفت ای رسول خدا اگر تیرہ بیج شکستہ شود سو گند یکہ تیرہ بیج فرستاد و دانش
شکستہ نشود فرمود اسے ان کتاب خدا ہین قصاص است درین میان قوم رضا بفرمود آنحضرت
فرمود ان من عبد اللہ من لا قسم علی اللہ لا بڑہ و برقتول در عیایا برمی بخیر یا سوط عیسا
حق خطا است و در قتل عمد تو دبا شد و یکہ یکہ حال شود میان این تو دھنت خدا است
و اگر دوسے مردے دیگرہ اگر ہا داشت و گرفت و دیگرے اگر ہا داشت قاتل کشتہ شود و
مسک مجوس گرد و آنحضرت صلعم کیے سلمان را و قصاص معا قتل کرد و گفت من ولی نعم
برخا زودہ او و حدیث منزل است و اسناد و حدیث و اسنہ گوئی بفریب کشتہ شد عمر بن خطاب گفت
اگر تیرہ یکہ می شد نما ایل صناد و دی ہر راعرض او می کستم و این نہ ہب و سیت رضے اللہ
و بعض سلف موافق او نہ و درین حکم و این ہو قوت و بخاری است و در ہر فرع آمد کہ یکہ کشتہ
اورا قتیلے بعد ازین مقالہ من پس کسان او میان و و انتہا راند دیت گیر نہ یکہ کشتہ

باب وریان دیات

آنحضرت صلعم کتابے بسوی اہل ین نوشتہ در وی این است کہ ہر کہ زنی را بلی جنایت کشتہ

و میرود و دست وی قوی شود یعنی گشته شود که آنکه او را میقتول رضا و هند یعنی بریت یا بقدر
 کشتن نفس و بریت صد شتر باشد و در بینی اگر از پنج بریده شود تمام و بریت مذکور است همچنین در
 زبان و در هر دو لب و در ذکر و در هر دو خایه و در شکستن پشت در هر دو چشم و در یک
 پاسبی و بریت و در مامو که پوست مغز رسد ثلث دیت و در جالقه که درون شکم رسد
 ثلث دیت و در منقله که استخوان را بیجا کند یا نژده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پاسبی
 ده شتر و در دندان پنج شتر و در رنجه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل است و مرد
 مقتول می شود عوض زن و برای ابل طسا هزار دینار است و این حدیث مرسل است و در بیت
 خطا بطور اخصاس باشد یعنی بست حقه و بست جذعه و بست بنت نخاض و بست بنت لبنا
 و بست ابن لبون و در لفظ بست ابن نخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول قوی
 و نقش اصح است از رفع و در روایت دیگر سه جذعه و سی حقه و چهل خلفه که اولادش
 در بطون آنها باشد و او شده و جا برترین کسان بر حد آن سه کس اند و یکصد کشته شده
 که در حرم دوم قاتل غیر قاتل خود و سوم قاتل بنا بر چهل جا بلیت یعنی بطور شارط و ب
 سکافات و خطا شبهه آنست که به تازیانه یا چوبه بستی بود و شش صد شتر است از آنکه
 چهل حامل باشند و قصه و ابهام برابر اند در دیت و در روایتی آمده همه انگشتان یکسانند
 و ران و همچنین برابر اند دندانه دیت و دندان پیشین و کمر است همه یکسانند و در لفظ
 آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابر اند هر اصبع را ده شتر دیت است و هر که یک پاسبی
 شد بتکلف و معروف نیست بطب و از وی نقصان جان نمی یابد و آن شده و سه
 ضامن باشد یعنی بریت آن بنایت و از سالش قوی است از وصل و در مواضع
 پنج شتر است و همه انگشتان برابر اند و ده از شتر دیت هر انگشت باشد و عقل از آن
 نصف عقل مسلمانان است و در لفظ دیگر دیت معابد نصف دیت حر آمده و عقل زن
 مثل عقل رجل است تا آنکه ثلث دیت خود برسد و عقل شبهه بعد مغلاست مثل عقل مرد

صاحب پیش کشیده نشود و این چنان باشد که شیطان بگوید میان مردم خونریزی باشد و بغیر خدا و
و بغیر حل سلاح مقرر شده و در عهد نبوت مردی دیگر را بکشت آنحضرت صلوات بر وی و بیت و دوازده
هزار در هم نهاد و آنگاه بر شش یا سپهر خود پیش چنان نبوت آمد و پرسید این کیست گفت پسر من است
گواه شو فرمود آگاه باش که و سه جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بر وی **س**
گفته بود مرد ستمکار را و چه تاوان زن و طفل بیچاره را و این موافق قرآن است
لا تزدوا من ساء ذریه

باب در بیان دعوی خون و قیامت

عبداللہ بن سہل و مصعب بن سعد و بنابر حدیثی که با ایشان رسیده بود بخیر رفتند محصیه آمد و گفت
که این سہل را کشته اند و منبر او را خسته اند و منبر او را خسته اند و گفت و اندر شما او را کشته اند اینها اگر کردند
و گفتند و اندر ما او را کشته اند ایم محصیه با برادر خود حلیه و عبدالرحمن بن سہل نزد رسول خدا صلوات بر او
خواب است که سخن کند آنحضرت فرمود بگو بگو یعنی کلام سال را در سخن مقدم کن پس او را
سخن کرد و از محصیه آنحضرت فرمود و بیو و دیت صاحب شما و چند یا جنگ بر خیزد و درین آ
خیال با شما داشتند و بیو و دیت که و اندر ما او را کشته اند ایم این بر سره را فرمود شما سوگند بخوید
و سستی نمون صاحب خود می شوید گفتند نه فرمود پس بیو و دیت گفتند آنها مسلمان شدند
آنحضرت صلوات بر او و داد و صدقه فرستاد و سہل گوید فلقد سر کضعتی منہا
چرا یعنی تا تو سرخی از انجام داشتی و این حدیث متفق علیہ است و باجماع آنحضرت صلوات بر او
را بیان تمامه و جالب است و مقرر داشت و میان این افسار بیان و در باره قتل که و عولیش بر بیو و دیت
حکم فرمود و آن پنجاه سوگند است که از این محله بستانند پس اگر حلف کردند بری شدند ورنه ویش

باب در بیان قتال اهل بنی

آنحضرت صلوات الله علیه و آله هر که بداشت بر اسلح وی امانیت و هر که بدون شد از فرمانیه
و جدا شد از جماعت و هر که بداشت مردن جا بلیت است و هر که بداشت حار بن یا سر لک و
و وی همراه مرتضی بود در حرب معاویه و لکن این باغی ملا از اسلام بیرون نمی برد بلکه در
خاطی حاصی و طاعی است و این جنگ خالی از شائبه عصیت و حیت جا بلیت نبود مگر با این
کف لسان از صحابه کرام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر احدی از صحابه و الله اعلم
و فرمودی دانی ای بن اعم حبیبیت حکم خدا را و گوئید که باغی شد از این است و گفت
خدا و رسول دانا ترند فرمود کار زنی ایشان تمام کنند و اسیر را بکشند و بارب رانه طلبند و بی
بخش نمایند و صحیح وقت او است بر علیه و وی غنی از عینه اصل است در احکام این باب
و بر ویست اعتماد در مسائل فنی و کار و دانی آن و مرفوع درین باب اقل قلیل بیش نیست
بلا خود موجود نیست آنحضرت فرمود صلوات الله علیه هر که با پیش شما و کار شما فراموش است و می خواهد که محبت
شما را پرانده کند او را بکشید

باب در بیان کشتن جانی و قتل

هر که کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهید است یعنی بی سیه با مردی جنگید
یک دست دیگر بی سیه بودی دست خود از دهنش بر کشید و ندان پیشین او بیضا و خصوصت
پیش آنحضرت آمد فرمود سیکان شما دست برادر خود و بچو شتر زنی گزید و بر او که ترا دیت نیست
حدیث دلیل است بر آنکه جنایتی که بر جنی علییه بسبب او واقع شود و او را بر سیه دفع ضرر بود است
در آن قصاص نباشد و فرمود اگر بگوید مردی بر تو بغیر اذن و تو آن را سنگریزه زنی و قتی
او را بگوئی که نه نیست و این تنقی علییه است و در لفظ آمده که نیست دیت و نه قصاص
و این نزد آن حدیث بر ظاهر خود است و تاویل در آن مخرج مکنذ میباید باشد و الله اعلم و حکم کرد
آنحضرت صلوات الله علیه با آنکه حفظ حائط در روز بر اهل حائط است و حفظ ماشیه در شب اهل ماشیه و ضمان

از مسلمانان در مسجد نزد رسول خدا آمد و فریاد برآورد که من زنا کرده‌ام آنحضرت از موسی
 رو برگردانید آن مرد رو بر او آمد و گفت من زنا کرده‌ام باز عرض فرمود تا آنکه مکرر کرد
 چار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواهی داده است و رانجامد و فرمود ترا جنون است
 گفت نه فرمود نکاح کرده و محسن بشده گفت آری فرمود بپوش او را و سنگسارش بکنید
 و این مکر را قرائن طرف ذاتی بطور خود بود نه بطلب آنحضرت پس حجت نبوت بلکه اقرار یک بار
 کافی شود و همچنین با عرض بنیالک را فرمود شاید بوسه گرفته یا بدست یا چشم و ابرو اشاره
 نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او را گفت آری پس مر فرمود برجم و اینجا همین یک
 اقرار است پس بس عمر فاروق رضی الله عنه و خطیب خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد
 و بروی کتاب فرود آورد و در آن آیه رجم بود ما آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فہمیدیم و رجم فرمود
 آنحضرت صلوات رجم کردیم ما بعد از وی علیہ الصلوٰۃ والسلام و می‌ترسم که اگر راز شود مردم را زبان
 قائلی بگویند که ما رجم در کتاب خدایمانیم و گمراه شوند بترک فریضه خدا و بی‌شک رجم ثابت است
 در کتاب خدا بر ذاتی بعد از احسان از مردان و زنان نزد قیام مینه یا وجود جنبل یا اعتراض
 متفق علیہ و اگر ظاهر شود که داده یکی زنا کرده است پس راجدند و سرزنش کنند باز اگر دنا کنند
 همان حد زن و ملامت تقریباً با دگرزانی شود و کرت سوم وی را بفرود شد اگر چه بریشی از موسی
 باشد و نیز لفظ سلم و فرمود بر پا سازید حد و در برابر حالیک خود تری از جینت که باردار از زنا
 پیش رسول خدا آمد و گفت من سیدم حد را بر پا کن حدین آنحضرت ولی او را طلبید و فرمود
 باو سه احسان کن و چون بار نند نزد من بیار و سه همچنان کرد حکم برجم او داد وی جاها
 خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلوات بر وی نماز گزار و گفت که بروی نهایی
 و موسی زنا کرده بود و فرمود و سه چنان توبه کرده است که اگر سیان بحق کس از اهل مینه
 قسمت کنند بر را بگنجد یا با مسفتنه فاضل تر سه از آنکه جان خود را در راه خدا بختد رواه مسلم
 همچنین جسم کرد و مردی را از اسلام و مردی از یهود و زنی را که همین غایب است و قتل برجم فرمود

دست در زمین نگر و چهارم دینار یا زیاده و لفظ بخاری آنست که بریده میشود بدو ربع و نینا نقصا
 و نزد احمد بن حنبل است بریده در ربع و دینار و میریزد و کمتر از آن و نزدیک آن حضرت صلوات الله علیه
 که بهای آن سه دریم بود و آن ربع دینار است و فرمود لعنت کن خدا سارق را که می دزد و میضنه را
 پس بریده می شود دست او روی دزد و دین را قطع می گردید و او مقدار سه دریم دست و دین
 و آن ساس بن زید را گفت شفاعت می کنی در حدی از حد و خدا او برخواست و خطبه خواند و گفت ای ساس
 مردم را که نشدند کسی که پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی در آنها دزدی می کرد و او را میگذشتند
 و چون ضعیفی می دزدید بر روی حد برپای می نمودند و قتی بود و در غرض مردم متاع مردم بهایت میگرفت
 و انکاری نمود آن حضرت صلوات الله علیه بر قطع بیاد فرمود و گفت نیست بر خائن و نه بر فاجر و نه بر غشاس قطع بیاد
 و نه در سیوه بر درخت و نه در پیله خرا و در دوی را که سقر بود و دزدی پیش آن حضرت صلوات الله علیه آورد و نزد او
 متاع بود و فرمود گمان نمی کنم که زدی به داشته گفت آری و زدی به ام بری همان سخن را و دوبار ساس
 اعاده فرمودی هم بار اقرار می کرد بر سر ته ناچار آمد و بوی پس دست او بریده شد و او زندان فرستاده
 آمد و نزد خواه از خدا و تو بکن سیوسه او می گفت استغفر الله و اقرب الیه فرمود اللهم تب
 علیه سه بار و قدر و اسیت آمده که بریده او را و بریده دست او و داغ و هید آن را و کشه بود
 تاوان نزد سارق را بعد از اقامت حد بر او و سنده قطع و قیل منکر آن حضرت صلوات الله علیه
 آن بخت بدخت پر سید نگفت هر که رسید آن را بدین خود از جا بختند آن و بکنار نگرفت بر او
 هیچ نیست و هر که بچپرسه از آن بیرون آمد بر او ستم تاوان و عقوبت ستم یعنی قیمت آن و اگر
 بعد از جای دادن خرمن بر بر دوشن بمن رسید بر سر بریدن دست ستم بکنجه چاد صفوان
 بر این سه دزد و دیده بود چون آن حضرت صلوات الله علیه بر قطع بیاد کرد و صفوان شفاعت کرد و گفت عفو کن
 فرمود چه پیش از آوردن من عفو نمودی سارق دیگر را آوردند فرمود بکشید گفتند دزد دست
 فرمود دست او برید چنانچه سفتش بریدند بار دیگر آوردند فرمود بکشید همان گفتند و همان کردند بار
 سوم آورد دست باز همان فرمود و همان کردند کرت چهارم و نوبست پنجم آوردند فرمود قتل کنید

چنانچه قتل کردن شامی گفته قتل در بار پنجم منسوخ است

باب در بیان حد شارب بیان مسک

مردی شرابخوار را نزد آنحضرت آوردند بر دوشاخ خرمای قریب چهل بار بزد و با بوی بوی و چنان کرد
چون عمر خلیفه شد از مردم مشهوره حبیب عبدالرحمن بن عوف گفت سبکترین حد و تنهاتر از این است
پس عمر بهمان مقدار امر کرد که مرتضی گفته تا زبانه نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله چهل بار و با بوی چهل بار و عمر
بهشتاد بار و به سنت است و این واجب است بسوی من مردی شهادت داد بر یک که دی او را
دیگر که قتی می کند مرا عثمان گفت وی قتی نکند تا آنکه شراب خورد و آه که فرمود در باره شارب خمر که
تا زبانه زبید او را چون باز زبانه باریک کنی چون بار رسم نوشد باز زبانه زبید چون باز چنان
خورد و گذشت بزبید و ذکر کرد و نزد من آنچه دال است بر نسخ قتل در کت چهارم و ابو داود و ترمذی و
از زهری روایت نموده و فرمود چون سبک از شما کسی را بزند باید که از روسته او بیرون رود و قائم
کرده نشود و حد و در مساجد آنس گوید فرود آمد تحریر خمر و نیست در بین شربانی مگر از تحریر گفته خراز
بیخ چیز است انگور و تمر و سیب و گندم و جو و غمرا نیست که عقل را بپوشد ز بار و بیعت اگر است
این نه بیس که ترا بدی و در سوسه عقل خیر دارد و آنحضرت صلی الله علیه و آله هر مسک خمر است و هر مسک حرام
و هر چه بسیار نوشد اما در اندکش حرام است و ساخته می شد نمیدانم برای آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
پس امر روز و فردا پس فردای آشامید و شب سوم خود شرب می نوشید و دیگران را می نوشانید و
آنچه می افزود آن را بر زمین می ریخت و لا ارض من کاس الکواصیب و فرمود
نهاد و است خدا شامی شارب پنجم بر شما حرام ساخته است طارق بن سواد گفت خمر برای
دوایب لازم فرمود آن دو نیست و لکن مایه است

باب در بیان تعزیر و حکم صائل

نقالین ایشان را بکشت و فرزندان را بزد کرد و این دلیل است بر جواز استرقاق عرب و جو و کچرن
 امیری کرد کسی را بر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص از ایتقوی خدا و با مسلمانان که همراه و نید
 بفرجی گفت نه انگید بنام خدا و رزاه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت نکند و عهد کند
 ننماید و بشک نکند و طفل را نکشد و چون دشمن خود را از شر کان ملاقی شود بیوی یک از دست
 خصال و عورت نما جز صلت را که بپذیرد قبول کن از آنها و از انان ایشان و بخوان ایشان را
 بیوسه اسلام اگر اجابت کنند بپذیرد بخوان ایشان را بیوسه قبول اند و از خود بیوی دارند بپذیرد
 و ایشان راست آنچه مهاجرین راست و بر ایشان سمت آنچه بر آنهاست پس اگر با بنمایند
 از قول پس خبر کن ایشان را که خواهند بود و بچو اعلا بسلین جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا
 که جاری میشود بر مؤمنان و هیچ حق ایشان و غنیمت و فی نبود اگر که جهاد کنند همراه مسلمانان پس
 اگر ازین هم انکار نمایند جز بخواه از ایشان اگر اجابت کنند بپذیرد و از انان و اگر انکار کنند بقتل
 کن بحد اقتال کن ایشان را و چون مردم کلام قلع را محاصره کنند و خواهند که ایشان را از دست
 خدا و رسول و همه پس برده و مکن و مکن خود و یاران خود و همه سپه اگر از خود و محاب خود بشکند آسان است
 از آنکه دست خدا و رسول بشکند و اگر خواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری مکن بلکه بر حکم خود فرود آ
 چینی دانی که حکم خدا را در باره ایشان بر سه یا نه و چون اراده خود فرود و سه توریه بغیر آن کرده
 و چون در اول روز قتال نکرد و قتال بر آن روز و آلتس و وزیرین با دما و ذول نصره اخیر نموده
 و سه راصلم از خون زدن بر شرکان پرسیدند که در آن زمان و کو دکان هم ضلعی می رود فرمود
 هم هنرم یکدیگر در روز بدر همراه آنحضرت صلوات فرمود بر گرد که من بشکر مدنی بجزیم و در
 بعض مغازی زنده را کشته دید پس انکار کرد قتل و ضعیفان را و فرمود که بشویش شرکان را
 و بایستی و امری که دکان ایشان را بجهت مبارزه کردند و در برابر ابوب کشته این آیه و لا
 تظفوا بآید یکم الی التهلكة در حق امما شمل انصاف فرمود و این را بطریق و گفت که یک
 انکار کرد بر یک جمله آ و در جصف روم و در اندام و در آنحضرت صلوات غل بنی نصیر را برید و بسوخت

و فرمود خیانت نکنید که خیانت و غلول نام و عارست بر اصحاب خود در دنیا و آخرت و سنگ بقال
 و انبیه عبدالرحمن بن جوف گوید و جوان که ببادرت کردند و قتل ابی بکر را که حضرت صلوات الله علیه
 بقتل او فرمود و کلام یک ایشیا او را گفته است هر یک گفت من گشته ام فرمود سیف خود را از
 خون او پاک کرده این گفتند در هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو او را گفته اید و سلب و سه
 بعد از بن عمرو و داد بر اهل طاکت بنفین نهاد و در دیکه در کله داخل شد بر سر مبارکش متفرقه
 چون آن را بکشید می روی آمد و گفت عبدالمطلب بن خطل به پرده کعبه آویخته است فرمود بکشید
 او را و گفته کس را روز بدر بطریق صبر پشت یعنی به آب و دانه گشت تا آنکه بمردود آید کرد و دو
 مرد سلمان را بیک مرد شرک و فرمود قوم چون سلمان شود ما و اموال خود را بگاد و او را درین
 دلیل است بر تحمید و مال کافر که سلمان شد و در باره اسامی بدر فرمود اگر مطمئن بودی
 زنده بودی و در باره این پلیدان و گندگان سخن نگو و به از برای خاطر عاشر ایشیا را
 را می کردم و این موافق آیه قرآنی است فاما صناد بعد و اما فدام روز او طاس بیدان
 یافتند که شوهران داشتند پس ترجیح کردند حق تعالی این آیه فرمود است و المحصنات من النساء
 الا ما ملکت ایما نکه و این دلیل است بر فتح نخل و شیشه استثنای او را به متصل است و نیز و است
 بر جواز دلی پیش از اسلام آن حضرت صلوات الله علیه بسوی نجد گسیل کرده بود و شتران بسیار غارت
 کردند هر یک را دو و از ده و از ده شتر در سهم بست آمد و یک یک شتر و تفیل داد و شتر و در و
 خیر اسپا و دو هم و بیا و ده را یک سهم داد و در لفظ آمده که مرد را با اسپا و سه حصه و خیر یک سوار را
 و دو اسپ را و فرمود نیست نفل مگر بعد از شش فرس و ایت خرو و تفیل ربع و در جهت تفیل ثلث
 فرمود و این نفل بعضی سوار را و خاصه می و اوجز قسمت عامه حیش و قحط عیسی و عنب را می خوردند
 و برنی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد و در خیر طعام بدست آمد هر که آمدی بمقدار گفته
 گرفته و گشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بر دانی سوار شود و آنکه لا غرض
 ساخته باز گرداند و نه جائز از غنیمت مسلمانان پوشت تا آنکه گرانیده باز پس نماید و آن سید

از شما آید و را بر شما باد و اگر دانیم و هر که از ما رو داد و را باز پس دهید گفتند این شرط بنویسیم فرمود
هر که از ما رفت خدا او را در آنگند و هر که نزد ما آید برای وی حق تعالی نزود و فرجی و غرضی و
و هر که ما را کشت وی بوی جنت نشد با آنکه در آنجا او را چهل ساله راهی آید

باب در بیان سبق و رومی

آنحضرت میان اسپان لاغر سبق کرد از حضا تا ثنیة الوداع و فاصله میان این دو جا پنج میل
شش میل است و همچنین بدانند اسپان غیر لاغر از ثنیة تا مسجد بنی زریق آن عمر درین سابقا
بود و فصل میان این هر دو جا یک میل است و سبق کرد در اسپان و قریب بیست و پنج ساله فضیلت
داد و نجابت و قهر و دست سبق کرد خف یا فصل یا حافضی متران و پیکان تیر یا سم و هر که اسب
خود میان دو اسب در آورد و از سبق کرد و پیش با من نیست مضایقه ندارد و اگر با من است
پس قمار باشد و سببش ضعیف است و با لای سبب و تفسیر آیه و اعدا لله صاعدا استطاعت
من فی تارة ارشاد کرد که الان الفقه الرومی این را سه با گفت یعنی مراد بقوه درین کریمه تیر اندازی است

کتاب و بیان طعام

حرام است اکل هر چیزی نام از سباع یعنی دوزخ و هر چیزی مخلب زطیر یعنی نه خدا و نه چنگال تنی کرد
از کرم حرامی و زخمیر و در کرم خیل اذن داد و در لفظ خصمت داد و صفا به در غزوات جواد خرد
ابو طلحه سرین خرد گشته فرستاده بود و نیز بر نشت و از قتل چاره این غم و موجب و گس شد و به
و صرد یعنی لثور مراد تحریم قتل است یا اکل و گفتار یعنی بجز را صید قرار داد و خا رشت یعنی ساجی
خیمیش از خبا نشت فرمود و سببش ضعیف است و از کما و مزار خا و شیر او نبی نبود و گوشت گوشت
را که ابی قتاده فرستاده بود تناول کرد و بدین آبی را خرد کرد و خرد کردند و این در عهد نبوت بود
و تیرا که وی حمله کرد و سوار خورده یعنی و منع نکرد و اگر کشتن نمیکرد بنا بر دود انبی فرمود

پاسپ و ریسان صید و فایح

هر که گرفت سگ را جز سگ ماشیه یا صید یا زرع کم شد از اجزا و هر روز یک قیاط و چون
 سگ را بگذارد یعنی بر شکار بسم الله گوید بروی پس اگر سگ آن را نگذارد و صیاد زنده و ریاض
 هیچ کند و اگر کشته یافت و سگ از آن نخورده است تا هم بخورد و اگر سگ گیری را بدو کشته شد
 پس بخورد و چه نمیداند که کدام یک از آن هر دو او را کشته است و همچنین چون تیر انداز و بی تیر کلا
 بسم الله گوید اگر یک روز غائب ماند و در آن جز اثر تیر خود نیافت اگر خواهد بخورد و اگر غرق و آ
 یا بخورد و آنحضرت صلوات الله علیه معارض پرسیدند یعنی تیرانی پر که آن را بخوراند فرمود اگر
 بخورد سبب بخورد و اگر عرض رسید کشته است و قید است نباید خورد و داد ام که می بسم غائب
 شده بود بخورده است و در خورد اکل است قائله گفت ای رسول خدا ائومی اگر گشت می آید نیست
 که نام خدا بروی برده اند یا نه فرمود شما بسم الله گوید و بخورید و اهل البحاری و این دلیل است
 حلت و بی غیر مسلم و آنرا از حقن نگذرد بدو گشت که آنرا خفت خوانند نمی کرد و فرمود که نه صید
 میکند و نه دشمنی را خسته میکند و لکن دندان می شکند و دیده را کوری کند و فرمود چیز جاندار
 را نشانه نباید گرفت زنی گوشتندی را بسنگی گاو بریده بود وی را امری که آن کرد و این دلیل است
 بر صحت تذکره زین و عمر و صحت و فحیح چون رگها میرد و خون را روان سازد و کند و فرمود هر چه
 انمار و دم کند و نام خدا بر وی برده شود باید خورد و دندان و ناخن چه دندان آغزان است
 و ناخن کار و خفته باشد و هیچ دانه را بصبر نباید گشت حتی تعالی بر هر شئی احسان نوشته است
 پیچون بکشید نیکو باشد و چون فحیح نماید نیک فحیح کنید کار و تیر باید کرد و بخیر راحت باید
 و کاه چنین جان و کاه مادر است مسلمان را ماش کافی است اگر تیر و فحیح فراموش کرد
 نزد اکل قسمیه گوید و بخورد و دستندش ضعیف است و دستندش آید و تیر مسلمان حلال است ذکر
 کرد نام خدا را بروی یا نه گویم قسمیه شرط است و ولایت و تیر و استقبال و تیر شرط نیست

باب در بیان اضاحی

جناب نبوت صلیم در خمیده و گوسفند زعفران به یا قیسی سیاهی بسفیدی آمیخته شاخدار را فنج میگوید
و تسمیه و تکیه نمود یعنی بسم الله الله اکبری گفت و پای مبارک خود بر پهلو ساری می نهاد و دست
شریف خطیش و فنج می فرمود و در لفظ آمده که امر فرمود با و درون فنجکاری شاخدار که در سیاهی
می رفت و در سیاهی نمی سپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کار و تیز کن و گوسفند را
بر پهلو خوابانید و فنج نمود و گفت بسم الله الله تعالی قبل من محمد و آل محمد و من ائمه محمد
صلی و آتش او کرد که هر که معیت دارد و خمیه نمی کند وی بمجلسه مانزد یک نشود و راجع وقت
اوست بر ابی هریره و فرمود هر که پیش از نماز عید فنج کرده باشد وی بجای آن گوسفند دیگر
فنج کند و هر که فنج نکند هاست وی بر نام خدا فنج نماید و فرمود جائز نیست در ضحایا چهار نوع
کور و بیار و لنگ و کلان لاغر که نمر ندارد و این علیها در آن نمایان است و فنج نکند بگوسفند
یعنی دو ساله مگر آنکه دشوار شود پس جده از پیش فنج باید نمود یعنی شش ماه و و یا ده و فنج
را فرمود که چشم و گوش را نیک بنگرد و کور چشم و برید و گوش را از پیش یا پس و گوش شکافست
را دراز باشد یا شست و قربانی نکند و گوشت و پوست و جل را بر ساقین قسمت نماید و بقرار
را در مزه هیچ ازان نهد و صحابه همراه آنحضرت صلیم در حدیث بدنه و بقره را از طرف هفت کس
محرک کردند پس این جائز است و الله اعلم

باب در بیان عقیقه

آنحضرت صلیم از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک کبش و عقیقه فنج کرد و در اینجا دلیل است
بر صحت عقیقه از غیر آب با وجود پدر یا از صحابه را امر فرمود بآنکه از طرف پدر و گوسفند برابر
از طرف دختر یک گوسفند فنج نمایند و فرمود هر که در کس است با عقیقه خود روز هفتم از جانب

پیچ نمایند و موی سرش برکشند و نام نهند و چون موسی سر او را بر یاسم صدقه گفتند و نزد ولادت
اذان در گوش راست وی بگویند و در سری اقامت خوانند و این مستحب است و اسد اعلم

کتاب در بیان سوگند ها و نذر ها

م فرار و حق سوگند بید کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله گاه باشد که خدا نمی کند شمار از آنچه
سوگند کنید بید را هر که حالت باشد حلف کند بخداوند خاموش ماند و فرمود حلف آبا و اجداد
و اندام کنید و سوگند بخداوند بخورید مگر آنکه راست گوئید و سوگندت بر همان است که یا تو را
تصدیق ترکند و در روایت آمده که همین بر نیت حلف است و چون بر یمنی حلف کرد و دیگر
که غیر آن بهتر از آن است باید که کفار و کفار و همان که بهتر از دست بجاء آورد و در لفظ آمده فاك
الذی هو حی و کفر عن یمینک و در لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینک ثم ایت الذی هو حی
استادش صحیح است و هر که حلف کرد بر یمنی و انشاء الله گفت بروی گناه شکستن نیست و بگویند بخت
باین لفظ لا و صقل القلب و یمن غموس را و در کلمات شمرده و آن سوگند دروغی است که بر آن
مسلمان را بگیرد و کفو یمن که در کتاب خداست و بر آن موافقه نیست گفتن مرد است لا والله
و بی والله و اوتالی را نود و نه نام است هر که احصایش کند و نخل شود و بخت و این اسلام را نهد
و این جهان سوت کرده اند و تحقیق آنست که سر و آن اولی است از بعضی روایات و بسط این
از کتاب ابی حنیفه و الصلوات باید دریافت آنحضرت صلی الله علیه و آله هر که احسان رفت و در حق
را جز ان الله خیر گفت پس بیافه کرد و در شمار و آزار نهد و گفت خیری نمی آرد و یمن است
که از بخیل مال می ستانند و کفار و کفار و همان کفار و یمن است یعنی در مطلق نذر بر تسمیه و بخت
کفار و نذر محصیت و نذر یک بر آن طاقت ندارد و یمن کفار و یمن است و راجع وقف این نذر است
بر این عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آنرا نکند و در لفظ آمده نیست و نماز نذر
و محصیت نذر بر عقبه بن عامر نذر کرده بود که تا خانه کعبه بر بنه پارد و فرمود که برود و سوار شود

و خدا بشقا و اخت توکاری ندارد و او را بگو که خار پوشد و سوار شود و سه روز روزه گیرد یعنی در کفایت
 این نذر متعین عباد و گفت بر ما در نذر بود پیش از قضای آن بر دفرمود از وی قضای کن
 مودی نذر نمود که شتری در جوانه بخرد آنحضرت صلواتم بر سید فرمود انجامی هست که آن شری بپسند
 گفت نه فرمود انجامی نیست از اعیان ایشان گفت نه فرمود نذر خود و خاک کن که نیست و فدا
 مودی را کرد و وصیت خداست و نه در قطع رحم و نه در آنچه در ملک بنی آدم نیست مودی
 دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا کند ما بر تو متوج سازد در بیت المقدس نماز بگیرم مودی
 همین جا بگزار باز گفت باز فرمود صل ههنا باز سوال کرد فرمود شاکل اذنی یعنی تودانے
 و کار تو فرمود لا تشد الرجال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجد
 متفق علیه و اللفظ البخاری رواه عن ابی سعید الخدری گویم در نطق دیگر آمده انما یسافر الی
 ثلثة مساجد و یا بحمد و فاء نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه آنحضرت و حدیث شیرست
 بن سفر از باره غیر این مساجد همچو زیارات مقابر و نفس زیارت قبور متعب بلکه سنون ست
 اگر چه غیر مسلمان باشد و مسلم از کمال وضوح مستند این همه لازل و تلاقل نبود که در زمین قیام
 و حدیث بر سرش رفته و از سونم علماء سوزنوبت تضلیل بگیر رسیده و انعم خدا بر همه جمیع
 حاکمه الله عمر فاروق در جاییست نذر کرده بود که شبی در مسجد احرام عتکاف کند آنحضرت
 فرمود و فاکن نذر خودی شبی در آنجا عتکاف بسر برد و در حاشیه ام گفته بلغ کا تبه
 عبد الباسط قراءه علی شیخ الاسلام زکریا سمیع و ولد همد و الشیخ شمس الدین المصطفی
 و الشیخ عبد الله الاشبیلی و الشیخ شهاب الدین بن العطار و الشیخ محمد بن محمد الحلی
 و احزاب و آینه و لله الحمد آید این عبارت در اینجا بنا بر آنست تا بدانی که این ترجمه از نسخه
 منقول از نسخه حافظ ابن حجرست حرره و تصانی

کتاب القضا

قاضیان سه قسم اند و در دوزخ و سیکه در بهشت مرقومی که حق شناخت و بدان حکم کرده و سه
 و جزیت است و فردی که حق شناخت و بدان حکم نکرده و بلکه جویند و حکم و سه در نار است و در
 که حق را نشناخت و قضا نمود در مرد و بمثل وی و آتش دوزخ است و اینهاست که بسیار
 از بزرگان دین از اختیار قضا در مسلمین بگریخته اند و باین رگزار افتاده و دیده و تکلیفها برداشته
 جمیع الله تعالی منهدم اما هم الاقطار ابی حنیفه رضی الله عنه و درین حدیث تسبیح است
 بر قاضیان و مفتیان و تقلید که حق را از باطل باز نشناختند و فتوی می دهند بر جهل از حق و قضا
 می کنند بدان در مردم انا لله وانا الیه راجعون فعما اصابهم علی النار آنحضرت صلوات الله
 علیه که متولی شد قضا را وی ندیج شد بنیر سکین و نزدیک است که شاهرص کنید بر امارت و آن
 خداست باشد روز قیامت چه نیکو است مشیر و بنده و چه بدست باز و ازنده و راه انجاسه یعنی
 اقبال و نیا خوش می آید و ادبارش ناخوش بنماید سه امین مشهوره شوه و نیا که این عجز و بهر کار
 می کشند و محتال می رود و حاکم چون حکم کرد و دلال اجتهاد نمود و صواب آورد و او را و او باشد و اگر خطا
 کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل است بر آنکه قاضی و حاکم چه تدا بینه تقلید پس قضا
 تقلید و اتساع او شک نیست که او را از قضا تمار می گردانند اجر و هم علی الفقیه ای جوهم علی النبی
 همین معنی دارد و الله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منتهی عنه است و لهذا اجاب من قضا
 را فرمود که چون قضیه آرند ترا دو کس پس قضا کنی برای اول تا آنکه کلام دیگر را بشنوی و زود و
 که چه حکمی باید کردن علی گفته نماز لیت قاضیا بعد یعنی بعد از این که در هیچ قضا شک نکرده و همیشه حکم
 ماندم و فرمود و شما خصوصست می آید بسوی من و بعضی شما سخن می باشد از بعضی در محبت خود و من
 قضای که هم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چنین سه از حق برادرش بدیم آن پاره از آتش دوزخ است
 که از برای او بریدیم و او دم و چه قسم پاک شود و هستی که شک نیست چه او را از برای ضعیف او گرفتار نکنند
 قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آنقدر از غنی حساب بیند که تنها کند که و سه میان دو کس
 در تمام غم خود کاش قضا نمی کرد و در گفته آمد که در داد از ضرر حاکم نمی نمود و فرمود هرگز سنگا نشود

قوی که کار و بار خود بران داد یعنی ولایت زن غیر صبیحت و هر که را از تعالی دانی بامر از او بپایین
کرد و وی از حاجت و فقر ایشان در پرده مانده بود و کند خداوند حاجت او و گفت فرمود بر سر
یعنی رشوت ده و بر ترشی یعنی رشوتستان در حکم و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بکشند

باب در بیان گواهی

فرمود اگر گواهی شما را بهترین شود اگر گواهی پیدا پیش از خواتین و بهترین زن شما زن من است یعنی
عهد محمی پس از زن کسانی که نزدیکند ایشان یعنی زن یا عین پسر آنها که نزدیک ایشان یعنی تیج عین
باز قوی باشد که گواهی دهد و بعد از طلب رضایت کنند و امانت نمایند و بزرگ کنند و وفای سازند و ظاهر شود
در ایشان قوی و آیین دلیل است بر غلبه بر غیر بعد از قرون مشهور و لها بانچه دوران و غیره
و چنانچه گواهی خائن و خائنه و خداوند بگوید بر بردار و سلسله اش و نه گواهی قانع از بر
صاحب خانه و نه گواهی بدوی بر قوی هم گفت رضی الله عنه که قناری شدند مردم در
عهد نبوی بروی و اکنون و می نمایند که گواهی شما را بر احوال ظاهر و شما و آنحضرت صلی الله علیه و آله
در رنج را در کبریا شمرده و هر دو را گفت آفتاب می بینی گفت آری فرمود برانندش
گواهی ده یا ترک کن و سندی ضعیف است و حکم فرمود بین و یک شاهد و اناوش جید است
و اخذ بران متعین شد قاضی شهر عاشقان باید که یک شاهد اقرار کند

باب در بیان دعوی و بیینه

اگر مردم بحد و دعوی خود نشان داده شوند بسیار مردم دعوی خود را و اما لباس مردم کنند و گن
و آجب است سوگند بر خدا علیه و در لفظ آمده بیینه یعنی گواه بر دعوی است و عین بر نکر آنحضرت صلی الله علیه و آله
بر قوی سوگند عرض کرد آنرا شتابی کرد و فرمود و اما قمر اندازند و بارو بین تا که نام یک حلف
کند حدیث دلیل است بر شریعت قمر و همچو امور که هر که جدا کرد و برید حق مردم مسلمان بسوگند

و احب کوا و تعالی بروی نار و حرام ساخت بروی چمت را مردی گفت اگر چه اندک چیز بود
 اگر چه شاخی از پیل باشد و هر که حلف کرد بر همین تا بران مال مردی مسلمان جدا کند و دوسه
 دران یمن فاجرست ملاقی شود و پیش آید خدا را در حالیکه او سجد بر روی خشتی که باشد و در
 در یک و اچصد و شصت کرد و هیچ سکه را گداه نبود میان هر دو حکم نصف نصف نمود و گفت هر که
 حلف کرد برین منبر من آتش دی گرفت جای شست خود را از آتش و نوح و تسکین انگشتان
 نمکند و نگاه نفراید بسوی ایشان و پاک نشاز و ایشان را خدا روز قیامت و باشد از براسه
 از خدا عذاب الیم سیکه آن کس که بر آب زائد و شست دست و سافر را از آن منع می کند و دوم مردی
 که کالای خود بر دست مردی دیگر بگذارد و بفرستد و سوگند کرد و بگذارد و دس آن را بگذارد و گذا
 گرفته و خریده است و غریبار و برار استگو نداشت حالا که چنان نیست بلکه وی در و حکومت
 شوم مردی که بهیچ نکر و با نام مکر او براسه دنیا پس اگر امامانان چیزی با بکشید و فاکر و اگر انداز
 و فاکر و دوم مردی که در یک تهر سیکه گفت نزد من زبیده است و هر دو بینه او و نه
 ام حضرت صلواتی که داند که در دست او بود و این دلیل است بر آنکه قبض دلیل گما باشد و این
 این مسائل یمن را در ذکر و بر طالب حق یعنی بر مدعی نزد حلف نکردن و معامله نه گوید و اگر
 رسول خدا صلواتی برین شادان می فرستید خطا سه روی مبارک او و گفت مردی که بفرست
 و کجی نظر کرد این دم بسوی زید بن حارثه و اسامه بن زید و گفت هله اقللام بعضی خاص
 بعضی و این دلیل است بر اعتبار قیافه و ثبوت نسبت حدیث متفق علیه است

کتاب العتق

هر مسلمان که آزاد کند مسلمان را بر انداخته به عضو سه از وی عضوی را از وی از آتش و نوح
 و هر مسلم که آزاد کند و وزن مسلم را باشد آن هر دو فکاک و خلاص او از نار و هر زن مسلمان
 که آزاد کند زن مسلم را باشد فکاک او از آتش بود و آنحضرت صلواتی را بر سید که علم فاضل است

تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیج و ارشد و سبه نرو و ذوق و قری و رقاب و این چنین
 ضعیف از آن بخورند و در راه خدا صرف شود و بر منقول آن اگر معروف از آن بخورند یا حتی را
 بخورند گناهی نیست مگر بدان منقول نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که فرشته
 و در سبه نرو و لکن سیه او صرف نموده آید و در قصه خالد آمده که وی ادراع را آتش خود یعنی
 زره و سامان خویش را در راه خدا وقف ساخته و عین خود دست

پای در میان همه

بشیر پسر خود نعمان را پیشین جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را اعلامی شنیده ام که در مورد
 فرموده پسران را این چنین و او گفته است فرموده و باز گردان او را تو و لفظی دیگر چنین آمده که بشیر
 خواست که آنحضرت صلی الله علیه و آله را بگوید در این خانه فرموده و بر سر سید از خدا وصل کنی میان او و
 پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در واسطه دیگر آمده که فرموده و غیره را برین عطا کرد
 گیر باز فرموده ترا خوشی آید آنکه همه و شبکی با تو بر آید باشد که گفت آنرا فرموده فلا انک
 حالا تخصیص بعضی کن بلکه همه را باده داده و در برابر با شسته خانه در سبه همچو سنگ است که
 قی میکنند و از خود نیست اما شل بهر که خودی کند در سبه خود وی همچو سنگ است که بگوید و
 در قی خود نیست حلال هر سلطان را که بیدار رجوع کند از آن مگر پدر که او را و عطا می دهد این
 رجوع رواست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدید از مردم پذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آنجا صل
 زامه داد و او بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاد کرده و گفت ترا
 شنیدی گفت نه باز پیغمبر و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری و را خبر این شد
 آمده لکن فهمت اندک آنکه است الا من قرشی او انصاری او ثقیفی و فرمودی کسی است
 که شنیده شد او را که بار بار بر خود و ما همه خود را و تنه کنیده آنرا چه عمری کرد وی کسی است
 که از برای او کرد و در حیات و مات و از برای عقیب اوست و در دنیا و آخرت و گریست که آن عمری که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب او شنیده است که بگویند این ترا عقیب تراست و دیگر گفت این تراست

جماعه و عذاب یکے از جماعه و پیور و نصاری ام ایستاد با ما نم کند و اگر در راسته پیش ازینند بجا رسد
 ایشان را بسوی راه تنگ و آیین حدیث بیشتر هم گذشت لکن این شریعت از عمری دراز بود
 منسوخ گشته هر که عظمه را باید که احمد بن محمد و بلاد و مسلمانان او را بدست خداوند و
 و جبرایش بیکم الله و یصلح لاکم گوید و فرمود آب را استاده نوشید و در نعل پوشیدن
 آغاف و جانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد
 و نعل و آخر بود و در نزاع و در یک پا پوش نخوانید یا هر دو پوشید یا هر دو بیند ازین هر که جامه خود
 براه کبری کشد خدا بسوسه او می نگرد و هر کس که از شام خوردن و آشامیدن بدست راست
 بخورد و بنوشد چشیدگان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخور و بنوش و پیش و عقب
 کن در غیر اسراف و کبر

باب در بیان بزرگوار صله

هر که دوست دارد فراخی را و رزق خود و آنکه تاخیر کرده شود در اجل او و یار باید که بعد از حرم
 پر از او چنانچه جسم بخت نمی در آید و خدا حرام کرده است تا فرامی مادران را و زنده و در گذشت
 و دختران و بعل و گدائی نمودن را و مکرده را و قیل و قال و کثرت سوال و اخلاعت مال را و
 خوشنودی خدا و خوشنودی والدین است و عطف خدا و عطف و نانوشتن و ی مادر و پدر و فرمود
 و الذی نفسی بیدار ایمان نمی آرد و بنده تا آنکه دوست دارد از برای همسایه یا برادر و برادر
 آنچه دوست می دارد از برای جان خود گویم و درست کلین شرح در بیان اهل سلام همجوگر گشته
 فاما بقیه این سعود رسول خدا را پرسید که کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه خدا را استا گردانیدن
 حال آنکه وی ترا فریده است گفت با تو کدام گناه است فرمود آنکه فرزند خود را بکشتن بخوت آنکه با تو
 بخورد گفت باز فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایه خود و از کجا درست و دشنام دادن مرد والدین خود را
 و آن چنان است که مادر و پدر کسی را دشنام دهد پیشی مادر و پدر این کس او دشنام گوید

دین خویش بدشنام میا لا صاحب بد کین در قلب هر کس که دسپه باز و دهه و فرمود و حال نیست
 سلمان را که جدا دارد و برادر خود را زیاده بر تشبیه ملاقی شوند بیکدیگر و در اندام این و آن و بهتر
 این هر دو کس است که ابتدا اسلام کنند و هر کار نیک صدقه است و هیچ نیکی را حقیر نباید گرفت
 اگر چه برادر مسلمان را بر روی کشاده ملاقات کند و چون شور با پدر آتش بنیفراید تا خبر برسان
 گیرد و هر که در و نکرده که اتم نمی از مسلمان دور کند غنی را از دسپه خدا و ز قیامت و هر که آسان کند
 بزرگداشتی آسان کند هر وی خدا و دنیا و آخرت و هر که پیش پیراهن مسلمان در دنیا پیش پیراهن و ده او خدا و دنیا
 آخرت و خدا و مرد بنده است مادام که بنده در در بر دست و هر که راسه بر نیکی نمود او را اجر باشد مثل
 فاعل او و هر که پناه دهد بچند او را پناه می باید داد و هر که سوال کند او را چیزی بدهد بپشت بدو که احسان نماید
 مکانانش باید کرد اگر هیچ نیاید او را چنین دعا باید کرد

باب در بیان زهد و ورع

حلال پیدا و هویدا است و حرام پیدا و هویدا و میان هر دو چیز است که مانند است بیکدیگر
 و اشتباه می شود که حلال است یا حرام و بسیاری از مردم آشنایی دارند پس هر که بپزیرد و شب است
 را و سوسه دین و آبروسه خود را بری نمود و هر که در آن بپنجاه وی در حرام افتاد و چنانکه شبان
 اگر چه حرامی محفوظ می چنانکه نزدیک است که در آن بیفتد آگاه باشد که هرگاه شاه را سکیه جمی است
 و حامی خدا حرام است و در تن آدمی پاره گوشت است اگر نیک شد بهتر نیک گردید و اگر تبا
 شد بهتر تبا گردید آگاه باشد که آن دل است و هر شک و اصلاح و فلاح بهتر و بدین در ظاهر
 و باطن و حضرت دل سلاطین تعالی است و قرآن میگوید که لا اله الا الله بقدرت سلیم و مودت ملائکه و بنده دنیا
 بنده و هر ستم بنده جامه کرده شده خوش است و در ناخوش آن حضرت هر دو و در ناخوش آن حضرت و در دنیا
 چنانکه گویند سازنی بارگزاری و وجودی و ضعیف اندیشه که میگفت چون شام کنی منظر صبا شود چون صبح کنی گریه
 شام باش سه غافل را ضعیف نفس است شاید بدین نفس و پسین بود و گفت بگیر و صحت خود را بجا بیاور

و از زندگی خویش از برای مرگ خود **س** برگ عیشی بگوشه پیش فرست **س** کس نیار در پس تو پیش فرست
 مانا بقوی از آن آن قوم است آن عباس روزی در پس آن حضرت بود فرمود ای غلام خدا را
 نگاه دار تا ترا نگاه دارم چون او را نگاه دارم روزی بروی خودش یابی و چون سوال کنی
 از خدا بکن و چون یاری خواست از وی تعالی بخواه **س** از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا
 که نیم بنده دیگر خداست و اگرست بنیاد آید که وقتی پادشاه و مشق بجای آورده بود نزد پادشاه
 عدو یکه خالد بن الیگفت شیخ الاسلام ابن تیمیة غنی العیون در آن معرکه تشریف داشت و
 مشتعل بود و فرمود با یک زد که چپ گوی بگو ای ایاك نعبد و ایاك نستعین وی همچنین گفت
 دشمن را نه بریت و سلطان را نه رافع داد و لشکر خودی آمد و گفت اسے رسول خدا را کار سے فرما
 که چون آنرا بکلام مردم مراد دست دارند فرمود زمین در دنیا دست گیر و ترا خدا از دیگران
 نزد مردم است دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میدارد بنده تقی غنی را پیش از
 که پر بنیز کار و تو گوشت گیر است از خلق **س** و دیار دیریک از باو کس و قوی **س** از اسب
 و کاسب و گوشت چسب **س** من این مقام دنیا و آخرت ندیم **س** اگر چه در بیم افتد خلق انجمنی **س**
 و فرمود خوبی اسلام آدمی است ترک دادن او کار بیفایده را و پرنگه دین آدم هیچ آوند **س**
 بدتر از شکم **س** این شکم بے بنز هیچ **س** صبر ندارد که بسازد هیچ **س** همه بنی آدم خطاکار و
 قصور و اراده بهترین ایشان تو بکنند گانند و حسندش تو بیت اللہ و تب علی **س** تو به
 کنیم و بشکنیم تو به **س** کنیم و بشکنیم **س** حاکم است و فاعل آن کتراند و این موقوف است بر
 لقمان حکیم **س** بخاطر هیچ مضمون به زلب استن نمی آید نه نمونی **س** و او که در گفتن نمی آید

باب و ترسانیدن از خوبای بزرگ

و در داری خود را از حسد که وی می خورد و نیکیها چنانکه ناز که بنیم رومی خورد و نیست پهلوان
 آنکه مردم را بر زمین می افکند پهلوان کسی است که مالک جان خود است و نه غصب خشم تا یکبار است

روز قیامت فرمود بچیزهای مست کردن و بخل نمودن که همین پنج پیشیانی را پاک ساخته است
 و از ایشان که ترین چیزها برین است شرک صغر است یعنی ریاضه کلید در دوزخ است آن
 نماز که در چشم مردم گزافه و دراز و دخل ریاضه و عبادت برابریست هر صوم و احتیاج
 سبب چیز است دروغ گفتن و خلاف وعده نمودن و خیانت کردن و امانت و دشنام دادن
 بمسلمان منق است قتال و کفر در دربار خود را از گمان که دروغ ترین بختها همین گمان است
 و فرمود هیچ بند نیست که خدا ایتامالی از وی شبانی رعیت خواسته و بر روی روز یکبار بر دو
 خائن رعیت بود و اگر آنکه حرام کرد خدا بر وی جنت را آنحضرت صلوات الله علیه و آله و آله
 چیزها شده اند است من و گران آمد بر ایشان گران شو بروی و آیین دعا است بوالی ظلم
 و فرمود چون مقاتله کند کسی از شما باید که اجتناب کند از زدن بر روی کسی که وصیت جوت است
 از جناب نبوت هر بار برین فرمود که خشم من و فرمود هر دانی که غرض می کنند در مال خدا بلیغ
 ایشان را آتش دوزخ باشد روز قیامت و از جناب باو تعالی روایت فرموده که ای
 بنده گان من حرام کرد من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم آزار میان شما پس ظلم نکنید بر یکدیگر
 و این حدیث را شری در از است و کتاب ریاض الصلوات حدیث آنست که در کتاب مسلمان
 بچیزها کند که او را ناخوش می آید اگر آن عیب در وی نیست این نهیت نشد بهتان است
 یعنی در ترازو است و فرمود هر که بکشد و بهای چیزها نیفزاید و با هم شمشیر نماید نهیت نکند
 در پس پشت یکدیگر هیچ عینا بعضی شما بر بعضی باقی نماند بعضی را باید بندگان را برادران یکدیگر
 مسلمان برادر مسلمان است تم نمیکند او را و خواری سازد او را و خردنی شمارد او را و تقوی نیست
 و اشاره کرد بسوی سینه مبارک یعنی جای تقوی دل است که در سینه بوده است شهرت
 همارا دل سینه و عرش و سینه یتری منزل سینه و آو بدی این قدر پس است که یکبار برادر
 مسلمان خود را حقیر دارد بر چیز مسلمان بر مسلمان حرام است خون او و مال او و آبروی او و
 از وی نبویست الله در جنبی منکرات الاخلاق و الاعمال و الاهواء و الادواء و من

و واضح است و قریب و خصوصیت مکن برادر مسلمان خود را خوش طبعی مکن با او چنان و عده مکن اید
که خلافت آن یکینه و در خلعت است که هیچ نمی شود در منون بخل و مطلق و کس که یک دیگر را
و شنام دهند و بالش بر بادی است تا وقتی که معلوم تجا و نکرو است و هر که گزند رسد و سبک
یعنی بیجهت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا تعالی
و خدا دشمن می دارد و پیوسته گوهر زبان را وقتی باشد من لعان و طمان و نه قاضی و
بدرسه و فرمودم در گمان را بد گوید که رسیدند باقی پیش فرستادند و نمی در آید و بهشت چنان
و هر که بکند غضب خود را باز دارد خدا از وی عذاب خود را و فرمود و اهل نشو و بهشت را و پیوسته
و بهشت را بخلق و هر که گوش نهد بر حق قوم و آنها از و س ناخوش اند برین و خدا و هر که گوش و
روز قیامت آنگاه یعنی بر صاحب و قریب و خوشحالی باد که کسی را که باز داشت او را عیب او را
عیب با کسی مردم گویم و در مثل است که عیب مردم نمودن عیب مردم نمودن است و هر که بزرگ شد
در نفس خود و تکبر و ناز کرد در رفتار خویش پیش آید خدا او و س بروی خشناک باشد و قریب
شستا بکاری نمودن از طرف شیطان است و قریب است بخلق است و کبیا لعنت کنندگان
روز قیامت نه شفیع کسی باشند و نه گواه کسی هر که سر زدن کند و عاچپان برادر خود را بکشتن
نیر و آنگاه خودش بجا آورد و سبندش منقطع است و آبی بر کسی که سخن دروغ میگوید تا قدم بران
ببندد و آبی است او را و آبی است او را کفار غیبت آنست که از برای او استغفار کند و سبندش
ضعیف است و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت قصور کنند است

باب در بیان ترغیب به خوبهای نیک بزرگ

آنحضرت صلوات الله علیه فرمود بر شماست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکی با دوستی
بسوی جنت و مرد همیشه راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا صدیق یعنی بسیار راستگو و در آری خود را از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوی نیکو

و نوحه را وی نماید بسوی نار و همیشه مرد دروغ می گوید و تخری دروغ می نماید تا آنکه نوشته بشود
 نزد خدا کتاب یعنی بسپارد و در آن خود را در گذارد و در آن کتاب حدیث است و نشینید در آن کتاب
 چاره ناپسند از مجلس خود که در آن سخن را نپذیرد پس اگر از می نپذیرد و نشینید باری حق راه را اندک گفتند و چاره است
 فرمود پوشیدن چشم و بارداشتن اوی در و سلام و امر به عدل و نهی از منکر و هر که خدا را او پیش خواند
 او را فقیه و فیم می گردانند و درین مراد باین فقه هم کتاب و سنت است و لا غیر و همیشه چیزه و دیگر
 اگر آن ترا حسن خلق و حیا و شایسته و شعله است از ایمان و آنچه دریافت اند مردم از سخن نبوت او که
 از آنجا این است که چون شهر منداره به هر چه خواسته بکن و در حق قوی است و ترست بسوی خدا
 از مومن ضعیف و در هر مسلمان خیر است یعنی خواهد قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر آنچه
 ترافع دهد و در دعا و خدا و عاجز نشو و اگر برسد ترا چیزی به یعنی اذافت تکلیف گو که گه گه
 کردی چنین شدی و لکن بگو که آنچه قدر کرد خدا و دوست همان شد زیرا که حرف قوی کنی
 عمل شیطان را و قوی کرد او تعالی بجناب نبوت صلاکم با نکه توضیح کنند مردم تا آنکه نفی کنند هیچ یک
 هیچ یک و نه فقر نماید احدی بر احدی و هر که در کند ادا بروی برادر مسلمان خود و پس بپشت
 رو کند خدا را را از روی او و در قیامت نقصان نکند هیچ صدق در مال و دین و فرو و بند و بفقو
 اطراف خدا مگر عزت را و فروتنی نکند احدی مگر آنکه بلند تر بکردار او را خدایتعالی و دیگران
 خاکساری است به عالی مقام است و چون چون بلند هم بودی پس نظر پری و و قمر و دای مردم
 فاش گردانید سلام گفتن را و بخوراید طعام را و بیوید در چهار و نماز گزارید و شب و مردم
 خفته باشند در آید بخت سلامت از عذاب و درین دیر شب دنده و از خفتن ترند که
 تا آنکه در بر است تو خواب شیرین را و لکن حال ما این است که همه دل مرده اگر است که جا
 تو کیا و چشم بیدار تو به پر دل بیدار نمین و الله و غفر او فرمود وین بصیحت و خیر خواهی کرد
 و این را سه بار گفت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و الله مسلمانان
 و عا له ایشان و بصیحت گوش کن جانان که از جان و دست نروند و جانان عا دند و پیر وانا

حن الله الا اليه وتقرود دعا بهین عبادت سنت و در لفظی آمده که دعا مغربا و سنت و هیچ
 شی برگزیده خدا از دعا نیست و دعائی که میان اذان و اقامت کنند مردود نمیشود و رست
 شترناک و جواد است شرم دارد از آنکه بنده چون هر دو دست خود بر او آید آنها را خالص برگرداند
 و آنحضرت صلیا چون هر دو دست خود در دعا دراز نموده فرو نهد آورد آنها را تا آنکه بر روی خود
 آید هر دو دست بسوی او و سه نو سه مجموع طرق این حدیث تفسیر آنست که اندیش سنت
 و قریب ترین مردم و سزاوارترین ایشان با رسول خدا صلوات الله علیه است که سنت که بسیار
 در و خوان سنت بروی علیه السلام گویم صدق ترین مردم و دین شیوه زمره اهل حدیث است
 که از الله سواد هم و رفع عباد هم و اهلک من عباد الله که هر دو در هر دو رس و الیاف و در
 وظیفه ایشان است و در زبان و منس جان سنت نام دارد یک دم نمیرود که گریزی شود
 و قرود سید الاستغفار که بنده آن را گویم این است اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
 وانا عبدک وانا اهل عهدهک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شئ ما صنعت ابوء
 لک بنعمتک علی و ابوء لک بذنوبی فاعف عني فانک لا یغفر الذنوب الا انت و بین
 در بخاری است و بعد که ترک نمیشود این کلمات را بیکاه و بیکاه اللهم انی اسألك العافیة
 فی دینی و دنیا و اهل و مالی اللهم استر عیالی و امن و دعائی و احفظ عیالی من
 یدیی و من خلفی و من یمینی و من شمالی و من فقی و اعوذ بعظمتک ان اغتال
 من شئتی و می گفت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک و تحویل عافیتک و فحشاء
 نقصتک و جمیع مصلحتک اخرج من سلم و می فرمود اللهم انی اعوذ بک من غلبت الدین و غلبه
 العدو و شانه الا عدا و مروی را شنید که می گوید اللهم انی اسألك بافی اشهد انک
 انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد
 و قرود خدا را بنامی سوال کرد که چون بران سوال کرده شود بدو چون بران دعا نموده آید بپزیرد
 و بهنگام صبح چنین می گفت اللهم ربک اصبغنا و ربک اصیدنا و ربک فیحیا و ربک فموت و ربک

الشورى وشأن شبيب بن بكاء ثم يرمى اليك الشورى اليك المصير من فرود
 واكثر دعاوى صلى الله عليه وسلم بيننا اثنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة ومنا عذاب
 الناس واذا وعية جناب مبارك استسلم اليك دعا اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي واسراني
 في امري وما انت اعلم به مني اللهم اغفر لي جدي وهزلي وخطائي وعمدي وكل ذلك
 عندك اللهم اغفر لي ما قدمت وما أخرت وما أسررت وما أعلنت وما انت اعلم
 به مني انت المقدم وانت المؤخر وانت على كل شيء قدير يتفق عليه حتى گفت اللهم صلح
 لي ديني الذي هو عصمة امرى واصلي لي ديني التي فيها معاشي واصلي لي اخرق
 القى اليها معادي واجعل الخيرة مني اذ لي من كل خير واجعل الموت راحة لي من كل
 شر اخرجه من ابي هريرة رضي الله عنه حتى گفت اللهم انفعني ما علمتني وعلمني ما ينفعني و
 اسرني ما يغني عنك روايتي وكبرانه كذا اخرش بي گفت وزاد في علم الحمد لله على
 كل حال واعوذ بالله من احوال اهل الناس وما شئت رضي الله عنها لاين دعا يا منحت اللهم
 اني اسألك من الخير كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر
 كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم اني اسألك من خير ما سألك عبدك
 ونبيلك واعوذ بك من شر ما استعاذ به عبدك ونبيلك اللهم اني اسألك الخيرة
 وما قرب اليها من قول او عمل واعوذ بك من الناس وما قرب اليها من قول او عمل واسألك
 ان تجعل كل قضاء قضيته لي خيرا اخرجه ابن ماجه عن عائشة وصحاح ابن حبان وشيخين اخر
 ابي هريرة رضي الله عنه روايت كروانه كذا گفت من رسول خدا صلى الله عليه وسلم وكلمة انه كذا محبوب الله
 بسوى رخص سبب هتند بر زبان گران اند ويزيدان وان وكلمة اين ست سبحان الله
 وحمد سبحان الله العلي العظيم قال في الاخر اخر الكتاب قال مصنفه الشيخ
 العالم العامل العلامة قاضي القضاة شيخ الاسلام اتع الله وحيده الانام فرغ
 منه ملخصه احمد بن علي بن محمد بن حجر في حاذف عشر من شهر ربيع الاول سنة

تفان و عشرين و ثمانمائة حاصل الله تعالى و مصليا على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم
و مكرما و مجيدا و عظما و كان الفلح من تعليق الكتاب المبارك صليحة يوم الاحد
المبارك من شهر جمادى الاولى سنة سبع و خمسين و ثمانمائة غفر الله لكاتبه و لوالديه
ولا هله و اقارب به و لكل المسلمين آمين و حسبت الله و نعم الوكيل و صلى الله على سيدنا
محمد وآله و صحبه و سلم انتهى بحروفه و اقول قد طبع هذه الام في هذه الايام سنة
الهجرة ببلدة بهاولال المحمية فان شئت ان تقف على اذلة ما في هذا المختصر بأسرها رواية
و تفصيلا في اجوعا فيها ما يشفيك و يكفيك و بالله التوفيق و بيد الله ازمة التحقيق

خاتمة الكتاب في مسائل شتى من كتاب

مسئلة علوم اهل اسلام راجل ندون برطوا هر كتاب و حديث خير الانام مسلم الراجح علوم فخره ختباد
ني و دانند عاجز است و اين چنان مي توانيد كه از عالم بحديث حكم خدا و رسول در حاد و شيشين
پرسند فاعلموا اهل الذكر ان كلم لا تعلمون يعني و ارقامه اصحاب جناب نبوت ما به قرون
ثلاثة شهود لنا بالخير يعني راه مي رفتند اين قريون مسعوديكه ايران راسك از بر است اقتدا و سوجه
كتاب عزيز و سنت مطهره و راشيده اند اراجيف سوجه شيشين است هرگز را نكند از ان در و اوين اسلام
استشمام نمي توان كردن س در خاطر اجاب زانرا ز راي است و من و تفرج باغ محمدان
تنها به و بگر راجع است كه اقتضا و تقدري بهي خاص از خدا سبب سلام جائز نميست و هر كه
عارف كتاب و سنت و بالغ بسلخ اجتهاد و در سائل دين است او اقتضا جائز باشد و سبب زمانه از
تائيم ببحر الهادي نيست لا اقل از مؤلفات متقدمه ايشان س فليلا كه ما عرفنا الهديت
ولو لا الهديت ما عرفنا كذا و بگر اعراب ياد نيشين كه جز مجرد تكلم بهما دست علي از اعمال اسلام
و فرقيته از فر افض دين بجاني آرد حكم ايشان حكم كفار است اللهم صل على محمد و عليهم و صل على اهل بيته
لتطويل حق و دين شان و اشتغال بقل برسان از باب البصاح و اوضح و تبين بين باشند

دیگر جمعی گفته که جمله اهل بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگر چه عصا باشد مغفورا و توبی
 دیگر که گفته است از برای او در و نصوح حکم کرده که مطیع ایشان مغفورا است ان شاء الله تعالی
 و خاصی همچو دیگر عصا است و رفع عقوبت از بندگان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان
 بوجه بودن از ذریت نبوت و قدرت رسالت و بیلی ندارد بلکه دلیل قائم است بر خلافت آن یا
 نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینه یضاعف لہ العذاب ضعفین و یا
 فاطمة بنت محمد لا اغنی عنک من الله شیئا **عنه** عیسیٰ بن ابی طالب با پدر پیرزادگی بنفوذ است
 و دیگر مختار و بارگاه مشاجرات صحابه و امام خلافت و جبران عدم خوض و اختیار سکونت
 و این قدر از ابله است که ایشان را غیر قرون و افضل ناس و معدل بتعدیل نبوت اعتقاد
 کنیم و دانیم که علی مرتضی بر حق بود و مخالف و سب بر باطل و لکن بنی مخرج با نعی از دایره اسلام
 و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تقبلوا احطابا فی فلان الحدیث
 انفق مثل احد هبما کابلغ مداحدم ولا تصیفه پس بامر دم که بعد از سیزده سال از یوم چه رسد
 و چون سبب آحاد مسلمین فسق است و قاتلش کفر پس از صحابه چمی توان گفت الله الله فی
 اصحابی لا تقبل من بعدی غرضا فمن اجمعهم فجمعی اجمعهم ومن ابغضهم فبغضی
 ابغضهم و دیگر اجتماع و مساجد و بیوت از برای تلاوت قرآن و تدریس حدیث و کتابت علم دین
 و قرات قرآن از برای اسوات مسلمین دیگر اعراف جاریه و سایر اتفاقات ممنوع نیست اگر اوقات
 از مساجد و بیوت و علم است از سنا کیه شرعی اقرع علی صفا که پس و قرآن ثابت است بعد از
 احوط آنست که قصر بنا و در الشرح نمایند و در محفل فواید و مجلس تائید بنیاد که محتوی بر بنا گوییم
 بدعات باشد نیش نیند و تا توانند از ان بگریزند که در امتیان بدعات امید مقام است در جاک
 ثواب **س** اگر تا بتماشای عید خود طلبند و خلیل و ارجوان بگو که بیایم و دیگر حلف بپیر خدا
 همچو بادشاه و کلام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک است اگر زبان کیے بدان سبادت
 کرده است زور و استحقاق **والله اعلم** گفتن تدارکش می باید بود و دیگر سنت بقیة نبوی است

تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیج و ارشد و سه نرو و دقت و در قریب و ر قاصد و این چنین
 ضعیف از آن بخورند و در راه خدا صفت شود و بر مشغول آن اگر معروف از آن بخورند و بر مشغول آن
 بخورند گناهی نیست مگر بدان مشغول نشود و در روی آید که تصدق کرد با اصل زمین که فرشته
 و در سه نرو و دکن میوه او صفت نموده آید و در قصه خالد آمده که وی ادراع را آتش خود یعنی
 زره و سیاهان خویش را در راه خدا وقف ساخته و عین خود دست

پای در میان همه

بشیر پسر خود نعمان را پیشین جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را اعلامی شنیده ام که در مورد
 فرموده پسران را این چنین و او گفته است فرموده و باز گردان او را تو و لفظی دیگر چنین آمده که بشیر
 خواست که آنحضرت صلی الله علیه و آله را بگوید در این خانه فرموده و بر سر سید از خدا وصل کنی میان او و
 پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در واسطه دیگر آمد که فرموده و غیره را برین عطا کرد
 گیر باز فرموده ترا خوشی آید آنکه همه و شبکی با تو بر آید باشد که گفت آنرا فرموده فلا انک
 حالا تخصیص بعضی کن بلکه همه را باده داده و در برابر با مشتمل عالم در همه همچو سنگ است که
 قی میکنند و از خود نیست اما شل بهر که خودی کند در بهر خود وی همچو سنگ است که بگوید و
 در قی خود نیست حلال هر سلطان را که بیدار رجوع کند از آن مگر پدر که او را و عطای و دل این
 رجوع رواست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدید از مردم پذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آنجا صلح
 را با او داد و بران مکافات فرموده و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاد کرده و گفت ترا
 شنیدی گفت نه باز پیغمبر و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری و را خبر این شد
 آمده لقد فهمت انک لا آتیتنا الا من قرشی او انصار او ثقیف و فرمودی کسی است
 که شنیده شد او را که بار بار بر خود و ما را میسر خود را و تنه کنهید آنرا چه عمری کرد وی کسی است
 که از برای او کرد و در حیات و مات و از برای عقیب اوست و در دنیا و آخرت و گریست که آن عمری که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده است که بگویند این ترا عقیب تراست و دیگر گفت این تراست

جمله صفات یکی است خواه استوار بر عرش باش یا اثبات بر زمین و نحو آن و نیز جمل از صفات
 وی سبحانه و تعالی در گرامی موجدان است و عاقلان می بینند عالمی و واحدی و متعالی و متعالی
 از فرق تا بقدم هر یک از وی می گویم که شکرش و این دل یکیش که بخواهی بخواهی و دیگر اختلاف علماء در
 دین از طرف همین تقلید خفیه در نزد قرآن می شود و لهذا با انجیل تبارعت سلت بود پس پس و این بیت
 در آغاز صد چهارم از هجرت شود اگر شکر راه بسیاری از کسان نزد و انوسیم کثیر را شده است
 و در دین آیات کتاب و حدیث نبوت تا بتمامی و تباینی و خلائی نیست و لو کما من عند
 غیر الله لوحده و اینه اختلاف فاکتیل این همه نیست و نیست که می بینی در افلاخ آریست قاتل الله
 الذی فکون و دیگر اسما خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان همه توفیقی است که در پیش را در آن راه
 گذر نیست از اتحاد و ان بر حذر باید بود و قصر بر مورد و باید کرد و در کمال احوال و نحو آن بعضی از افاضه
 ترا شنیده اند که کتاب و سنت مساعدت و مساعدت آن نمی کنند و باغ مراجع حاجت می رسد
 شش و خانه پرور را اگر کمتر است و دیگر حدیث حفظ جمل حدیث صحیح طرق خود ضعیف است که بت
 نمی آید و در آنکه ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار است و این چیز نیست
 زیرا که احکام اسلام همه بنسای الی اقدام است و بر جمل حصص هر است است مامور است بر ساینده است
 اگر چه یک حدیث باشد بلحاظ حق و لایه نص است درین باب و دیگر عبادت بطمع خبت و ثواب ترک
 معصیت بخوف نار و عقاب صمیم است کتاب و سنت بران دلالت دارد بدعوت سراج و خوفنا و
 طمعنا و اما من خاف مقام ربیه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المآوی و اگر شود یک
 از اصحاب باطن سقوط این خیال آفت نیست لکن سخن در آنست که فنا و بقا مقصود بالذات نیست
 آنچه مطلوب است همین استسلام با حکام ظاهر اسلام است و پس و دیگر حدیث الحسن و الحسین
 سید الشب اب اهل الجنة بر اطلاق خود دست بردار استثنای انبیا و رسل و کبرایا و مومنان
 دلالت نیست بر آنکه دیگر سبب جنتیان نبود چه حدیث خبر است نه صیغه حصرو و دیگر عشق زمان و
 سبب بریشان را وسیله وصول بسوی خدا و حسب او تعالی گردانیدن گرامی و نوعی از مبتدعی است

بابت این عشق از زن کافره آمده و قرآن کریم بکجایش پرده افکند و توحش آن در اسلام یک
 از کلمات شیطان بریم است چه در کتاب عزیز ما بغض بصیرت یکدیگر و در شهادت و عدم غرض
 نظر باری و شهادت بر پستی است و آنرا از اوست جز او سبحانه افرایست من اتخذ الله هوام
 و مخالفت این فعل با قول تعالی والدین اصل باشند چنانکه از اوضاع و احوال باشد و دیگر
 حب الدنیا رأس کل خطیئة و حقیقت قول جناب بکلی است گویا حسن با حسن بصری مرفوعا
 مرسل هم مروی شده اما مضمونش موافق احادیث و آمده درین باب است مثل الدنیا صلوة
 و صلوة ما فیها الا ذکر الله ای عالم او مستعمل و بخوان و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عیبت
 و جفا همین در پستی است و بیانی دینی از بوی نومی خیزد هر فتنه که می خیزد
 و کوی تو بخیزد لکن الحمد لله علی رب العالمین و دیگر کفار مخاطب اند بفرع اسلام و معاقبند
 بر ترک آن و مال است بر آن قول تعالی ما سلکم فی سفوف الالم الذک من المصلین الایة و قول تعالی
 و یل للشرکین الذین لا یقون الذکاة و بخوان و دیگر نفی توحید و صفات فی جمله قول فلا سفوف
 مقفول و جمیع و غیر ایشان است و اثبات احوال و در جبهه فوق مذاهب کلابیه و اشعریه و کرامیه اهل
 و جهود و صوفیه و فقها و مذاهب ربیع است الا ماشاء الله تعالی و اشعریه در باب اسما و احکام مرجع اند
 و در باب قدر جبریه و در صفات نفوس از جمیع و ارباب و اقوی مذاهب دین باب مذاهب حنفیه
 اهل سنت است توحید ذات و اثبات صفات بروحی که کتاب و سنت بدان ناطق است بدون
 تعطیل و تاویل و اسد علم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست در میان کسانی که تنزیه یا بتعالی یا لفظاً تنزیه
 مشکل میکنند و در میان کسانی که آیه اطلاق از صف و محاسن و بخوان ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا
 که ساخته و تقدیس و تنزیس وی بهتر از خاتم پیغمبران که بیان ساخته قل الله ثم ذی هم فی
 حق صمد بلهیه و دیگر مودا سے لفظ آل و اهل بیت و ذی القربی و عمرت و ذریت و احادیث
 و کلام علماء و فقها و واحد است و مراد بدان کس است که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در
 نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را یک صفت بروی حرام است از قرابت و صلح

و در بیان تمهیدش کرده اند و اول مخیم لغوی است و ثانی اخطای شرعی و چگونگی لفظ آل و اهل بیت
 و از و اوج و ذریت و بعضی معنی صلوة در احادیث صحیحیه واقع شده و هست ماسرست بتصلیه برایشان
 و تارک آن غیر آتی است ماسر به و ترک لفظ آل از سلف و کتب حدیث بنا بر نوع مفید و بعد از آن
 آنست که نزد روایت حدیث و کتابت آن بزبان گفته باشند و بگو صلوة بر صحابه و طایفه و
 دیگر صلوات بر پیغمبر و عیال و عیال السلام ثابت است بلا خلاف و قوله صلوات الله علی آل
 ابی اصفی و نحو آن دلالت دارد بر عیال و نزد بعضی ماقول است و ماقول آنست که صحابه را بنحو آن
 و اهل علم را بر حجت و اهل حسان را بر تقدیس یا و کلمه همه جایز است چه مقصود دعاست از برای
 میت بهر عبارت و لفظ که باشد و لکن ابقاء فرق در نبی و غیر از خوشترست و بگوید در دستار
 بر رسول خدا صلوات واجب است فی الجمله بغير حصرو اقل چیز است که بدان اجزاء امتثال امر حاصل می شود
 یک بار است خصوصاً در نماز و فضائل صلوة و نماز است که بیشتر پیش از پیش است تا آنکه بعد از نماز
 کتاب الله هیچ وظیفه بکار در روزی رسد و بجا و جود و احوال و اوسع مردم با این سعادت
 و مراد اهل حدیث است که گفته اند تعالی سوره هود و دیگر سوره که ملاوت و قرآن کریم افضل
 از کاست و بعد صلوة و سلام است بر آنحضرت صلوات و آل شریف از خصوصاً در موطنی که نفس را
 وارد شده و تارک صلوة بر آل غیر آتی است بصلوة ماسر به و بگوید حدیث ثقلین که تسک کتاب
 و قدرت آمده است مراد بدان صلوات و قدرت و علما از روایت اند که بر طریقه ماثور و بعد از خود پیش عایشه
 دانند هر جا اهل فاسق و مبتدع و آخر حدیث مذکور فافظ و الکلیف تخلفونی فی صحابه شایسته است
 بحسن سلوک با این هر دو و بزرگواریت عالم اهل بیت بر غیر و سه و بگوید نسب اولاد با اوست و با
 اگر چه در خلقت مادرین باب ثابت است مگر سینه خا طه که نبی نبی اند صلوات و مگر دلان که فرشتگان
 نه عام را و اول بنا بر مزید حرمت سادات است و ثانی بوجه کمال خست و ناز و اتصال شصت
 بحضرت نبوت صلوات شرف نمایان دارد و منقطع نشود و در دنیا است لکن نفع آن مقصود است بر زمین
 آل و کافرا هیچ سود و ازین انتساب دست بهم نگیرد بدان اگر چه عند الله اتفاقاً نص عام است

درین باب و سچ در ایوان کفار و جزیره عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمعی برهند
 که از ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بلیس از سیف و مایل کتاب اند و قتال با ایشان
 تا آنجا است که جزیره دهند و ام باخراج ایشان از جزیره عرب و در نقطه اراضی عرب و در نقطه
 از حجاز و اردو شده و شوم محوس و اهل صف اند و با ایشان همان سنت اهل کتاب استعمال با یکدیگر
 یعنی و موجب اجلا ساز جزیره عرب و آن عبارتست از آنچه بحر هند و شام و دجله و فرات محیط است
 یا باین حدن تا اطراف شام طولا و اوجده نار لیت عراق عرضا و اندر مسلم و غیر عمل بر مذہب
 که برخلاف حدیث ثابت است حرام است و ایجاد تقلید ایجاد بدعت علمای اسلام اجماع
 کرده اند بر آنکه مطاع همین خدا و رسول است پس این نیست طاعت از برای مخلوق و بصیحت مخالف
 و هر چه از این می گوید که در انداز تقلید غیر ایشان و احادیث ایشان نصی در باره تقلید خود یا تقلید غیر خود کرده
 و هر که دعوی کند که نص کرده اند فضل نما بر بدان و در کتاب و سنت حرفی و احادیثی و دلیل بود بر اینست
 تقلید و ادو شده بلکه دلیل قائم است برخلاف آن و ذکر آن و حدیث ناطق اند بر آن که اسکند
 دیده تحقیق ده هر یک مقلد را چه عینک تا کی هر سو چشم دیگران بیند و و سچ برهند و ایشان دارالاسلام
 بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکه بدست غیر اسلام وقت تصرف ایشان فرام
 علی را اختلاف کردند و در آنکه دارالاسلام مستبداد از حرب مذہب حنفیه آنست که دارالاسلام است و
 مذہب معتقدین آنست که در حرب است و سنی از حاکم است و اگر در حرب است پس جبر است
 از آن بسوی دارالاسلام و جب باشد لکن این کجا و اقامت جهاد و نفس در حرب محتاج است
 بسوی دلیل بین و دلیل نیست و سچ موافقت رعایای اسلام با کفار و مراسم و اعیاد ایشان و
 چنان موجب سبکی بودن ایشان با آنان است و من یتولم منکم فانه منهم و من تشبه بقوم
 فهو منهم و هر که از دل بیزار است و عقدا و خط است این امور زار باقی است بر اسلام لکن فاسق و
 مرتکب کبیره است و هر که از دل دوستدار و راضی است حکم وی ظاهر است و سچ با وج کفار فاسق و
 حاصی و مرتکب کبیره است و این وقتی است که مع او از برای ذات وی بدون ملاحظه کف کان

از عین و اثرش چنانچه زبیده و گمان جمعی از اهل بیعت که محدثین این روزگار در تفسیر و تفسیر
 بر جاوه و بهتند آنگذبت حدیث است چه بر هیچ یکی از افراد است اسلام چه طاعت خدا و رسول
 اتباع احدی از علماء قول قد یا حدیثا و درجهت ما و قیاسی است واجب نیست تا چه عبد الوهاب
 سکین بن بکین چو رسد و دیگر حیطه عمل بحدیث نیست بلکه بروت بر روت است و چون عود
 کند با سلام ثواب علمای سابق او بی روی عالم گردد و گناه روزت نمیشود الا سلام موجب صافیه
 و دیگر اجرای قصاص را دارا سلام شرط نیست و در هر حرب هم جائز است و ریاستهای اسلام
 واقع و مندر و جبران دارا سلام است اگر چه طبع حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیق که در مجالس
 و در وقتا کرده و علم و دیگر اساسی ایام و پیش به در حالیت دیگر بود و در اسلام همین است که در
 مستل است یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تا پنج هر قوم و ملت دیگر است بعضی از بهبوط آدم
 علیه السلام گیرند و بعضی از طرفان و بعضی از زبان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از حضرت
 رسول خداست صلوات برایت آن از عمر فاروق شده و گمان حساب با قیاس کنند و اسلام
 با متاب و در صورت حجت است و در صورت نادر و دیگر قیام لبالی و صنان با حدیث صحیح ثابت شد
 لکن بعد از است رکعت باز یاده و خود شایع بر یازده رکعت نیز فرموده پس یاد است نا جائز
 نیست بلکه چند آنکه فضل بیشتر ثواب اکثر اکتایع سنت بهار دیگر دارد و دیگر سلسله تخصیص کرده اند
 تحریر تعلیم علم منطق و فلسفه و احمد در آن مخالف نبوده و از آنرا راجه و اهل حدیث و رعایت بود
 ازین علم لکن پسینیان چندان توفل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خطا بعضی غریب
 و عجیب علوم و شیوه رو داده و موجب غریب اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و کلا حول و لا
 قیام الا با الله عاود کتاب و سنت چک است که استخوان پوسیده هزار ساله یونان را چون گس کنند
 و فرغ عالم افزون شرعی را ترک داده و در تاریکی ضلالت و بدعت افتد و اهل یکفهم انا انزلنا
 علینا الکتاب این جرات از کس آمده که دشمنان و محبت و نیا به بصیرت او را پشیده اللهم غفر
 و دیگر هر سبیل در نماز و ترک هر زبان هر دو ثابت شده و افضل ثنوت است نزد وجود و انزل خوا

و زمان صبح باشد یا در چوگان و سبب اقتضای وقت و مصلحت کار و غیره و در هر یک از این
 موارد هم نیست و افضل طول صلوة و مناسب انباشت اوست و گویست و کیفیت مفرد او و جماعت
 موافق حال مأمومین و مذکور است بر وضو افضل است از ترك آن همچنین قصر افضل است در سفر
 با اوست جمع و خالت سیر و قیام بعضی شبها افضل است از قیام تمام شب مگر اگر ایام ایام رمضان
 و افضل صیام صوم را دوست و وصال و سرزادن علی الاطلاق منعی ندارد و از خصائص نبوت است
 اما احادیثی است که اگر تشغلا به عمل باشد از اوست و در وقت برایش شن و دل
 خوشی از فضیلت در چیزی نیست بلکه چیزی میسر که خوب است قلب من حرم زینة الله التي اخرج
 لعباده والطيبات من الرزق و سبب انبند حوفا ما كذبناها عليهم و ما انا
 من المتكلفين و این تكلف حاتم است از احوال و تخشع آری بزارت و بی سانسنگی
 در جانه و نمان از علامات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترك سنن و واجب است بجز در وقت
 صبح و در وقت در حالت نزول ترك جمع و فعل و آداب حسن باشد و قطره در غرضت است و صوم
 بشرط توانایی جائز و افضل از برای جنب نوم بر وضو است گوی و وضو هم را باش و تا تواند در مسجد
 بحالت جنابت نوم نكند اگر چه با وضو باشد و درست است تیمم نزد عدم یا بقدر استعجال چنین
 خوف و ضرر از شدت بردن و نحو آن و حلیه وضو است و رجلا احوال و افضل در اغنام مال رمضان
 اکمال حدیث شبان است و در نوم شک عصفیان ابو القاسم باشد صلوات و هر چه موافقت کرده است
 بران رسول خدا صلوات و جمیع احوال است را موافقت بران هر دو وجه حال سنت است بحسب اختلاف
 اشخاص احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و محل پایداری آنرا افضل است از اختیار عریضت
 و فرار از رحمت و گاهی فضیلت یکدیگر بر دیگری باعتبار وقت و در وقت باشد چنانکه درین هنگام
 آفت فراجم و ترك سبب مع جمیع سبب با تفرقه علی المطلاق در سایر اوقات نیست بلکه سبب
 اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استوار چون بر عرش و نزول و در شب بسوی آسمان و یا
 و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت است مجاز نیست و تشبیه ظاهر منافی است بظاهر و باطل و کماله شیخ

و تاویل در آن و صحت آن از ظاهر فرع مکتوب و طویل باشد و حق آنست که جمله کمالات کائنات
نظم کمالات و نفوس جلال و جمال صاحب عرش عظیم است و حقائق و دقائق آن خاص حضرت
الوہیت ما را جز نام بهره دیگر نیست **س** عقل در اثبات وحدت خدایی گرد و چراغ انچه جز
هستی است هیچ و انچه جز حق باطل است و دیگر حمد و صلایان و سوال قبولین و توبه و استغفار
و سید استغفار و دعا به ثابت است و انکاش الحاکم منصوص نفوس تبس بدان حرمان است
اندر تب کمال بیان و تمام احسان و دیگر رفع سبابه و تشبیه نماز ثابت است بپشت پیچ و از
اوضاع اصحاب انسان فزوده صورت باز و عقود اعداد وضع کرده اند و لکن انچه در رفع سبب است
حق و پناه و شسته است و جز آن نیز آمده و این اشارت نزد تولی الامم از شهادت می با و دیگر
مدک رکوع با امام مدک رکعت نیست و هر که قائل و جوب قنوت فاتحه خلف امام است قائل است
آن و بود اکت گویم و مخالفان آن باشند و بسند آیت است از فاتحه و از دیگر سور سوره برات
و دیگر خواندن فاتحه در پس امام در هر رکعت فرض است بنص صحیح حکم غیر متشابه غیر منسوخ
و نیست نماز هر کسی را که آنرا خوانده و استماع و الصوات و غیر اوست زیرا که این کریمه در بار نماز
با خصوص نیاید و حدیث مخصوص است اگر عایشه گیرند و احادیث و جوب قنوتش بعد از اتر سید
آتی سواسه فاتحه چیز دیگر خواند که امان منع صحیح آمده و او را منع مقتدیه از خواندن فاتحه
در پس امام همه و اسبب است و نیست دانی با ثبات مقصود و فالیش از محل نزاع جنبی آمده و بهر
جواب شافی و کافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا الجمع علی التقلید
اولا انتصب الغیر السدید و دیگر اختلاف کرده اند و جنتی که بیو ط آدم از انجا شده نزد جمعی
آن جنت در ارض بود پس از کفانی که با و بکافی و بران افتاد و نزد دیگران همان جنت است
که اسلامیان روز آخرت در انجا در آیند و او را هر دو فریق بسیاری اما برائی صحیح صحیح که تلج
صد رکن و محطش اضطراب بود و میان نیست پس اولی توقف است از خوض در امثال این
مسائل و اسد علم و دیگر بوط آدم از جنت اول در سر زمین هند بود و از انجا اولاد و نوریت او

با قایل دیگر شتافته متوطن گردیده و بعضی اخبار روایت آنرا در فضائل هند وارد شده و گفته اندی جزو ذرائع
 گشته و لکن این روایات خالی از شد و ذو غرائب بکارت نیست **س** گزینست از پشت نزن
 بوستان هند به آدم زمان و نعمت جنت چنان گذشت و دیگر استناده از هم و تزی و غرق و
 حرق و فقر با حدیث صحیح ثابت شده اگر چه در بعضی آنها اجر شهادت نیز ثابت است این مصاب
 این پیچیدگی سر را غرض نخواهد و اگر چه خواسته با وجود استعاذه و قرار از مواقع آن ابتلا رود و در اجر
 موجود و تکلیف و ثواب مقرر است و دیگر صلاوة ظهر را در فارسی نام پیشین و عصر را نماز دگر و مغرب را
 نماز شام و عشاء را نماز خفتن صبح را نماز باد او گویند و هر یک را ازین نماز با اول و وسط و آخر
 و شتاخت او قائلش از شایع بر وجهی آمده که در دریافت آن بر وی و قروی جسمی وزن پر
 و بر نهام یکسان و حدیث اقدام در ضعیف و شتاخت ضعیف است و افضل او اے دوست برینقت
 در اول وقت ان الصلوة کانت علی المؤمنین کما یا صوفوتا و دیگر وجود کواکب ثابت و سیاه
 محقق است بکتاب و سنت در آسمان دنیا و آنچه بل نیست برین هر دو حمل افند و ده اند
 عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتضای بر مورو طریق سلامت باشد و در کتاب و سنت ذکر
 شمس و بروج او و ذکر قمر و منازل وی و ذکر نجوم و کواکب و قوس و جسد و برق و جز آن آمده و
 سیوطی در حدیث سنیه جمع آن پر و خسته و فیه الطب و الیابیس و دیگر ثبت سلمان حرام است
 در هر حال و بر هر حال و مواضع استثنای مجروح است با و لا کتاب و سنت و ضرورات را مخارج نشان
 داده اند فاسر نفع الکاشکال و دیگر سبب شفعه شرک و خلطه است نه مجر و هم سالگی جدا لکام و شمیمیت
 نقاض میان احادیث باب گز و کسیکه عارف نیست بحقیقت استدلال و توان نیست بر و ارک
 شرعیست پس در هر چه شرک مانده و دوست خانه باشد یا چمن شفعه در آن ثابت است با حکامها
 و تبرقیست پذیرفته و طریش مصروف گشته و حد و دشمنی و دگر دیده در آن شفعه را سائست
 و دیگر بر فقه حرام است علی الاطلاق و امر بنسویه آن بصحت رسیده و قهر نبوی را که یک شجر بلند کردند
 و دیده نعل صحابه است نه قول نبوت و بنا کردن بر گور را فرود ختن چرخان بر وی گچ و گل نمودن

کتاب در بیان زکوة

آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس در هر سال صدقه در مال
 که از تو آنکه آن گیرند و بر فقر ادا کرد و نهند آنرا گوید ابو بکر او را کتاب زکوة و سبکه بسوزند
 بحرین فرستاد و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم این است زکوة محمد
 که آنحضرت بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد در هر سبت و چهار
 شتران و آنچه کمتر ازین است یک گوسفند است در هر پنج شتر یک گوسفند باشد و چون برسند
 بست و پنج تاسی پنج پس و چهار در آن یک بنت مخاض است و ده یعنی آنکه یک سال
 بروی گذرشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال چون نام داد و اگر بنت مخاض
 نباشد این لبون زیاد باید یعنی آنکه در سال بروی گذرشته و در سال سوم در آن و چون بسند
 شش تا هجده و پنج برسند در آن یک بنت لبون است و در چهل و شش تا شصت
 یک حقه بود و کوفته شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذرشته و در سال چهارم در آن و در شصت
 یک تا هفتاد و پنج حقه است یعنی آنکه بروی چهار سال گذرشته و بای در پنجم گذرشته
 و در هفتاد و شش تا نود و دو بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و بست و در هفتاد و شتر
 و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون است و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز
 چهار ابل ندارد و روی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر نخواهد و گو سفند آنکه بیرون می چرند
 و تنگی چهل تا یک صد و بست باشند یک گوسفند است و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد
 و گو سفند است و در زیاده بر دو صد تا سه صد است گو سفند باشد و چون برست صد بیفزاید
 هر صد یک گوسفند و چهار باشد و اگر درین سائمه و اخیل گو سفند یک گوسفند کم است پس
 در آن خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواد و میان تفریق جمیع کنند و در میان جمیع تفریق
 نماید و خود صدقه در آنچه میان در خلیط باشد هر و با هم تراجم بر آری کنند و در خارج حد است

کتاب در بیان زکوة

آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس در هر سال صدقه در مال
 که از تو آنکه آن گیرند و بر فقر ادا کرد و نهند آنرا گوید ابو بکر او را کتاب زکوة و سبکه بسوزند
 بحرین فرستاد و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم این است زکوة محمد
 که آنحضرت بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد در هر سبت و چهار
 شتران و آنچه کمتر ازین است یک گوسفند است در هر پنج شتر یک گوسفند باشد و چون برسند
 بست و پنج تاسی پنج پس و چهار در آن یک بنت مخاض است و ده یعنی آنکه یک سال
 بروی گذرشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال چون نام داد و اگر بنت مخاض
 نباشد این لبون زیاد یعنی آنکه در سال بروی گذرشته و در سال سوم در آن و چون بسند
 شش تا هجده و پنج برسند در آن یک بنت لبون است و در چهل و شش تا شصت
 یک حقه بود و کوفته شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذرشته و در سال چهارم در آن و در شصت
 یک تا هفتاد و پنج حقه است یعنی آنکه بروی چهار سال گذرشته و بای و پنج گذرشته
 و در هفتاد و شش تا نود و دو بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و بست و در هفتاد و شتر
 و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون است و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز
 چهار ابل ندارد و روی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر نخواهد و گو سفند آنکه بیرون می چرند
 و تنگی چل تا یک صد و بست باشند یک گوسفند است و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد
 و گو سفند است و در زیاده بر دو صد تا سه صد گوسفند باشد و چون برست صد بیفزاید
 هر صد یک گوسفند و چهار باشد و اگر درین سائمه و چهل گوسفند یک گوسفند کم است پس
 در آن خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواد و میان تفریق جمیع کنند و در میان جمیع تفریق
 نماید و خود صدقه در آنچه میان در خلیط باشد هر و با هم تراجم بر آری کنند و در خارج حد است

این مسائل و احکام است و دیگر اتحاد انداد و اقتقاد در بعضی عباد از اهل قبور و جز ایشان از احباب
 بلالین علم غیب و استداد و استغانت نمودن ایشان در آنچه خاصه بر دو گاه است شرک است
 یا کفر جز خدا احدی معبود و سجود و استغانت و ستمند بود و هیچ زمان و مکان نیست **ع** غیر حق هر چه
 دولت را بر بود و بسد راه تو همان خواب بود و دیگر اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی امین
 عرش و سمار ساجده و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و ایل و هزار ساعات و نجوم و مهر
 و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و مجره و زلزله و جبال و بحار و انهار و کجریل و فرست
 حیوان و پرنده آمده و بعضی قوی و بعضی ضعیف و بعضی شاد و بعضی غمناک است پس آنچه در دنیا
 صمیم کرده در خود قبول است همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر است لائق و قوت
 بنا بر عدم دلیل و هر چه بجزین بقول فلا سند است یا ما خود از اسرار بکلمات غیر حری است بقبول بعضی
 از ان بیانات اصلی داشته باشند اما ما مونییم تصدیق و تکذیب آن و اقتضای بر آوردیم
 لغوه بر آن است آن طریق مامون است و دیگر رنگ کردن بوی سرور وین بکلام و سائر الوان
 جز سواد وندوب بلکه مامور بهست و سواد و نبی عده است احادیث صحیح درین باب وارد شده و در آن
 تنظیف شمر است از شش آفینته بران و مخالفت اهل کتاب است و غضاب و دست و پای در رنگ
 زمان حرام است بر مردان و روایات وارده در این باب همه و ای است و دیگر جلالت و حریم
 از برای زنان است پس مردان را استعمال و تخلی بدیه حرام باشد و بیم و العیوب
 یکف شتم آری اکل و شرب در آوند بیم مردان را هم منعی عده است و لکن حرمت سارا استعمال
 محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خود و نوش قیاس مع الفارق است و دیگر مردان را هم
 الوان جائز است جز معصوم و نون فرق میان نموده و خام و حله نبوی سرخ محض بود و مخطوط و بصیرت
 صبیغ نموده و زنان را خصمت است در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس جناب سالک تمیز عک
 و از ارب و در سراسر ایل اذن داده و از اسباب نمی نموده و بر تر ثوب بطریق ناز و نعمت و عید نموده
 حرام است و حریم حرام و راجع در ثوب بغیر عدم استعمال است و دیگر حجاب واجب و ازواج طهارت

و در حق زنان است سقیب است و غضب بصیر و از زن وزن از مردان سبب است و از این جهت از برای
غیر قبول نمی آمده و بر اینست جمله دکل و خضاب و نحو آن است که اجنبی را دیدن آن روا نیست
و همچنین دیدن ذراع و ساق و عضه و تن و پیر و صدر و او آن که ابد اینها جا نزود و دیگر ختم است
از برای تنقید و بعضی در دفع دیگر نوازل و ملاوتش بطریق وظیفه رواست و چندی از اینهاست که آن
معلوم نیست چه این ختم و قزاق و حکم و عاست و سفت صحیح به جا آورده و محروم از دو عامه و مازنی
و دو است و موقوف بدان صاحب احتیاجت و وفا و اهل علم و ذکر و تحریر کرده اند و نفع این ختم نادر
دفع مکار و تشیطان و دفع حوادث از آن دانند و اهل علم و دیگر دعوت و درشت اختراع شده بر غیر مثال
و در شریع آنچه امر شریع بیان دارد نگشته و دلالت و نه اشاره و نه قول و نه فعل و هر جهت ضلالت است
و هر ضلالت در نماز و تقبیرش بسوی حسن و سبب بلا دلیل است و ایجاب قسطنش ایجاب بدعت و اهل علم
و دیگر تارک صله و نماز و چندی که وقت نماز بدر رفته و وی نشست ماند و بلا عذر بگذارد آن بپڑخت
که وقت برسان نبوده و تاویل احادیث صحیح و درین باب پسند و اولایا باب نیست و درینست
آمده بین الرجل و بین الكفة الصلوة رواه الجماعة الا البخاری و این دلیل صحیح و فصل صحیح است
بر آنکه ترک نماز از موجبات کفر است و دیگر وقت نماز فوت شده جهالت است که بدو این آمد و این آفت
در قضا اگر بنیان یا بنوم نگزارده است و آن قضا سه مقام است که عامر از قضا بود و لکن موقوف
قد بن الله احسن ان یقضی ایوم خود شامل این صورت میتواند شد اگر چه دلیل خاص صحیح درینست
موجوب نیست و دیگر بر وجه ترتیب و قضا و فوائت و دلیل صحیح نیامده و حجر و فعل و دلالت نمی کنند
بر آن که اگر ایوم صلیا حکما و ایتقانی اصلی استدلال کنند و لکن این استدلال خالص نیست از
شوب اغراض و معارضه و قضا و آن در جماعت سقیب می نماید و دیگر زنان را اگر از آن نماز در مسجد
خصه است و لکن خاندانهای ایشان بهتر است از برای ایشان و منع ایشان از مسجد یعنی بد
این قدر پسند است که خوشنوا بیده نیایند و در شوب بیایند و فرق نموند و وزن جوان و پیر
بی دلیل است و در خصوص حضور ایشان در صلی و لیها آمده مگر آنکه اندیشه که مفسده یا فتنه باشد

که در حضرت مقدم است جلب نفع و دیگر صدقه و ذکره حرام است بر بنی ایشان و از
 بعض ایشان بر بعض نیز نارواست و حدیث دارد در باره صدقه بعض ایشان بر بعض غیر
 ثابت است و بنی ایشان عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و حارث و نیز بعض صدقه تطوع
 جائز است نه فرض و لکن احادیثی که بر تحریم عام است و احتیاط در هر حال اولی است و دیگر
 وقف در راه خدا منجمله قرباتی است که انقض آن بعد از فعل روا نیست نه واقف را و نه غیر او و در بعض
 اموالیکه در مسجد یا مشهد نهاده اند واحدی بیان سودمند میگردد و در صیاح مسلمین جائز است و
 ازین وادی است آنچه در کعبه یا مسجد نبوی یا بر قبر شریف و سکه صلوات نهاده اند تا با وقافتن آن
 دیگر چه رسد و دیگر در هیچ حدیثی مرفوع صحیح صحیح باطلت امری مفراز برای زیارت قبول نیامده و مجتهد
 حجت بر زیارت اقامه انشاء سفر نمی کند و اخبار وارده درین باب هم ضعیف مذکور یا مجموع است
 و مسافر زیارت شامل جمله قبور است خواه قبر نبوی باشد یا غیر او و در فعل است محبت نیست و نه قول
 احدی جز شایع و دیگر تشدید میساجد غیر جائز است و بیان امر نیامده بلکه ابن عباس از حضرت
 آن بجز حضرت اهل کتاب منع نموده و مراد تشدید رفع بنا و تطویل است و در حضرت یعنی زیارت
 پس تشدیدش داخل بدعت بود و بدعت خلاف است و دیگر ثواب قرب و صدقات هداة
 از اخبار با منوات میرسد و لکن انقضای بر صدور آورده حسب است و ادنی بسنت ثابت و زیارت بر
 غیر ضروری است و صدقه از طرف ولد و غیر ولد و ثانی از ولد و صیام از و سه و از غیر ولد و عاز
 و ولد از غیر او در احادیث وارد شده و دیگر زیارت قبور مردان را سزاوارست اما بدون تشدید
 مردمان را منع و در زیارت دعاسی مانور خوانند و جائز است زیارت قبر قریب غیر مدرک اسلام
 بطریق سیار احرام اما استغفار از برای وی نارواست و لعنتی که بر زوارات قبول کرده مراد این
 کثرت زیارت اندوزن اگر جرح و فزع دلی تابانی و کار غیر معروف نکند امید است که باز و نشود
 و احدی هم و دیگر از شریعتی منقذ است در و چنانچه کتاب غریب دیگر سنت صحیح و این هر دو دلالت
 دارند برین دعوی و دلیل بودن اجماع و قیاس بر لیل از قرآن و حدیث ثابت نمیشود و در حقی

این هر دو آن هر دو بی ایجاب شایع است و وجه تسمیه اتفاق گرفته اند بر تزیین اوله قول عائ
 ایشان که دلیل شرع چهارست مجروح است باده سلطه و محاب مستطیع بیره که در اصول فقه
 مذکور است و دیگر صد و یک با ائمه بعد از نبوت منتهی است و قبل آن نزد جمهور غیر متفق
 و صد و رصفا در مختلف نیست اکثر بخود از رفته اند و شک نیست که نصی قاطع درین باب
 و شرع نفیاً و اثباتاً موجوب نیست و لکن ظواهر ادله قاضی است بوقوع لایست از جمیع این احوال
 یا قبل از وفات و دیگر اجماع اگر ثابت شود و واقع گردد و آئی لم ذلک پس مقبره در آن اجماع
 اهل آن فن است نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقهاء و در اصول قول اصولیان
 و در احکام حسد نیست قول محدثان و در نحو قول مجتهدان و قس علیه ذلک و عدم عبرت این فرق
 سبب جدل و خلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین برگزرا از در یافت حساب از خطا و حق از اهل
 و سنت از عبرت و راجع از مجموع محرم افتاده اند و قیاس را انواع است و تفسیر از آن همان قیاس
 جلی است پس بس و قیاس حجت است در امور دنیوی و استخوان نوعی از عبرت باشد و دیگر
 قول فعل صحابه که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصاً نزد مصنفان
 با و در قرآن و تفاوت با حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله که آنرا حجت گفته حتی تفسیر بر آن نیاید
 و معلوم است که حدیثی جزئی معصوم و طاع نیست آری این قول فعل شاهد و متابع شرع است
 می تواند شد و دیگر صد و رافع ثابت است بسند صحیح و منع از آن ناجائز و نهیب مالک و درین
 باب ارجحند اسباب است نظر دلیل و این طریق نزد بیکتر است بقوی و طهارت و حائز است
 از وقوع در حقی و دیگر روایت نبی صلی الله علیه و آله در نام نزد بعض حجت است و نزد بعض حجت نیست و
 شنائی راجع است و کریمه اکمال دین و انعام نیست و جز آن دلیل است بر آن و هر چند نام ضابط
 باشد اما بروی و غیر از حجت بقول و فعل عرفی در نو منتض نیست و چه قلام آنرا هم
 مبرز آفتاب گویم نه ششم نه شیب پرتقم که حدیث خواب گویم نه آنرا بجا است که چون بعضی از مردم
 مسرت آنحضرت صلی الله علیه و آله را متفقال ببوله در خواب دیدند که بر شایخ است بکار آن نمودند که فرحت

بر عین این چیز آن خواب اجل غلط است یا عدم نقیض نموده و دیگر چند کتب است که متفرغ و دست خود
در استحصالی بکن حکم شرعی نموده و لابد است که قائل باشد و او را مکلف اقتدار بر استخراج احکام از آنجا حاصل بود
و این را چند شرط است یکی علم بنصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد با حکام نه معرفت جمیع
آن و تعیین عدد آیات و احادیث مجموع است انحصارش در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست
مقدار کفایت بسند است همچنین در سنت تحدید پیدا نموده حدیث قول عجیب است و صحیح همان
مقدار کفایت باشد و دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا برخلاف اجماع نرود که یک قائل
بمحبت اوست فتویٰ ندهد و علم است بلغت عرب تا و تفسیر کتاب و فقه حدیث بی راهه
نرود و حفظ آن از نظر قلب شرط نیست ممکن بر استخراجش از مولفات آمده و مواضع آن کافی است
چهارم علم است باصول حدیث و فقه برسد را مثل الهی احیای جده و چند آنکه باجماع در آن طویل نیست
کار آسانی گزاید چه آنکه عارف بود بنا بر نسخ و منسخ این هر دو اصل اصیل و آیین بقاییت است
چشمه حفظ پنج آیه در حدیث بلکه اثر از آن چند آن دشوار نیست اگر بر نوک زبان ندارد باز
در اباطه می تواند ضبط کرد و توسیع دانش از این باب که صنایع فقها را می ست چیز نیست و
قدور و برین مراتب خمسة موجب نزول از تزیینات و بیان انواع اجتهاد و قیاس را
جای دیگر است غیر این مختصر و دیگر تقلید در سنت انداختن قلاوه است در گردن غیر چه تقلید
هی از آنکه خود نموده در اصطلاح قوم عمل نموده است بقول کسی بغیر محنت پس عمل ببعثت
خارج است ازین تعریف زیرا که از وادی قبول روایت است نه قبول براسه و عمل لفظا است
اقتدا و آئینه و اتباع و اهتمام و تناسک و نحو آن بر تقلید دلیل سفاست استدلال است چه
بودن این الفاظ بجهت تقلید تحقیق است و تحقیق مستحبه بلکه مجاز اصطلاح
نیز نیست سه ساست مشرقه و ساست مغربا و شش دان یکن حشر و
مغرب و دیگر اینها تقلید در مسائل شرعی غیر از بعضی جائز و نه بعضی دیگر مستحب و
نه بعضی آنرا واجب و نه بعضی آنرا مکروه یا حرام است و قول ثانی راجع است و کتاب

بران دلالت و نحو دارد و التزام مندرج به خاص بحدت است بلاشک و شبهه و ایجابش ایجاب
 بدعت و انذار بر مقتضای آن می کرده اند از تقلید خود و تقلید دیگران هر که باشد و هر کجا که باشد
 و قضا غیر مجتهد در احکام دین منوع است بنص القضاء ثلاثة و جبران و مجتدان در مذمت
 از عمری در از منقرض گشته اند و در شافعی و حنابل بسیار گذشته و آمده حدیث مثل اصحاب
 صحیح است و جز ایشان باطل بود و بطلان و همچنین مجتهد کثیر و بجهت غیر از خدم و حشم منت
 مطهر و در قطبین و نحو آن و هنوز اثری از آن و بعضی افراد باقی است و لا یجوز ان یحکم عن
 قائل یحکم الله لعباده و تصریح بطلان بر جای کس از افاضل است و تجرد است و است
 آن ابر رحمت در نشان است و می و بخانه با نام و نشان است و دیگر می گفته که اصل در
 است یا ابا حجت است و نزد بعضی منع و نزد بعضی وقف و اول حق است و اول کتاب و سنت
 بران دلالت دارد و اگر آنکه مقتضای آن و بر همین منع و وقف مدح و احوالهای شایسته و بایسته گفته اند
 که در میل خود مذکور است و دیگر معنی تعادل ادله تساوی هر دو است در قوت و ضعف و معنی تعادل
 مخالفت است و در مفهوم هر دو معنی ترجیح فضل یکی بر دیگری است و مقصود بدان ایشان حق
 و طرح باطل است و اختیار قوی و ترک ضعیف و تقاضی در کتاب و سنت و ظاهر باشد نه در
 فضل لامر و آن ظاهر را علمای حدیث مدفع نموده اند و توفیق و تطبیق بخشیده آثار معنی تنافی
 که غیر مدفع است در مؤلفات فقهاء است خصوصاً اهل آرا و توجه ترجیح قریب حد وجه است که
 در ارشاد الفیول و حصول المامول هایه السائل مذکور است و دیگر قرآن شریف مثل است
 بر حرف و صوت بعضی است و حدیث و با اتفاق آمده و سلف و مخالفین این مسئله مجروح اند و لا
 بر ثبوت آن و شبهه بکلام غیر معالج است بکار احوال و دارد و در نفی ممالک هیچ شیء با و سجا و
 در اوصاف و نعمت ذات مقدس لا هویت ایمان کامل آنست که بر قبول اشغال بر مایل
 فرود آرد و خوض را در آن رواند که ما منورستیم لغوص و خوض در کشف حقائق صفات
 بلکه واجب بر اسلوک سبیل صلیح است که از پیچهای غیبها در عافیت گذشته اند و دیگر

این قدر طراپس است که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست
بستانی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه است بلفظ مسلم
و در سوانیه از بخاری آورده شد که گفت و این زمین زدن و در نماز یا پیش روی و هر دو گفت
یا مسح نمود و در لفظ آمده تمیم و وضو است یکی از برای روی و یکی از برای دست
تا مسح و این حدیث موقوف است بر این عمر پس اینج هم از اول است و فرمود خاک و
مسلمان است اگر آب تازه سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا ترسد و ستن با آب
از د و مرد و غیر کردند وقت نماز آمد آب همراه داشتند بخاک پاک تمیم کردند و نماز گزارند و پیر
آب یافتند و بنزد وقت باقی بود یکی وضو کرد و نماز گزارد و دیگر اعاده نکرد چون ماه یا چنانست
گفتند غیر صید را فرمودا حبست السنة و اجزا ثلاث و دیگر را گفت لا اله الا الله
صورت و این ناظر است در اولویت فعل اول حسنه را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب
گردند و غسل از مرگ ترسند میسر شد تمیم کنند و این موقوف است بر این عباس و مرفوعا هم
تکلمه لغوی را از دشمنان بیکان زد و بزد و دست امر کرد که بر جفا نکند اما شدت محنت و است
و سبکی را که سرش مخرج بود از سنگ این بود و ترا این قدر سبک است که تمیم کنی و بر زخم پاره از جفا
بر بندستی و بر آن مسح کنی و سال جسد را بشوئی این عباس گفته مذمت آنست که از تمیم غریب
نماز بیشتر نگذارد و نماز دیگر را تمیم بیا کند لکن بسندش محنت ناتوان است و صحیح آنست که تمیم
تمیم حکم وضو است در هر امر پس از یک تمیم چند نماز سه توان کرد

باب در بیان حیض

فاطر و خدای جمیع استخوان می آورد و ترا فرمود که خون حیض سیاه باشد و زمان آنرا
می شناسند چون حیض آید از نماز با زمان چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه وضو کن
و نماز گزار سیئه استخوانه مانع نماز نیست و آسمان و غیره محسوس را گفت که در مرکز نشینند

هر دو را در مان است چون دارد و از سید و مردم با ذل خدا شفا است بهم و او قرآن شفا
 و رحمت است از برای اهل ایمان و در قارا و تقوا و جمع عبادت است او و اقلب و قلوب را
 همین دو علاج است و او و عا و مختلف شفا و حصول دعا یعنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول
 منفعل یا کدام مانع قوی و عائق خارجی باشد و تقویایض و در و افضل است و اعراض از دعا
 حرمان موقوف در تادیب آداب و شروط دعا تقصیری کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت میگویند
 خدا که این تصور خود از طرف ایشان است نه از جانب دعا و خدا آشتین شرط قبول دعا صدق
 و اکل حلال است و آن که حدیث پیدا کالی السماء یقول یا رب یا سب و مطهره حرام
 و مشربیه حرام و ملبسه حرام و غلای با کهرام قافا یستجاب الذلک نص قاطع و بران
 ساطع است درین باب و نیست دعا و دوا می افت توکل بر خدا و بیکر نمی دارد کار خود بر حسب
 نهاده است و مخصوص رحمت و غفو و مغفرت بهر و دست خود آفریده و بر سبقت رحمت بخشید
 است لا یقبل کردیده و بعضی ملاک امر بر جبر یا ار جابا قدر نهاده نمیده اند که ایمان همین تصدیق بجز
 و عمل دران و عمل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان است و بعضی را صلاح آباء
 اسلام بهتر گردانیده و بعضی بر شفاعت انبیاء و علیهم السلام فریب غوره و آیین همه بنا بر کثرت
 بهل بیست و ظلمت علم و فهم است او تعالی چنانکه نکته نواز است همچنان نکته گیر هم است ایمان یا
 خوف و رجایا بهر چیز میزان بدون دو پیکار نمیدهد و از پای بسته چه آید و از دست شکسته چه
 گشاید جماعت جمال با جلال همسان است و عفا را قمار هم و زان کسب است که عمل می کند و
 بیشتر و گول آنکه نمیکند و امیدوار حسن ظن بگیر است و غرور و افتخار و دیگر کتاب و سنت
 کفیل مواضع خوف و رجاست و بر فراز این سر و هیچ امر مخفی نیست الا بهر عفو او بیکر تدریس و سزا
 حدیث بیدعت نفی زیان می کند که داعی باشد بسوی آن و اذ الیس علیس آری هر که شکرت را
 از شرح و معلوم از دین بالضرورت است رویش مرد و باشد و در اصل عدالت در مرد و ات و
 خیال اسانید و سانی همین نسبت و صدق است پس پس و قیود دیگر جمع است و صحیح است و اند

بر قبول روایات سابق التاویل پس تشیع و نصیب و اعتزال و مانند آن قاج و قبول و است
 نیست اگر دعوت و کذب نسیان در میان نباشد و این ضابطه اعتراضات بسیار را که بر روایات اخبار است
 از هم می پاشد و دیگر سخن اقران و امثال که مخالفت هم اند و زنده بیهب و عقیده و در غرر قبول
 و حق گیر نیست این تمهید شوم باب عداوت و تعصب با برهنگان کشور و از مجلس
 انصاف برشت اعتناست بیرون برده الا من عصاه الله تعالی و تقول اهل علم در تائید یا حاکم
 و توفیق این فتوی بسیار است و این جرح و تعدیل اقران بحق معاصران بنا بر دو قسمی و دشمنی
 با هم سبب جدال و قتال بسیار و در مسائل احکام می شود که دیده و در توجیه سبب در دیگر سبب موجب شرعی
 دینی دعوت ضرورت دینی بنا بر جد و اجتناب که سبب نام در زمره سفاه اول دلیل است بر عز
 اسلام و بر قبول و این واضح سبیل است از برای خندیدن اعدا اسلام و چیره شدن اهل حق
 بر عریان ایمان حصصاً الله سبحانه عن دلائل و دیگر حفاظ حدیث را چند طبقه است یک طبقه
 دوم تابعین شوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث و اقران و محدثان سر آرد
 بعد و کذب فاشی شده و رخنه در کار و بار دین افتاد چهارم طبقه اقران قاضی ابو یوسف
 حنفی است و درین وقت نیز خد و حفاظ کثیر بود اما در طبقات اخری و قفا فوق علم حدیث
 روایی نهاد تا آنکه شد آنچه شد عقل بجای نقل نشست **س** پری گفته رخ و دیو در کرشمه و نا
 بسوخت عقل ز حیرت که این چه بود ای می است **س** اگر شرمه تعلیل و شرمه اخوین و انجیل الله علی
 کل حال و دیگر طریق معرفت احکام و مسائل دین تلاوت کتاب و تدبیر حدیث مستطاب
 و مطالعه کلام علماء این هر دو علم شریف و در است علم لغت است و اما کتب علم کلام و فقه را سه
 پس طبع حق است باطل و شب خطاست بعد و اب طالب دین و علم را که در میانند و در گو
 تقابله شوم انداخته از برکات و الوارثان و حدیث مخروم می آرد **س** حال است سعدی که
 راه صفایم توان رفت جز در پی مصطفی هذا آخر ما فی هداية السائل من البیان صریحاً
 و النقصان و دیگر صحیح است ایمان کسی که اقرار دارد و بنوا بر اسلام اگر چه باحث نیست از جمیع

و همین است حق بحکت و جزم متعین بر وقت اسلام بر معرفت حقائق و دقائق علم کلام که جزمت بر
 و معارف علمیه آنرا نمی تواند فهمید از ابطال باطلات سنت شریعت سجد سجد بیضا که شب او چون
 روز باشد ازین خرافات بر کران بوده و صلف صایح از دریافت این زیادات و زایدی
 شکم در عافیت گذشته به برادر و در کوش و صدق و صفا و لکن بیقراری بر مصطفی
 و دیگر توحیدی که کتاب و سنت بدان دارد شده نفی شرک است بانواع و اخلاص عبادت و توحید
 و الوهیت است باقسامه از برای او همانند و همواره انبیاء و علیهم السلام باطل توحید فلاسفه و صوفیه
 و قدریه و اتحادیه پروریده اند و قتل و قتل هر دو دال است بر بطلان آن کل ما خطی ببالک
 فانه تعالی سوسی ذلک توحیدی بهتر از توحید قرآن و تجربه ای اکمل تر از تجربه سنت سید
 و جان در میان نیست لیس و راء عبادان قریه و لا عطل بعد عی و دیگر داعی بسوی تفرق
 در دین و باعث باختلاف افکار و مسلمین و موجب تمایز و تفرق همین دین و دین است
 و شریعت حق پس بس و رز مردم پیش از ظهور این آراء فی الجمله با هم متفق بودند و یکنوازی را
 بر قصد کتاب و سنت و اداء قرآن و حدیث بود و قوی که فنون را سعه ظاهر شد مردم فرق متفرقه
 و احزاب متفرقه گردیدند اکام من حصمه الله تعالی و این داعی و اعضاء در اسلام از اهل کتاب خرد
 و حق علمیه السلام توحید را تفسیر کردند و ما شمشناها و این تفسیر مرفوع بود و کس از یهود و نصاری
 آرا خود در شمشنا میخندند و کم و بیش نموده و نسخها از ان شریعت گرفت از آن جمله یکیه تلوذ نام دارد
 اختلاف در دین یهود و تفرق در شریعت موسوی از همین جا سعه پیدا شد اهل شمشنا بمنزله یهودان
 در ملت اسلام و تلوذیان بشنا به مقلدان اند در دین همین سرق الزجاج و وقت الشجره
 فتنش باها فتنش کل الاصره فکا فکا فکا و لا ماء و لا ماء و لا فکا و دیگر برزقه
 از مبتدعه معتقد است که وی بحق است و مخالف او بر باطل و خود را تابع نامد آسمانی و رسول ربانی
 می پندارد و لکن فرق ناجیه همانست که ماشی بر کتاب و سنت و مقتدی بسلف است ست پس بس
 چه میزان اعتدال سنت و بیعت و حق و باطل و صواب و خطا همین قرآن کریم و دوا و این شمشنا

لائالت اما هر چه درین ترازو سوره آمده سوره است و هر چه ناسره آمده ناسره است این بسیار از برکت
 دریافت نیک و بد و هیچ غلط و جلا احکام ظاهر و باطن کافی و روانی و شافی است و اما آنکه علی بن
 احمد کاتبان سناده سیکیش برعت شده ناشیده یاران نواب به غیر سنت نبود چاره دیگر
 دل و دیگر محبت عزوجل از اعظم فرائض است بر عباد آیات و احادیث بسیار بران ولالت و اثر
 و اثر این محبت ایشار کتاب است بر جمله کتب بعد از محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و این نیز فرض است
 بر امت و اثر این محبت تقدیم اتباع اوست بر تقلیدات همگان پس محبت عباد صلی الله علیه و آله است
 از اهل حدیث بحسب مراتب قرب و بعد هر یک از اتباع و ابتلاع و اثر این محبت اخذ است بقول
 کسیکه سخن او موافق حکم خدا و رسول است و رد هر حکم که برخلاف اوست از هر که باشد و هر که باشد
 سده اهل قول عند قول محمد صلی الله علیه و آله من فی دینه کینه اهل و دیگر دعای او تعالی ثوابی
 از انواع عبادت است بدالت کتاب و سنت پس داعی غیر الله و طالب امری از ان امور که
 بدست قدرت او تعالی است عباد غیر الله است و پشت انبیاء و رسل از برای همین اخلاص و توحید و
 افراد و بجا نیاید بدیده از برای کار دیگر و در سوره فاتحه سی دلیل است برین اخلاص
 افراد و اینها از ان در هر رکعت نماز خوانده اند و اگر در پیش امام فرض است تا سینه باشد بر
 حجر عبادت از برای او بجا نه استعانت از وی و دیگر ترک و بدعت و اثبات توحید و رسالت
 نه خاص بدعت نجد نیست بلکه موارد اهل علم در هر زمان و مکان ارشاد عباد و بسوی اخلاص در
 دین و تفسیر آنها از وقوع در انواع شرک نموده اند و قرآن از برای همین کار آمده و رسل بجا این
 مقصود بیوش گشته و هر کس که در فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیه هر موجد بتبع بالقاب مستحق
 نجدی و دوابی ابد احوال است از مقتضای عقل و نقل و دیگر تقلید اصوات مردم را گوشت
 و پیوسته ساخته است و بسبب انواع کفریات و ضلالت گشته و فقر و عظیم در جاعت سلیمان
 انداخته اگر همگان قصور نمیکند بحال تنین کتاب و سنت مطهر و جناب رسالت آب می گردانند
 فقیر و تصور صورت نمیکرد و لو شاء الله لهداکم اجمعین و لکن المهدی من هداة الله

و دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه است و همه باطل همچنان شرک شرکان نوعا و ارگاسه
 شرک در ذات کنند و گاهی در صفات و گاهی در عبادات تعطیل اسماء و صفات از اربع
 انواع شرک است فرعون در همین عقیده گرفتار بود و جمیع آمدند و دست بدین اوز و ندا الکفر
 واحدة و غالب تکلیفین اسلام بدولت ایشان جاوید تا دلیل سپردند و تقویض را که منجاری سلف است
 بر کران گذاشتند و شد آنچه شد و این همه ضلالت بالای ضلالت و بدعت بر بدعت است و دیگر
 علم بسط و کسیر و علم اوافق و استخراج اسماء ملائکه علوی و سفلی از ان حادث است در دین و دلیل از
 کتاب و سنت بلکه از افعال و اقوال سلف است بر آن معلوم نیست بلکه نظرون آنست که این نوع
 سخن از یهود باشد که اوافق را مطلق به تیراتی می کردند و از ادوار نحاس و زر و سیم و
 و پوست آهنی نوشتند و سبک و زعفران و خون مرغ و خون از این رسم می یافتند و استمال
 بخورانت می نمودند و نقشه های نگاشتند و این همه مخالفت بین دارند با خلاص عبادت و موافق است
 بطریق حریه و عقدا و هزار کس که بحساب بنیست روزه جان اند که از قاصد استرقا نیکنند و اکنون می شنند
 و دیگر در حقیقی و ارفع عدم استرقا و ارقا نیست و کسان این منزلت بحساب بنیست و دارند و عدد
 ایشان عقدا و هزار است با هر معین الف عقدا و هزار دیگر باشد و مرتبه صغری چهار رقی است بایا
 واحا و بیست و پنج در زبان عربی باشد و مفهوم گرد و شش بر که ام لفظ و معنی شرک است و دو بار را آن
 همه در خور و کالای بدیش فاوید است ها آنانی الله خیر ما آنانی الله که الی الله که تقوی
 و دیگر احادیث دارد و ثبوت عذوبی و زعفرانی بسیار با وجود امر با ساز و مجاز و آن معنی است
 بعوم حدیث که حدی و لا طیرة و یو آن ای که حدی و ی الا فی هذه الا شیا که در اصول
 شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد جبل تنایخ و دیگر وجود جن و شیاطین ثابت است مخصوص کثیر
 طایفه از قرآن و حدیث و احادیث که جاحدا سلام است بلکه در انسان هم شیاطین اند و با وجود این حد
 و هر چه بچیز که در مردم نمود را اندا که از وجود شیاطین یعنی چه و دیگر اختلاف در دین و تفرق بر
 مذاهب مذموم است بر لسان شایع عقدا و دولت از همین جانشه شده و نجات در فرق و احاد

بهین جهت منحصر گردیده قرآن کریم مملوست بزم اختلاف و تفرق و همچنین حدیث شریف و آیین احادیث
 بحد توان تر رسیده و حدیث اختلاف اصق و حمة لا اصل له است نزد اکابر فخرین و اگر ثابت
 هم شود مفید اهل بعثت و تقلید نیست بلکه محبت است برایشان و دیگر علو دال نار در نار معنی دوم
 بلا انقطاع است در معنی مکث طویل چنانکه شیخ الاسلام بن تیمیة رح و شیخ اکبر ابن عربی فیه بدیه اند و
 ظواهر قرآن و حدیث مخالف تجویز ایشانست و دیگر بجهت از فکر و کفر واجب است در هر زمان
 مکان اگر نگران نیست یا من آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع ملائکیر علی رؤس الاشهاد کند و با وسع
 تعرض رود یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فاکموا فیها عیدون و درین باب چندین حدیث
 آمده و مستضعف معذور است و همچنین قادر بر غیر واحد یا من انشاء الله تعالی و دیگر قرآن بسنت نبوت
 بقرآن منسوخ میشود و اولاش در اصول نقد مذکور است و در تحریر موضع از کتاب و سنت این معاملة
 روداده و دیگر در فضائیف امام غزالی روح لایبا احیاء علوم الدین چهار ماده فاسدست ماده فلسفیه
 و ماده کلامیه و ماده فرائض صوفیه و ماده احادیث موضوعه اگر کتاب را ازین چهره پاک نمایند
 صحیفه فائده باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فساد قلیل فرع محقر است انشاء الله تعالی معذرا علماء اسلام
 باصلاح و تجویز این کتاب ازین مواد فاسد و پرده خسته اند و بعد از حدیث و دیگر احادیث وارد شده و در ذم
 سحر و تنزل ساحر عام و مطلق واقع شده نه مقید و نه مختص بنوعی از انواع آن و نه موقوف آنست که حکم
 جمله سحر را علی اختلاف الانواع یکسانست اما اهل علم در آن تفصیلا کرده اند پس احتمال و تعلم سحر
 هر دو حرام است مطلقا گو بعضی انواعش اخف باشد از بعضی در اثم و اثم و دیگر تعلم علم نجوم و کلام
 اصطلاح حرام است بر اهل اسلام اگر چه برای معرفت اوقات معلومه و حساب سور و سورات و دریافت ذات و صفات رب الارض
 و السموات چنانچه ستار ازین آسمان دنیا است و آلا رحمت شیطین و علامات طرق و هر چه غیر این فوائدیم مضای
 و منافع گویند و ثابت نمایند همه البطل باطلاست و دلیل قاطع و برهانی ساحط بران دلالت نمیکند
 سه تیرا و ج فلک چو دانی چیست چون ندانی که در سرای تو کیست و دیگر حدیث بخانی
 آذر علی صومعه معانی بسیار دارد تا آنکه بزمه معنی رسانیده اند الصق بسباق و سیاق حدیث

معنی واحد است یعنی آفرینش در طول قامت بر مقدار شصت گذر شد و مثل دیگر سبب آدم
 که اول طفل سینور باز شاب با شریح و همین را علامت شوکانی مع ترجمه داده و حدیث دیگر میگوید است
 و دیگر معنی حدیث من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة آنست که اگر کسی
 با وجود امام بی بیعت او بپوشد و مردن او همچو مرگ جاهلیت باشد چه ترک بیعت او نوعی از بیعت است و بیعت
 امام حرام و کبیره و هم در آن مفارقت جاهل اهل اسلام است و این یکی از مرجحات جاهلیت باشد
 تا اگر امام وقت مرجع نیست امید است که مصداق این غیر مرئوس و مکتب امام بر است و حسب است
 سمعاً و ترک آن ترک واجب و آنست که در اقطار متباعدة هیچ و اطاعت اهل هر قطر از براس
 امام قطره خرد ثابت و مثل یکی در قطر دیگر سبب نبی معنی مع و دیگر خاندان تنوت و جرات آن از ادویه
 برای رفع طاعون و در باجاء دست زیرا که تنوت از برای نوازل آمده و با اخطم نوازل است و
 حقیقت طاعون در شرع و غیر جن و جزد و عذاب و دعوت نبی است نه فساد آب و هوا و دیگر خفیه را که
 در روچه پخته اند این را جالبی نیست که محل داخل در بیان نیست مگر ثواب و عقاب بران ترتیب
 میشود پس بعضی سلف نیز برین عقیده گذشته اند و اگر باین معنی است که هیچ معصیت او را ضرر نمیکند پس کفر
 صحیح و در سبب قدریست و دیگر جان و مال کافر غیر مستامن در دایره اسلام مصوم است بنا بر بقا
 بر امان اول و بودن در حکم اهل ذمه و در دایره احزاب عصمت آن نیست و دیگر برای دشمنیست
 تحلیف است و در قضا است و همین است معنی قول بعضی اهل علم که تغییر در تقوی محسوب از منتهی میکند
 و احوال باشد و کیفیت که مصالح دیگر است و شریع و دیگر قهر یکی را اوله و تفاسیل است که در مجرای الله
 جز آن مذکور شده و دیگر احادیث در باره کفار و ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بحسن و صواب
 بران بسیار آمده و جمله فادکا اجر بر ابتلا و بر صبری کند و خدا با صابران است و صابران را اجر جویا
 و نه آنکه اگر خاری بچکد خالی از نفع اخروی نیست و شد مردم و بر بلا و صبر خلق بر معجزات رسالت
 فاصبر کما صبر اولو العزم من الومل اللهم و تقنا و دیگر صفت بایستی در نقص با جمل و صعود و سقوط
 و تدریج و تملک و رفع و خفض همراه ذکر خدا ایمان و تواجد بر سماع حدیث حسن و بر شید بر مردم و عیسی

و در آن شنیید از جایاات منوط الی است سجد از برای این کافریست حیف است که بعضی ازین انواع
 و مسجد حرام و مسجد نبی علیه السلام می کنند و احدی تعرض نمی کند و دیگر شفاعت سید الشهدا صلعم
 روز قیامت از برای اهل کبار است اسلام ثابت است با دلایلی متواتره باذن و تقدیر انکارنا
 انکار شرع دین باشد و لکن هیچ کسی نداند که وی باخصوص براینان بسیر و در خور و شفاعت
 گردد و لایستاقون الا لمن ادق فی و ارتضا امیرهم است و اثر شفاعت خط عقوبت و درست
 و رحمت گناهکاران و رفع منزلت است در حق نیکوکاران و شفاعت را موطن باشد و از برای
 جلب او اسباب است اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جلی و اقسام
 بیع در دین و ماندن بیان خوف و رجاست و حجاب ائمه اقرآن و حج اسود و شهداء و علماء و صلحاء
 هم شفاعت یکدیگر کنند مگر همان اذن و حال اذن معلوم نیست ع تا بیا را که خواهد و پیش کشید
 و دیگر خلق انحال حسن و قبح و غیر و شرمه با بلع الی است اختیار عباد در اذن و دخل نیست و
 عقل کلیل است و در ریافت آن و صفات خدا بر ظاهر خود است و تا در این آن صرف بیچرب و انکار
 صفات تعطیل تعطل عاید عدم است و محمول عاید عدم است صاحب تجسیم است و مشرف بر ظاهر صاحب
 قلب سلیم است و هذا الحق لیس به خفاء و ندعی من بذیات الطریق و دیگر در صبر و حلم
 باعتبار نسبت عموم و خصوص من وجه است و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و این هر دو
 صفت معدود است و خصائل غیر و شمائل فاضله و بر آن ترتیب اجر غیر منون و محبوبیت خدا است
 و صبر و جزا و اجر و ثواب اعظم است از حلم و دیگر اوله استخوان در رشتنجا مطلق است نه مقبیل بفرج
 اعلی و اسفل پس شامل هر دو باشد و دلیل بر تخصیصش باسفل معلوم نیست گو بجز در توطئه آب
 و فرج اهل کانی باش و دیگر بیان حدیث نهی از شفاعت از سید باب و عصب و حدیث انما حرم
 من المیتة کما حرم قاتلها قاتل نیست چه ثانی عام است و اول خاص و احاق غیر مینه بمیتة چیز نیست
 و نه دلیل بر نجاست مینه جز آنکه موجود پس اکل و بیع مینه حرام است بدون فرق میان جمیع اجزا
 اگر آب و عصب که مخصوص است ازین عام و دیگر خوب و غلات که نزد دوس در آن بول و روغن

این قدر طراپس است که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست
بستانی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه است بلفظ مسلم
و در سوانیه از بخاری آورده شد که گفت و این زمین زدن و در نماز یا پیش روی و هر دو گفت
یا مسح نمود و در لفظ آمد تیمم و وضو است یکبار برای روی و یکبار براس هر دو دست
تا مسح و این حدیث موقوف است بر این عمر پس اینج هم آن اول است و فرمود خاک و
مسلمان است اگر آب تازه سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا بترسد و ستن آب
از دست و سرگرد و وقت نماز آمد آب همراه داشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزار در نماز پیر
آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکبار وضو کردند و نماز گزار در دیگر اعاده نکرد چون ماه یا چنانست
گفتند غیر صید را فرمودا حبس السنة و اجزا ثلاثا و دیگر را گفت لا اله الا الله
صورت و این ناظر است در اولویت فعل اول حسنه را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب
گردد و غسل از مرگ بترسد بترسد تیمم کند و این موقوف است بر این عباس و مرفوعا هم
تکلمه لغوی را از تشکستن یکبار زدن و بند و ستام کر که سر بر جبار کند اما شدت سختی و است
و سیکه را که سرش مخرج بود از سنگ این بود و ترا این قدر بترسد که تیمم کنی و بر ختم پاره از جگر
بر بند و بر آن مسح کنی و سالر جسد را بشوئی این عباس گفته مذمت آنست که از تیمم خیریک
نماز بیشتر نگذارد و نماز دیگر را تیمم بیا کند لکن بسندش سخت ناتوان است و صحیح آنست که حکم
تیمم حکم وضو است و هر امر پس از یک تیمم چند نماز سه توان کرد

باب در بیان حیض

فاطر و خدای جمیع استخوان می آورد و از او فرمود که خون حیض سیاه باشد و زمان آنرا
می شناسند چون حیض آید از نماز با زمان چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه وضو کن
و نماز گزار سیئه استخوانه مانع نماز نیست و آسمان و خیر بخیر را گفت که در مرکز نشیند

مسافران در رفتن و سکن ساختن با کشف عورات و کثرت صیحات و شتم و دیگر صیایین و تلوت سحر
 با زبان و آواز و سخن این مردم منوح است و اتفاقاً این تمام مردم خواه مسافر باشند یا مقیم و زبان ناهنجار
 بلکه تیز و بسیار صلی الموم در کثرت این امور را در باب این امور و بسیار فاضله چه رسد و دیگر صیای را
 طهارت حایه واجب است نه شرط صحت نماز همچنین طهارت مکان و ادله و درین باب
 همین افاده و وجوب می فرماید جزم بشرطیت اما فقهاء درین باب مساحت کردند و آنچه بنی است
 گفت بدان جزم نمودند و دیگر هر که نماز در حایه یا در حایه خصب کرده نمازش صحیح است اگر چه
 آن خصب بروی باقیست چه دلیل بر نفی صحتش در شرع نیامده و لا سبیل الی مالا حلال علیه
 و دیگر نماز در مقبره یا بسوی مقبره منوح است بدالت احادیث صحیحی بدون فرق میان مقبره بنوش و غیر
 آن و میان آنکه در آنجا دفن گشته اند یا نه و آن مقبره مسجد است یا در خانه و فقهیه اسم مسجد بر آن
 رافع اسم مقبره از وی نیست چه اسرار آتایی و در تحویل احکام اسلام نباشد مثلاً بار اگر شقیه
 یا منفعت نامند و یا ده را اگر کریم و لطف خوانند هرگز محلال نیست و در نماز یا نماز هر چه واجب بخوب
 حدیثی که در دیگرین برین نزدیکی است ثابت است بقول نبول شایع علیه السلام لا اختلاف و در
 مواضع و دیگر اختلاف کرده اند و حق ثبوت اوست بکار صد خبر و اثر نیست دلیل بر منع یا نسخ
 یا ضعف آن بدست مخالف و دیگر هر دو اختلاف در نماز هر دو ثابت است بعضی اول را ترجیح داده اند
 و بعضی ثانی را و راجح آنست که احیاناً چنین کنند و احیاناً چنان و جمود بر صورت واحد موجب
 ابطال دلیل دیگر است بلا دلیل و دیگر موقوف در پس مام جز سوره فاتحه قرآن دیگر بخانه قرآن و حدیث
 دلیل است بر آن فاستحقوا له و انصوا و اذا قرءوا فاستمعوا و لا تفعلوا الا بقا تحة الکتاب و توفیق
 و تطویل در قرائت نماز کسب مآثور از فعل نبوی است صلوات الله علیه و تطویل در قرائت نماز کسب مآثور
 و ائمه و صحف چه سبب تقدم و تاخیر در تزلزل نیست که قرائت سوره تاخیر در رکعت اول و تقدم در
 رکعت آخر جایز نباشد بلکه ثبوت این قسم قرائت حدیث صحیح و فعل آن در عهد نبوت بایسب صحیح بوده و
 مخالف و درین مسأله از مراد اهل علم و شوق نیست و دیگر هر که نماز در بنشیند در خانه گزارد یا در مسجد آمد

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافذ است بحکم شارع علیه السلام فانها لکنها خلة اگر چه
 احتمال مرجوح دارد که تغییر راجع بسوی نماز خاصه بود و دیگر حدیث من کان له امام فقرأه الله
 له فقرأه تخفیف است بنا بر تقدیر امام ابوحنیفه رحم و حسن بن عمار با سند آن را تخطی گفته و هاضمها
 یعنی فی الحدیث و بر فرض شهرت هم معارض حدیث تراشید فاقه خلف الامام نیست که این عام است و
 آن خاص و بنا بر عام بر خاص ضابطه مقبول و معمول است و یکچونانچه خبر است نماز در پیش امام
 نزد قرائت اولایاس نیست و بی یقین از قرائت خلف امام متداول آن نیست چه مراد بران قرائت
 قرآن است پس پس و رفع یدین در سجده ثابت شده و دیگر مجرد سجود بران نماز یک عبادت مستقل
 و بران احوال کثیر مرتب و انحصار این دعوی در کتب سنت معروف است و بعضی آن بر سجود کافر نماز
 یا بر نفس نماز مجاز است و لابد است دران از علاقه و قرینه و دلیل و آری سجده بی نماز سجده کلام است
 و دیگر سجده شکسته مثلاً اکثرت سجود و تقرب است بسوی میوه و دوزخ است در آنجا است دعا نزد خدا
 امام شوکانی در آخر عمر سجده بسیار طویل می کرد است و دران گفته حد بر اها ملک که مضمی
 همی هائی مجنون لقلیل و دیگر صلوته بر آنحضرت صلوات در نماز و زود فقها و آیه است و در غیر نماز
 غیر واجب و لکن دلالت اوله بر وجوب واضح نیست و اوله بر وجوب صلوته بر سامع ذکر شریف جناب است
 صلوات سفید شریعت است و است در هر حالت از نماز و غیر آن و چون صلوته شمله و از کار است حدیث
 ان فی الصلوة شعلا مراضا و نباشد و دلیل منحصص صلی از عبادت نیامده و دیگر صلوته ماثوره که
 اهل علم بران اتفاق کرده اند همان است که در احادیث تعلیم مطلقاً و نفیاً بنابر بطریق صحیح ثابت
 گشته و هر چه از ان اصح است حق است بایشان بر غیر خود و صیغه و در و در نماز می خوانند اصح
 صبیح است و یکمرتبه میان دو نماز بغیر عذر جائز نیست بلکه حرام است نزد جمهور و در احوال و اوله بران
 آن همه مجروح است و دلیل روشن بران موجودیت آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان پسین واجب
 و عدم اتیان بران مجز و ترو و در رکعت صبیح ثابت شده و دیگر رفع الیدین در دعا بعد از رکعت و چنانچه
 مذهب ساجدی کنند با مخصوص از دنده لکن عبادت اوله بی شبهه قاضی است بجز از آن چه رفع یکبار از

آداب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رفع نبی فرمود بهین یک انگشت اشارت میکرد
 و دعای نمود و دعا بعد از مکتوبات هم وارد شده پس آنجا که وجود دعاست منع رفع پیرین را ^{لایله}
 نیست جز عدم نقل و عدم نقل نقل عدم نیست و نیز فقدان مخصصات عمل بر عیومات تعین است
 نزو اهل اصول و دیگر حدیث ذوالبیدین در باره کلام در نماز و سجده سهوی معمول بدست دلیل
 بر آنکه کلام سهی و جابل بلکه باطل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز است و نه در کلام
 عام بسوی ضلالت و فرستادن و دیگر سجده سهو در نماز بر هر زیادت و نقصان بود و روی تفرع شیخ
 ابی عروه باشد پس هر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواهد و جب باشد یا سئلون یا سئو
 اعم نقصان بزرگ آن صادق است و هر چه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست پیرین را
 تسبیح سهو باشد و دیگر است فاسق در نماز جاهل است اگر چه در پس غیر فاسق فضل باشد چه بدست
 و فسق صاحب خود را بعد کفر رسانیده است از گزاردن نماز در پس و خود چون در سجده و التماس است
 و اگر موجب بطلان بودی لابد شایع بران تنبیه میفرمود و ادلیس فلیس و دیگر حدیث در این
 رکعت من الصلوة مع کلام فقدان ادراك الصلوة دلیل است بر آنکه هر که رکعتی از نماز دریافت
 که در آن ام القرآن خوانده است وی مدرک رکعت نشاء چه تمام رکعت همان است که با فاتحه باشد
 و مسئله نزد فقها از مضائق انعام و ذائق اقامت است و هر طرف جمعی از سلف و خلف شتافیت چنان
 حق از هر یک است و آن بهین عدم است و دست بر کوع با امام نزد فوت فاتحه شوقانی روح اولی
 بود بقول فقها بعد از اهل شد بجانب قول بعدم اعتداد و هفت رساله درین باب رقم زد و دیگر تفریق
 جماعت در سجده واحد درست نیست و اگر این افراد جمیع رجال قیام جماعت کبری است خود باشند
 بکنایه از علم جمیع باشد و هر چهار مسئله در سجده حرام بدست شنیعه است شاه عبدالعزیز دهلوی هم بران
 تفسیر خود تفرقه فرموده و حد از دست کند بر کسی که این تفرقه را تألیف بخشد و این فرق را التیام دهد
 و دیگر صلوة چیت نزد و در آن سبب پیش از نشستن واجب است با دله صحیح گور و زجبه در حالت
 خطبه امام باشد و توفی از سبب اوقات که است نماز و دخول سبب بنا بر توفیق بیان این احادیث

مسک استحسن است تا عمل بهر دو دلیل است بهم و با جهال کدام جهت صورت دهند و دیگر نماز جمعه شل
نمازهای پنجگانه فرض عین است و خطبه که روز جمعه سنون است نه شرط صحت نماز و این همه قیود و شروط
که فقها از برای این نماز آورده اند از شکهای کلان خود را ترسانیده بهمانشور و قول بهجور است
هرگز دلیل صحیح از اول کتاب و سنت بران دلالت ندارد بلکه اگر از ان از شریعت حقه اسلام
استشمام نمیتوان کرد و بهر سبب هم منعقد میشود و دیگر نمازها و شروط و خطبه جمعه سنت است و واجب
و اد است بر فضل افاده و جوبیش نمی کند غایت آنکه سنت منکره باشد و دیگر تقدیر سائنست از برای
سفر در شرع نیامده هر چه در لغت و عرف مصداق سفر است و آنقدر سائنست و سیرت نماز بقصر
می بایگزارد و کم باشد یا زیاده و این قصر عینیت است نه خصصت و ظاهر اوله عدم فرق سنت بیان
سفر طاعت و سفر خصیت و دیگر در تقدیر است اقامت در سفر که در آن قصر نماز است اقوال است
و سن بعد از مختلف آمده راجع آنست که اگر نیست اقامت چهار روز کنند نماز را تمام بگویند و با ترو
تا بست شب قصر نماید و دیگر سفر تا توانا تمام بنشینند زیرا که خالی از و خط نیست سبب خلاف با
اول و جوب قصر بدون دلیل دال بران دیگر مخالفت امام که منعی است و اگر نگیرد درین پنجشنبه
افتد باید که در دو رکعت اخیر مقتدی شود در دو رکعت نخستین و دیگر جمع بیان دو نماز در
مزدلفه با و گنجینه ثابت شده و همچنین جمع تاخیر در سفر با ویت همچنین و غیر ثابت است و جمع تقدیم
با و حسنه در احوالی همچنین ثبوت پیوسته و کذا لک جمع از برای مسطر و در جمع بغیر مسطر و در اول
را سخن است و حق عدم جواز است و دیگر حدیث عدم نماز بر جنازه مدیون منسوخ است بقیل نماز
بروی نزد فتوح را حضرت صلوات و دیگر تشویج جنازه بتلیل بر سبیل ساد و به در زن نبوت و در سیر
قرن شیر ملکه در عصا بعد این قرون و ایام سلف صالح بر حسب رسوم و بعضی با و معلوم نیست مگر
علامه شوقانی سج در فتح ربانی گفته که در آن حرمی نیست بنا بر آنکه ذکر کنند و ب است در هر حال بران
فرق میان شخص و شخص و وزن و وزن و مکان و مکان و مجر در رفع نبوت بدان موجب که امتش
نیست اگر چه خلاف اولی است انتی و لکن اولی نزد فقیر قصر است بر سر و دیگر اختلاف کرده اند و

ذکر میبرد و است یا همین اخفای باید و هر طریقی رفت و رفتی گفته و حق آنست که هر جا که در شرح
 ذکر میبرد آمده آنجا هر کند و هر جا که بسبب آمده آنجا اسرار نماید و بدین لفظ میحصل التوفیق بین الأدلة
 و انحراف من المضائق المضلة و صاحب اولی است بزرگوار و واضح دیگر بلکه بنامی مساجد و از برای
 همین انحراف است و من الظلم من منع مساجد الله ان یلک کرمها اسماء و سعی فی غریبها و دیگر درین
 کتب حدیث و در مساجد علی رؤس الاشهاد با وجود آتش بر احادیث صفات جبار است مجرب و این
 و هم که عاقل متعین آن احادیث صفات مذکوره را بنا بر امار بر نظام هر حل بر تشبیحات خواهند نمود
 دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درس نمی تواند شد بلکه ثبوت آن بفعل نبوت است و هاذا بعد الحق
 الا الضلال و دیگر انتقال ببوله رسالت صلیم بعثت است و حکم جهت معلوم و احتیاجش از بعض
 اهل علم که بلا تئید تا بیچ و باده باشد و حال از منکرات بود بدست دیگر سلف ازین جنس بیچ و باده
 گذشته اند و ابتلا و خلف بدان موجب نزول من و شجر بر اسلام گردیده صفات ثابته جناب نبوت
 و ذکر حالات حضرت رسالت صلیم که در کتب معتبره حدیث و آیات کتاب مضبوط و آراء است
 از برای درس و تدریس و تعلیم و تبلیغ است حاضر و آتی چو کسی اراد که شان رفیعش محتاج به مثل این تحفه
 مستحق و اعتقاد است نهجه باشد هر که راست فعال بتسلیم تسلیم است وی هزار درجه بزرگوار
 بعثت شرف دارد و تا پنج صد سال از هجرت احدی از سلف و خلف صالح این بزم برانی شایسته
 سبب پیش خلف تا خلف بزم برخاستند و اثبات این بزم با فعال او و تعلقه پر افتند و تضلیل و
 تبذیر یکدیگر را خطرات شیطان مقتدا آمد و انتهای الاصرالی ها قوی و لغوی و الله من سبب الله
 و دیگر اعتقاد لغو و خسر بقدر و الیاس آن و افر و حقن چراغ بران و طوایف نمودن بدان و عبود بران
 بسوی آن همه شرک و معصیت کبری است و بر بعضی ازین چیزها لعنت آمده و ذکر کفر معتقد سود
 زیان درین احبار و اسوات خود شک نیست احادیث الله منه س تا چند که از چوب و گران
 سنگ تراشی بگذارد خدا ای که بعد رنگ تراشی و دیگر نفع آنست که نام خدا بر زبان نهند
 و چون جانور و ان سازند پس و دیگر هر مسلم بر هر مذهب که باشد و در هر کرام بدعت که بینند چون نام خدا

بر روی برده شد حلال است گو در وقوع تسبیح از مسلم و عجم وقوع آن نزد ذبح التماس بود
 عاکشه را نزد این التماس امر با عاده تسبیح و اکل ذبیحه فرموده پس تسبیح فرض است بر
 ذبح نزد ذبح و عاده آن نزد اکل بر سر و در اقل تسبیح گفتن بسم الله است و بر تحریم ذبیحه
 کافر که از نماز دوم و ذکر اسم الله کرده دلیل نیست اگر این ذبح و سکه از برای غیر الله است
 پس شبهه حرام باشد اگر چه از مسلم چنانچه در همین اشترط استقبال در ذبح بجهت دلیل است
 و دیگر علت زکوة بر فقیر است و غنی را در آن حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل
 یا پنجاه درهم یا شش آن باشند و نزد بعضی آنکه کاسب است گو یک و هشتاد و دو
 نزد بعضی آنکه داجد غذا و شاست و راجع قول ثانی است پس صدقه گرفتن بر مالک
 پنجاه درهم یا قیمت آن حرام است و اگر یک و هشتاد و دو یا پنجاه درهم بجا داند صدقه روا باشد خواه از
 بیت المال بدست آید یا از کدلم برادر سلمان و دیگر اموال منصوصه باقی است بر مالک اهل او با نسا
 و نه کنند اگر مسلم اند و هر یک حق خود شناخته است تا در نزد خط بقدر مالک صحیح خود بگیرد و اگر کاتبین
 نیست و قریه معلوم است بمشغولی آن قریه یا عالم آخا بدین تا در مصالح مسلمین از دنیا و دین صرفت
 نماید و اگر جمل کلی است مال خداست در بیت المال دهند و امام مسلمین یا هر که بجای اوست آزاد
 مخارج ایشان صرفت سازد اگر مخارج نباشند در مصالح غرض بدل نماید و اگر در آن اموال مال زکوة
 آزاد و صرفت زکوة خرج کند و دیگر تحریم زکوة بر اهل محصل از قطعیات شریعت است و مخالف این
 حکم آنچه صحیح مشکک باشد نیارده و تعلیل بعد حصول خمس علیل دلیلی است و عاصیه و فاسق
 بودن غنی محال مصرف زکوة از وی نیست بهر حال بدین دولت نمانند و هر که زکوة بر وی حرام است او را
 احتمال آن بنا بر عقوبت عصیان منکر و نیست نه آنکه صرف زکوة منکر از اهل معاصی بصارت
 شریعه واجب است و اخذ آن ظلم است منتهی است و دیگر با شمی بهاشمی زکوة نداده و هر که تجویرش
 کرده تنسک در غرور و احتیاج نیارده و مجر و احوال علماء و را ثبات جوازش نزد تنقید دلیل و تارک
 قال قیل بجوی نمی ارزد و احادیث وارده در عدم حلت زکوة بر آل محمد مسلم شامل ما نحن فیست

غیر خدا بدان متبذره شده چهارم آنکه حرم صبر است و صابران را اجور حساب و بهر چه آنکه غیر از این
 عبادت اصلا اطلاع دست بهم نمیدرست ششم آنکه روی ریاست و دیگر احادیث وارد و
 حسب مقتضای سنت اللهم لک رجب از شهر حرم است و آمده که هم اشهر الحرم و کان این شهر
 نیز ضعیف است و دیگر شک نیست که اجور طاعت با شققت بزرگتر از اجور طاعتی است که در آن تکلیف
 نیست یا کمتر است خصوص کتاب و سنت و قول جاهل است تقاضای این دعای کند و دیگر چه چیز
 از اینست قریب در احادیث آمده لکن بعد از تا بدین حد خود و آنچه از طرف اجنبی پس بلا دلیل است
 و هر چه بران از مسلمات اجرت و جز آن تنفیج نموده اند و بعد از آن قیل است و دیگرین منقولند و
 ذکر کرده اند که بر هیچ سکه از اینها اثری از علم نیست و امتیاض حجت بقول احدی از ائمه است که
 باشد معلوم و وقت نزاع و از نفقه و مانند آن ثابت و در خصوص نسخ بر ضرر و عدم نفقه اول آمده
 و در ترمذی و دیگر روایات و ترمذی اول می تواند شد بنا بر طلاق نکاح بفسخ و منقود و دیگرین را
 میسر و که اگر شوی کابین او نمیدارد از وی منتعز گردد و با وی میاشتر نشود چه این بر شریعت اوست
 و احتمال فرجه بر همین صدق بوده است و ما یلزم الی فاء به ما استعملتموه الف و ج و ما که را سیر
 که کابین زن از مال شوهر گرفته پس او خواهد قبول کند یا اگر نشاید چه این دین اہم دیون است
 همچنین اگر شوی فقیر است زن می تواند که از وی منتعز شود تا آنکه کتاب نموده مهرش برست و
 و عرف مردم و مصلحتی و دلیل سنت اعراف و خالفه مناسبت شرح بر احدی حجت نیست و دیگرین را
 یا نسخ بودن خلع اختلاف است هر طرف گوییم ما شاک کرده تا آنکه علامه شوکانی رخ نیز هر دو
 شناسانند و گاهی نسخ را و گاهی طلاق را نسخ داده و این اول دلیل است بر صحت علم و عبور و
 یعنی اگر نسخ و لکن نسخ بودن آن در طلاق فی اکمل و همان وارد و از ترمذی بخارج نیز بعضی را
 و در بعضی ایجابی و ثانی اهل سنت و جمیع از برای ارشاد و در ترمذی و جویست و دیگر در تقدیر
 نفقه و واجبه از زمان بر شوهر آن اختلاف کرده اند و بهر دو کم و بیش آن را پیورده و حق آنست که تعدیه
 درین باب نیامده و آنچه آمده است همین کفایت است بقدر حروف و عرف هر و ارج است پس تقدیر

مقدرت خود و کفایت وی از اقاوت عام بر اساتش کند و تصدقات و ادا و فکاه و تواب و شل آن چهر
برگ تنبول و طیب و شانه و کله و مانند آن مراعات نماید و این مختلف است باختلاف اشخاص و عادات
و احوال و ازان و اکثنه و عسر و یسر و زحمت و تنگد و جیب و تنفق از برای استغنی النفعه هانقدر است که کاش
باشد و را بهر و تانگه زیست و چون مال از غیر بر اشادات بر لیل و کافه و قاله صفها اموال که در
زمان بود شنیدن کمتر اند و گولان بسیار و خود عقل بر اشادات ایشان بی حقیقت و دل رجال باشد اسیفها
اینان چهرسد و دیگر حدیث کیف و قد قیل دلیل است بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور به ضعیفه
اوست و شهادت یک زن کافی است تا بهر چه چهرسد مردم درین باب غفلت و مسامحت را
کار بسته اند و بنا بر عدم مبالغت بدان و در محرمات شرعیه افتاده و دیگر زنان در عهد نبوت تسهلات
و تسقعات و تملقات بیرون خانهای بر آمدند و بساجد نمازی کردند و مرا و بعدم ابد از نیست که در
قرآن شریف واقع شده مواضع نیست و دلیل بر تعیین جائز و ناجائز از ان قائم نیست و
حجاب خاص در باره ازواج مطهرات آمده و در حق زنان است و تحفه فضل و تشبیه و رجوع الی ذراع
آخر عهد رسالت واقع شده و قبل از نزول حجاب و نظر با جنسیت بدون شهوت حرام نیست و نزد
لبعض صحابه و اضع زمینت نزد ایشان روی زن و هر دو کف دست اوست و رجوع قبل و دبر و دلیل بر
عدم هر از نظر بعضو دیگر وارد شده آری امر بغض بصر از یکدیگر آمده است و نظر بسوی مخطوبه ثابت
شده و بر نظر طلیب و حاکم و شاهر و لاتی و در اوله نیست هنر نیست که زنان را حکم کنند امر وضع جات
را از وی بپایند و دیگر امر بوضع جات که در بستان یا ذراع و نحو آن برسد ثابت است و حدیث
و شال هر جائه باشد و تخط و برود هر آفت سکا و دل است بر عزم جات و خلعت در آفتی است که از طرف
آوی باشد شل سرقه و فساد ذراع و نحو آن همچنین جائز نیست اخذ و کوه بر زمین غیر مزرع و
مکن الزراع باشد و بکذا بیع و فوا و بیع و رجاء و هر دو را حدیث است که در جای خود ذکر یافته فراجم و تامل
منه ما کما جاد و لم یجز و دیگر بیع اجناس مختلفه چنانکه اوهند بکند بکند طلیک و است بدست باشد و در
اجناس تنقد ذکر شش چیز آمده پس را با مخصر باشد و در همان جناس سخته که در رویم و گندم و جو و

خرام و نمک است و قیاس دیگر است یا بر آن بی دلیل و با حق روایت خرمیان مجرد قال قریب
 و دیگر هیچ وقت نزد من حاجت جانم است بشرطیکه در کار وقت آید و همچنین نقل او از کسانست که
 بنا بر تقاریب اصلاح و دیگر تسویه اراد در همه و آیه است نه منسوب و او از پیغمبران ولایت دارند
 و خلافت در آن خلافت است یا رسول خدا صلوات الله علیه بعضی ترک بعضی جو و ستم است و دیگر
 در عفران و جوزهندی و انیون و خوان لاجت است بسکات اگر قول قائل بسکات این چیزها و حال
 از احوال بصحت رسد اگر سکر نیست بلکه مقرر است نیز حرام بود آری نزد فقهایین هر دو وصف
 از برای تحریم نیست و همچنین برگ قات که جایز است بجای برگ تنبول در هندوستان می فرمایند
 خوردنش رواست تقییری و سگری در آن تحقق نشده و اگر ثابت شود فاحش حکم حکم و دیگرش در
 بازار بدولت اداری که سائر شرگاه بود بی شبهه حرام است و انکارش بر هر مسلمان واجب گردان
 این کار بسیار می کنند خذ و اذین که امر است بلباس و در تن عورت مبالغه آمده تا آنکه تنها هم بپوش
 نشیند الله الحق آن یسعی هنده و دیگر در نمی از خلق تمام را پس و بیلی نیامده اگر چه خلافت ستم
 و از بسیار ابراج است و جز نمک و قلع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر است
 شرف نموده و اگر بدان شمر اس است نه شرفش اگر چه در کفر و بیدار است و حدیث دارد در
 خلق را س صغیف است و دیگر اگر ارام خوبه که در دلیل صریح نیامده احادیث نمی استنباط از اطلع
 سخنان اشارت می کنند بسوی تحفظ از امانت غله و حدیث اکمل الخیر لا اصل له است و گاه است
 حرمت اطلع از حدیث لعن اصحابی می کنند اگر چه فواحله می دهد و در دوزخی از ترک تقیه بر است
 شیطان تعلیل است از برای تشریف و اگر ارام تقیه ساقط از دست انسان و دیگر ترخی در مجالس ابرار
 اهل عقل جانم است بریل فاضل فیقسم الله که در اقامت پس بنا بر محبت و سرور ثابت چنانکه
 با فاطمه علیها السلام میکرد و اما بنا بر محبت و تعظیم پس نمودم احادیث عدم جزا است و بعضی اهل علم آن را
 و اصل آداب حسن ساختن اما شو کافی رسد الله تعالی از قیام برای محبت تعظیم مطلقا منع نموده و در حق
 الشارعه تعالی و دیگر بوسیدن دست و پا و تن و میان هر دو چشم بر وجه وارده در احادیث جاکت

و قیاس بر آن خوب نیست بلکه خوف آنست که در رجعت افتد و دیگر در اعراف متعارفند و گفته
در اعراف و خنان قدوم آنجا از سفر حج و غیره و اجتماع اهل بیت در سجده یا مسکن قول فصل
آنست که اگر این اجتماعات خالی از مشکلات شرعیست جائز و اگر مشتمل است بر آن ناجائز مثل
تغنی با صوت یا بفرامیر و حضور با ده وادارت آن و در هر چه اشتباه رود و استیذان واجب
و دیگر تصویر جاندار کشیدن تحت علامت بهر چه که باشد و آنچه کثیره طیبه در آن یا تخریش دارد
شده و بی از تصویر کشی مختص است بچهرات و حکم تصویر احواء اوست اگر چه صورت پیر یا صلیب یا دیگر
انبیاء و چهران باشد و قرام عائشه دلیل بر تصویر نیست بلکه تصویر بر صورت حرام است بهر حال و هر که
از آن فرار کند و بی که با آنکار برینگر کرد و باستهانت وی پروخت و دیگر آنکه گفته اند که تحریم
سباع باجماع است این قول صحیح نیست بلکه دلیل بر حرمت آن قائلیم است و اخبار و آثار بسیار
در وجو از آن وارد شده و در حرمت معازت و آلات لهو و لعب خود بخوبی نیست معذرتی نیست
که اوقات خود صرف این کاری کند و ندانکاری کند خصوصاً درین زمین سیئات سباع سلفند
مشتمل بر بیایات ذکر حرب و ضرب و بیع صفات جود و کرم و شجاعت و ضیافت بود و تشبیب
بذکر و یار و سواضع و وصف انواع نعم می کردن و قصائد سبعیه و حلقه و نحو آن غالباً همین حالت است
و امر و در کشتن بر ذکر قدود و خدود و دلال و جمال و جود وصال و ضم و شرف بلکه تشنگ و
کشف و معاقبت عفار و خلق عذار و وقار باشد فاین هلاک من ذاک و دیگر پوشیدن جامه
سرخ بخت مردان را حرام نیست حله حرمان از همین جنس بوده و خط خطی آنکه این تمیم روح گمان برده بلکه
همچون بر رجال محرم نیست خام باشد یا بخت و زنان را بهر ملوین درست است و استعمال
خود از فعل نهوت ثابت شده آری هر سرخی که از عصبه باشد حرام است بر مردان و دیگر هر حلیه که بکار
رساند خواه آن را در بیج و شراب باشد یا در شیر آن حرام است مگر حلیه که شرع بر آن وارد شده
مثل ضرب بنگال غرض که حلیه مقصود است بر آورد و قیاس بر آن جائز نیست تسامحت مردم
میل کار آنجا رسانیده که نمیشد شریعت در رفقه رای حیل گردیده و بعضی با الله من جمیع ماکده الله

و دیگر بتندی حرام نیست چه ز را ز را در برابر جرت ابلان است نه بر عین نقد و احتیال در جوازش
 غیر ضرورت و خصوصاً درین عموم بلوی و کراست هندوی همین جهت است که منفعتی باین قرض نمی کشد
 یعنی اینی از خطر راه و دزدان و شتر اطایین منفعت شبهه ریاست پس چرا شرط بکند و دیگر را خواهد شد
 یا خفی محاربه است با خدا و رسول و تحریم ربای فضل از او می سد رائج باشد و هیچ علیه بنفست
 ریاست بلکه اعمال است بر عمل او و دیگر چه دران و رتبه را ضررست حیل باشد یا تعلیق یا وصیت
 یا وقف باطل است شرعاً با دلالت خاص و عام و نسبت وصیت را برای وارث بعد از زول و انقض
 شریعه و در مسئله حول و قول است شوکانی روح بسوی هر دو رفته لکن آخر میل بجانب ثبوت
 حول نموده و دیگر چهار را شرط است اگر دست بهم داد جهاد دست در زنته باشد و جهاد فرض کفایت
 بر اهل اسلام و بعد از اذن مادر و پدر باشد با اخلاص نیت در اعلا کلمه خدا و از کشتن زنان و
 کودکان و شیخ فاسق و اشغال ایشان نمی آمده و پیش از جهاد دعوت بسوی یکپارگی از خصمال
 لازم است و آن قبول اسلام است یا جزیه یا سیف و دیگر رضاعی که اقتضای تحریم می کند هیچ وجهی
 نه کمتر از آن و مدت رضاع دو سال است پس بس و در ثبوت آن سخن زنی واحد پس می کند کیف
 و قد قیل و دیگر آیات دارد و در زیادت و نقصان عمرستراض یکدیگر نیست هر یک را محل جبهه
 و از اسباب درازی عمرست صله رحم و تضاد و گونه باشد معلن و غیرم و دیگر اتصاف بایران
 در حالت تلبس بشرک ثابت است لقوله تعالی و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهی مشرکین و این
 دلیل است بر اتیان شرک با ایمان و شرک کبر کبار است و غیر منفور پس در اهل شرک می توان گفت که
 ما یؤمن اکثرهم بالله هو الخلق الراض الا وهی مشرک بالله بما یعبده من الاصنام و غیرها
 مایل تفسیر را در آیه مذکوره و داده تاویل است اینکه نوشته ایم ارج اقول است و الله اعلم و دیگر سفت طبقه
 بودن زمین مسلم است بنص کتاب و سنت و آنکه در هر طبقه ازین طبقات اوادم و آدم از مثل این طبقه
 ظاهر پس جزا شراب عباس که متروک است میان حجت و ضعف سناد و متن و بیکی دیگر بران موجود
 نیست و اثر صوابه در اثبات پو اعیان اثره ندارد تا آنکه مرفوعی صحیح یاید و رفع اشتباه فرمایند عرض

در اثبات این مسائل از باب علم لا یفنی و جل لا یضر باشد و دیگر حلال بودن است و حرام تین و میان هر دو
 شبهات است و در تعیین مراد شبهات اقوال اهل علم مختلف آمده و حسن بیان درین باب
 تقریر است که در دلیل الطالب مرقوم است مقام تنبیح ذکر آن نیست فراجع و دیگر است و حرام است
 را حدیث نفس منقوض است ما دام که از زبان نبر آورده و بموجب آن کار نکرده است هر حدیث که باشد
 و خواهست منقوض شود و نفس باز و بگذرد و خواه کوتا بود یا دراز و خواه در زمان یا شب تاب رود و خواه در
 آن نفس سیرج باشد یا بترقی غرض که این همه احادیث باقسامها و اختلاف انواعها معقوض است و
 تفصیلی که درین باب کرده اند دلیل مساعدت آن نمی کند و دیگر بنا را اسلام بر پنج چیز نهاده یعنی هر یک
 از اینها ستون دین است و تا همه با فراهم نیاید اسلام تمام است پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزئ
 بدون استكمال در صورت واجب شرعی لازم است و هر که کرد و ناقض کرد وی گویا آن را نکند و اگر حاجت
 از وجوب اتیانش بران حجب دنی داند که آنوقتش لازم است امید است که معذرت و رتبه تارک
 نماز و عبادت و صله بقصمان ارکان و نحو آن در تحقیق کافر و غیر آنی بیاورد بهر دست و اندام و دیگر تفسیر
 نمیشود از برای آیات و احادیث صفات پنجم
 سباب و ابهام و کشف ساق روز خشر و قول جنم هل من هن دین و نحو آن بهر حقیقت است محال است
 سلف درین باب جاده ایمان بیاورد و رد بالقول یعنی سپرده اند و خلف تبع ایشان در فائز تا دلیل کشاده
 حق همانست که سلف بران گذشته اند و دلیل بر وجوب تاویل نیامده و اگر نیک به گمانی دیدایی که تاویل
 نوعی از کمذیب است هر که را تنزیه باری تعالی آخوسته جان این صفات را با مظاهر سانه تشبیه کار
 سفاهت است و تعطیل جزء اهل رای و اقرار با بیان و ادراک آن بر صورت مروی و آورده سلیقه اهل بیان است
 و همه صفات را درین باب حکم واحد است دیگر مسلمانان که درین دیار سکونت دارند و در آن هستند و
 کفار متعرض جان و مال آنها نیستند حکم ستان دارند آنها را اگر فتن مال شان بی رضای شان
 بنصب یا سرقه یا مانند آن جائز نیست که تسلیم خود رست چون آنها متعرض جان و مال نمیشوند
 فتن احق بکارم الا اخلاق عنهم لکن دیگر مسلمانان که از دیار تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بی عقد امان آمده مال شان بقصب یا سرقه بر نه آنها را گرفتن مضائقه ندارد جائز است از اینجا بایستی
 که اگر مسلمانی بطریق قرض از کافری چیزی بگیرد بروی ادای قرض واجب است تا بعد از لازم نیاید
 و اگر قصد ادای قرض دارد لکن او را میسر نشد و مردمعد و رست آتش نشود این حیل از برای گرفتن
 قرض سودی از کفار این دیاری تواند شد لکن از کتاب آن از تقوی بعید است و الله اعلم ^{بگفته}
 لفظ مفرد جلا نه چنانکه بعض فقرای کندی سنت صحیح میان وارد گشته بلکه نقل عقل دال است برخلاف
 آن بنا بر عدم افاد و کلام و دلالتی بر وجهی بایک بناب نبوت صلوات علیهم است فرموده و بصیغه نشاء
 که نشانیش داده و آن کلمه طیبه لا اله الا الله است و آمده که این کلمه افضل کلمات است بعد از تفران پس
 سنت گذشتن دست بدعت زدن یعنی چه و چون الله گفته که تا تو نیست بود و حق حق
 بخوان سرودن چه قسم جائز می تواند شد ذکر بدون جلا مفیده ممل باشد و بگوید رموز روشن از برای
 در و شریف و جز آن بدون تحریر تمام لفظ و جمله عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم است سائها و خلفا
 و لامضایقته فی الاصطلاح همواره و خطوط و رسوم این چنین کرده اند و مقصود بدان قصور طول است
 پس بس غایتش آنکه نزد مور و عبور بران آنچه در خود تکلم است بدان تفوه فرماید مثلاً نزد مرز
 صلوات و روح و روح آن صلی الله علیه و آله و سلم و رحمة الله و رحمة الرحمن بگوید یا فی ازین تلفظ
 در میان نیست و لکن ایله بر که است از فرد ابتداء تصرف با وجو حصول فهم مراد و اول شده و خود
 این کنایات در سنت صحیح ثابت است و بگوید می تواند زنده تقریظ است و ستایش مرده تا بین اگر این
 وج راست است جائز باشد هر چه که بود خواه بلسان یا به بنان چنانکه در او آخر کتب می کنند و اگر
 نادر است و در تائید خلاف سنت منعی عنه است و صواب بسیار دارد که از رجوع بماند این مختصراً هم
 میشود و درین عصر اگر این رسم را بیک از پابند از مرحوم باشد انشاء الله تعالی در یک جلب مفاسد
 بسیار درین دنیا می کند اللهم غفر لی و بگوید سقات شرعی و تحقیق همان است که بقصد و عزم بود
 و هر چه متواتر گشته و مضمون یکیه همایه مضمون دیگر است واقع شده اسم سرقه بران صادق نیست و
 هیچ سخن ازین تواتر محفوظ نمانده است الا سرقه الله بلکه عابرو عاشر کامل را بنا بر کثرت حفظ

و تداول مبنائی و معانی این حالت بیشتر و انگیزه بیشتر شود و قاصر و ناقص را کمتر دست بهم می دهد و بیشتر
حال سرقات کلامیه و در هر دو صورت مجزوه و مذمومه موجود است و ماخذ این نامر کفیل بیان او است و
سخنی جز آنکه نظم باشد یا شعر ملک صاحب سخن است مثل دیگر اموال او و مصوم است بصفت اسلام که یک
نمی رسد که دست تعدی در آن بی طبیعت نفس مخمور دراز کند آری مخمور مختار است بهر که خواهد
همه نماید و عطا کند یا نعمی از آن در نقل عقل نیست و دیگر اقا صیص اولین و آخرین از انبیاء و رسل
و احوال این حضرات که در قرآن مجید و فرقان جمید و او شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خداست
و معنی معنی آمان نه آنکه مبنائی و معانی هر دو بعینه از قائل دست بلکه نظم قرآنی موجود حکایت آن معانی
در پیرایه کلمات ربانی است فارغ از تعالیا و اشکال و صفات مطلع الهلال و دیگر در حدیث بیغ
خطا و نسیان از است اسلام تعال طویل است اما جمیع طرق در وایاتش قاضی است بآنکه حسن فیه
باشد و این قسم حدیث حجت است در ما نحن فیه پس در اولش صحیح قیامت است و این هر دو امر با اگر
نمونه ازین امت مرفوع باشد انشاء الله تعالی و دیگر در تفرار روح بعد از موت هشت مذموب است
ارجح آنست که جانها سه مومنان در علیین است و جانهای کافران در جهنم و مواضع دیگر محتمل و
شیاطین مستطیع بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از
شیاطین می مانند میبوه باشند اما دلیل برین حکم در مرفوعی نیامده است و دیگر اسلام تقیاً و ظاهراً
را گویند و ایمان اذعان باطن را و احسان ترکبیه دل و تصفیة اندرون را اول را شریعت و مانند و ثانی
را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوف و معرفت و تحقیق خوانند و کمال سلط صحیح بر هر سه است
و محصول و مدلول هر واحد معلوم پس هر چه از آنها موافق ظاهر کتاب و سنت است آنرا بدانند و بگویند
و هر چه فهم آن بدالمتی از هر سه دلالت مطابقت و تضمنج التزام با دلالت انص و اشارة المنصج
اثور و قبول از سلف صالح نیست اتفاقاً عدا از آن بهتر است از اینها ض برای آن و کیفیت که معیار حله
ظاهر و باطن اول آنست و تصویص کتاب پس پس هر چه درین هر دو نیزان سره آمده سره است
و هر چه کاسه نبود کاسه است و اهل حسان و حربه اعلی دارند از اهل ایمان و اسلام بنا بر آنکه جامع هر

بوده اند و کرامات از ایشان مخصوص حدیث و قرآن است اما در احتیاط ایشان نیست و کتب این
 جماعه و الهام این عصا به و منامات ایشان حجت شرعی نبود و دیگر اهل کتب سبب پذیرند بطائفاهای اخبار
 حرام است و اخبار لگاتار کمال بیاطل در وجه این حرمت و اطلاق در اخبار این مختصر ذکر فرجید بلکه اگر
 پرچم اخبار سرایا راست گفتار باشد تا هم خالی از کراهت شدید نیست و اینکه این وسیله نیست
 اگر حرام قطعی نباشد باری در شکی بودن آن شک بر بنا تو اعدا سلام نیست اللهم احفظنا و
 چند دادن در مواضع اباحت و اجازت است و از باب تعاون بر بر و تقوی است اگر طبیعت نفس
 بدون اگر اجبار باشد و در اخذ آن بشدت و ملامت بترک وی الزامی معاونت بر اثم و
 عدوان است و حرمت آن حرام چه هرگز اهل هیچ مسلمان احدی را بدون طبیعت نفس و
 حلال نیست بلکه معصوم است اگر چه عصا سبب یا مسکلی چه نباشد تا کمال احوال بیاطل نباشد و
 زیدیه در فروع ضعیفه اند و در اصول معتزله و دلیل دارند بر سوی تفصیل و مانع اند از سبب صحابین
 اهل سنت و جماعت سبب تکفیر این هر دو نموده اند همچنین احدی بکفر ایشان صیاح نموده الهام
 آنکه ضروریات دین را انکار کنند و در نهج و حجت زیدیت دلیل کفر و نفاق نیست مگر در این
 کیش داشته اند و حجت کند بر امام ابن الزبیر و سیل بن امیر و ملائمه شوکانی که این هر سه مشایخ
 سنت و مجتهدان مطلق مذہب زیدیه را اصولا و فروعاً در توالیف خود از پنج برکنند و دین خالص اسلام
 را که اتباع کتاب عزیز و سنت مطهر است و حجتی تنقیح و تصحیح و ترجیح فرموده که جاهدی را مجال انکار و
 مبتدعی را موقع فرار و درست نماند و الله یختص به جنته من یشاء و اذ انضیت عینی که امر
 عشیرتی و فلا زال غضبا ناعلی لئالها و دیگر حدیث تمیز در اسلام به سبب طریق مروی گشته
 و غالب طرق اضعیف بلکه کمتر از آن است اما مجموع طرق خود مختص است از برای استدلال
 حسن نفی است و الفاظ مختلف دارد و در آن ذکر چهل سال و پنج سال و شصت سال و هشتاد سال
 و هشتاد سال و نود سال و صد سال آمده و اثبات فضائل و رفع نقائص هر مدور شده
 تفصیل را بخند باید است و دیگر موتی را در بزرگ چندان است کی سوال منکر و کبیر از رب نبی

درین دوم غدا باینیم بجان و تن هر دو سوم عرض اعمال اعیان بر روی چهارم عرض مقعد در
 صباح و ساجران و این باب خیلی وسیع است تا کتب معتبره این فن از نظر مومن نگذرند و وقت
 بر حله حالات انعام و شوارست اما طلب این علم کمترند با آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلت از دریافت
 حالات عالم برنج و معاملات آنجا جانهای بزرگ را بنده شکم سخته و در گود نیای طلبه انداخته از
 برکات اسلام محروم گردانیده است گو یا خود بعد ازین خانه فنا دار بقای نیست و در طرای
 آن فی الجمله ضعف عقیدت است بعد از رجوع است بسوی دهر و اندر علم و دیگر حقیقت فرسین
 آنچه متحقق گشته همین قدر است که این صنایع منجلا انواع محرم است و صاحبش سفر سحره و مرده شیاطین
 می شود و در زوال بیان خود مجبور است و کمتر است که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام
 دست بهم دهد و اصل این عمل منقل است بشیاطین عبد سلیمان علیه السلام و دیگر سمریه را که
 یکی از دراک غیب مقرر داشته اند تا موثقین آن و بجا آوردنش حرام است بر مسلمانان و اوصاف
 محرمه حر سازی است و هر چه بدان معلوم کنند سوهم و منظور است گو در بعض احوال سلطان وقت
 باشد که لا یعلم الغیب الا الله در کفر کسی که معتقد محبت اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد و گوی
 در کشف و ریضای و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سوره نوشته اند فالبش موضع دلی اصل است
 و اقل قلیل ثابت و بنا و ایرادش بر تسایل در اخبار فضائل اعمال است که چشم و گوش بند کرده
 بدان آویخته اند و در معلوم است که احکام شرعی بقضای الاقدام است فرقی در میان واجب و
 محرم و سنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست و دیگر زنان و کودکان را بر تلاوت قرآن مجید
 اجر میدهد اگر چه منی آن نمی دهند و همراه هم معانی اجر مضاعف نقد وقت باشد و هیچ عمل
 قیام بر اینی اسلام بزرگتر و فضل و اجرات تلاوت قرآن نیست تالی گو با زبان است با صاحب کلام
 و بعد از آن کثرت در دست پس پس آنچه فضل است از دیگر کارانوره و دیگر متدویر
 کلام الله حقیقت شرعی است پس تفسیر مرفوع بالاتر باشد بر همه بعد حقیقت لغوی است بعد تفسیر
 سپس همه و سخن سماع و دیگر تاریب بال که در عرض جراتانند و مواضع خاصه از سنت مظهر

تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیج و ارشد و سه نرو و دقت و او قریب و رقیب و این بیج
 ضعیف از آن بخورند و در راه خدا صرف شود و بر منقول آن اگر معروف از آن بخورند یا دینی را
 بخورند گناهی نیست مگر بدان منقول نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که فرشته
 و در سه نرو و دکن بیوه او صرفت نموده آید و در قصه خالد آمده که وی ادراع را آتش خود یعنی
 زره و سیاهان خویش را در راه خدا وقف ساخته و عیسای خود دست

پایه در بیان همه

بشیر پسر خود نعمان را پیشین جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را اعلامی شنیده ام که در امور
 فرموده پس آن را این چنین داد که گفت فرمود و باز گردان او را تو و لفظی دیگر چنین آمد که بشیر
 خواست که آنحضرت صلی الله علیه و آله را بگوید پس فرمود و بر سر سید از خدا وصل کنی میان او و خود
 پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در واسطه دیگر آمد که فرمود و غیره را برین عطا کرد
 گیر باز فرمود ترا خوشی آید آنکه همه در یکی با تو برابر باشند گفت آنرا فرمود فلا افات
 حالا تخصیص بعضی کن بلکه همه را برابر ده تا در برابر باشند عاقل در همه همچو سنگ است که
 قی میکنند و با خود نیست اما شل بهر که خودی کند در همه خود وی همچو سنگ است که بگردد
 در قی خود نیست حلال هر سلطان را که بدو باز رجوع کند از آن مگر پدر که او را و عطا می دهد این
 رجوع رواست آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاد کرد و گفت ترا
 شنیدی گفت نه باز پیغمبر و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری و را خبر این شد
 آمده لقد فهمت انک لا آتیتک الا من قرشی و انما کرمی او ثقی و فرمود عری کسی است
 که نیشیده شد او را گاو بار بر خود و اما همه خود را و تنه کنه از چه هر که عری کرد وی کسی است
 که از برای او کرد و در حیات و مات و از برای عقیب اوست و در دنیا آیت دیگر است که آن عری که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله از اجانند داشته است که بگویند این ترا عقیب تراست و دیگر گفت این تراست

یا شایسته و غالب الفاظ وی همین ذکر زیارت و ثواب اوست نه امر به سفر کردن از برای کن
 و بد یا سلف این سفر اختیار نکرده اند و قدح سفر ملال و مخوان ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا
 یک شهر به یومینه شد وی غالب است و صل از برای مسجد شریف نموده و زیارت در آن سطوی سست
 و باین طریق نزاع از میان بر نیخیزد و روایات رطب یا بس این باب با هم متوافق و متطابق می گردد
 و بعد از علم و دیگر جناب نبوت صلوات الله علیه قرن را بخیریت ستوده و همین قرون سلف این امت است
 در آن دوره و زمانه با بعدش هر چند خالی از خیر نبوده اما بیشتر در آن غلبه داشت و این قرون را تحت
 نموده اند و در همین قرن صحابه از نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و بیست سال است و
 قرن تابعین از صد و یک تا هفتاد سال و قرن تابعین از دویست و سی تا صد و بیست سال است
 احوال تغییر شده و غربت اسلام آغاز شدن گرفت و فلاسفه سرا که خود برداشتند و اسلامیان نقل را
 با عقل می بینند و شد آنچه شد و اگر در بعضی روایات ذکر قرن رابع آمده سندش ضعیف است بجهت
 نمی آید چنانکه تعلید و مخوان بعد از صفی بن هریریه قرون ششوی با خیر خلل انداز صرافت وین و
 مخصوصت اسلام آمده و دیگر نقل نبوت را خواص منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن به شرح غاشا
 رای و روایت آورده و آینه و آهمل درین باب تبرک است با شمار صامین و لکن این سلسله مقصود است بر
 ما و در تقیاس نمی آید و علی الخصوص که آن نقل نقل محض بود و اهل تخصیص نقل بی سود است بلکه
 مع نسبت هر چه بگذارد رسیدگی باشد به صاحب عقل سلیم می دانند که آنچه از اتباع صاحب نفس
 دست بهمی دهد از مجرب و رسیدن یا پوش و بر سر گذاشتن آن بدین نری آید چه در کار و بار ایاران
 نجات اخروی بر دین پرستی است نه به اثر پرستی نقل باشد یا دستار وی سر باشد یا رشته پیچید
 س تو تا که گور مردان را پرستی + بگرد کار مردان گرد رستی و دیگر احادیث مجمع بهاد را حکام و
 همانست که بصحت رسید و باز آنچه حسن است با اقسام خود بر وجهی که در اصول حدیث منع شده با
 ضعیف بهتر از رای قویست و چون احکام اسلامیة متناهی الاقدام است اثباتا و نفیایس
 قبول صفات و فضائل اعمال مطلقا بدون کشف از حقائق اسانید موسانید بے دلیل غیر مقبول است

و دیگر خصال که موجب ظلال عرش است و احادیث صحیح و حسن و ضعیف بدان وارد گشته و حفاظت خدا
 جمع و فقدان پرده خسته نبود و در محصلت میرسد این خصال در اخذ این منقصر مع اولی و دگر گشت
 اجماع اینها نیست خصلت باشد اتمام عاقل شایب ناشی در عبادت موقوف بر سه سجده و در سجده
 یکدگر محض براس خدا خالق از خدا نرو خواندن زن صاحب منصب و حال نفی صدقه بین از
 شمال و اگر خدا در خلا با یکا و در بعضی احادیث دیگر ذکر شش خصال دیگر نیز آمده و دیگر خصال کفر
 در نوب تقدیر و متاخره زیاده بری خصلت است بعضی در طهارت و بعضی در نماز و بعضی در این
 و بعضی در نماز چاشت و بعضی در قرائت بعد صلوٰه جمعه و بعضی در نماز تسبیح و بعضی در فضل صوم
 و قیام رمضان خصوصاً عشره اخیره و صوم یوم عرسه و اهل از ابلیس و ج خالص نماز در تمام
 ابراهیم علیه السلام و دیدن خانه کعبه و فضل آخر سوره شتر تعلیم قرآن با واد و فضل تسبیح و تکبیر
 و تملیل و فضل خرد و رباط و ادب و قود همی و سی در حاجت مسلم و ترغیب و ازاله الخار از راه و
 فضل مرض و غربت و فضل مصافحه و عذوق لبس و طعام دهنده ماندن در اسلام و دیگر بعد از
 انبیا باریکان اسلام دانستن حرام و مکروه و مستحب و اجتناب از شتمنهاست بنا بر حفظ از وقوع
 در حق و عبارت از شتمنهاست ضرورت است از ضروریه است اسلام بعضی از آن در اکل است
 و بعضی در شرب و پاک و در لباس و برخی در وطنی و دوی آن در آلاجه است کتاب التقوی را
 از برای بیان این مسائل عقد کرده و اکثرش جمیع است و دیگر طلب روزی حلال فرض است
 بعد از فقر الف و بهترین کسب کار دوست داد و علی السلام عمل بدست خویش می کرد و زره
 میبخت و ابراهیم علیه السلام بزازی می کرد و عیسی بخار بود و دیگر فالیه بهای به تجارت بود و انصاف
 کشت کاری می کردند و مهاجرین غله و جامه می فروختند و از آن حدیث را نیز حرفه بود و انفع تجارت
 در اسلام نزد است نزد وجود اسباب و شروط آن اهل اند که علی حقا در تقصیر کمین عذاب
 الیم و دیگر با حرام است در بیع و قرض و کفیه البیت از کبار و شکر و شکرش کافر باشد و اخذ و جر آن
 محاربه نیست با خدا و رسول و در یاد و گونه است یکبار آنکه نقد را بنمایند و شد و دوم با فضل که

اندک را بسیار فرخت نمایند و دیگر شرکام روز نیست حسن اوست قبیح اوست قبیح جناب نبوت
 مثل بمباریع کرده و در یک نوبت تا صد شرشیده لکن بیشتر اضاعت وقت و در آن کرده باشد
 و در حکمت است و بعض بیان سحر بود و دیگر ریاضت سطل ثواب عبادت است و خفی است از
 و سبب نمل و قائل آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافی در یافت می تواند شد و دیگر
 غیبت یعنی غایب عیب کسی گفتن هر چند موافق نفس الامر باشد حرام است و برابر خوردن گوشت
 برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در جسد یا در جوانی نیست
 نیست مگر گفتن شخص معین اگر اهل شهر را بگوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد و دیگر
 نمیبینی حق سبکی بدگیر رسائیدن که موجب مانعوشی با هم آنان باشد حرام است
 سخن چین را تو اتم چاره کرده که تاسن خود بگویم او چه چیدند ولی از فقری نتوان برآمد
 که او از خود سخن می آفریند و دیگر کسی را دشنام دادن خواه بزبان باشد یا اشاره مشتاق
 یا ایراد است یا مانند آن فسق است و کشتن مؤمن کفر و خندیدن بر روی کسی بر طریقیست
 تنگ حرمت او باشد حرام است سببش در صد و شصت یا خندیدن به کسی که صبح باخت نفس
 در دو بار خندیدن آنحضرت صلا فرمود حرمت مال و عرض مسلمان مثل حرمت جان اوست
 و تعبیر گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده است لکن حرمت مسلمان از تو زیاده است اما مردم در دنیا
 کار اطلاق عنان کرده اند گویا این شریعت را منسوخ پنداشته و دیگر دروغ علی الاطلاق حرام است
 و شهادت در برابر شرک نهاده اند مگر دروغ از برای صلح میان دو کس یا برای اضاخه
 اهل خود یا دفع ظلم ظالم رواست و تعریف بهتر است از کذب صریح ولی حاجت تعریف هم کرده است
 و دیگر هر حکم موافق قرآن نمکند حق تعالی آن را کافر گفته قضیه و مناقشه که در میان افتد جمیع
 آن بشرع واجب است شرع هر چه حکم کند که خلاف طبع باشد آن را طبیعت خاطر با بر پذیرفتن کرده
 گرفتن آن کفر است بلکه مستلزم انکار شرع و ضابطه احکام طاغوتیه و لایة امور که بخلاف شرع
 باشند نیز بن حکم دارد و دیگر عجب تکبر کردن و نفس خود را بهتر شمرن از دیگران و غیر را حقیر دانستن

و داشتن حرام است اعتبار خاتم را است و خاتم معلوم نیست که چه خواهد بود و سعدی فرمایند مرا بپیر
 و اناسی مرشد شهاب بد و واند ز زفر نمود بر روی آب بدی که آنکه بر خویش خود بین مباش و اگر
 آنکه غیر بین مباش و بیکر تقاضا با نساب حرام است و همچنین نکاح عربی و جاه عربی را بر عجمی
 عجمی را بر عربی فضل نیست مگر تقوی آن اگر حکم عند الله اتفاق نص است در محل نزاع و بیکر
 تقضا و اهل اقامه و علماء و غزاة را رزق از بیت المال باید داد و معرون یعنی بقدر کفایت بلا نظر
 اما اجرت بر عبادت که ناجائز است لازم نیاید و بیکر حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز است
 و نزد قضا و کاتب و ام ولد را جائز است و خلوت با اجنبیه حره باشد یا داده حرام است و بیکر غلام و کنیز را
 عذاب کردن و طوق در گردن انداختن و زیاده از طاقت کار گرفتن حرام است آخر وصیت نبوی
 این بود الصلوة و ما ملکت ایما نکم و بیکر تراشیدن ریش که از قبضه کم شود حرام است و تراشیدن
 از طول و عرض زائد بر آن جائز و چندین موی سفید از ریش و بخود آن کوه و گذشتن ریش و
 تراشیدن بملت یعنی پیست نمودن آن و ناخن و موی بغل و موی نهانی سنت است و بیکر در آن
 بسمام مردان و زنان را جائز است لکن با پرده و از آن رو بر و آن کشف صورت و بیکر ام بیرون و
 نخی از سنک و حبیب است بر هر فرد از افراد است بمقدار قدرت منکر را بدست تغییر دهد اگر نتواند از آن
 منع کند و اگر این هم نتواند یا سفید نماید بل کرده دارد و گفته اند که اول کار امر است و دوم کار
 و سوم کار عامه و محبت اهل منکر ترک کند فلا تفعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و اگر ازین قدر
 هم کند در و بال آنها شریک باشد هم در دنیا و هم در آخرت و بیکر حب فی الله و بغض فی الله فرض است
 اهل عیبت و کفر را بدین دشمن باید بود و اهل سنت و تقوی را از ته دل دوستدار آدمی روز عیاست
 همراه دوست خود و در دنیا باشند آن کان خیر و خیر و آن کان شر افشار المرء مع من احب
 و بیکر شکر محسن کردن و مکار فالتش بران نمودن تحب یا سئون یا دجیب و الکارش و کفران نعمت
 مصیبت و حرام است هر که شکر بنده نکر و شکر خدا نکر و شکر صید مزید است و تنید عبید و بیکر شستن
 در مجلس علماء و صلحا افضل است اگر میسر شود و روز عیاست بهتر است مرا و بعالم و صلح کسی است که شکر

کتاب نیست و جنب از هر چه بخت بود و دیگر خالی بودن مجلس از ذکر خدا و درود بر رسول خدا عالم
مکروه است و اکثر تصدیق کثیر التصدیق مردم است بقرینیت و اسعد الناس است بشقاوت است
درین شیوه اهل حدیث پیشرو طاعت مردم اند و دیگر مردان را تشبه بزنان در صورت و سیرتند
و زنان را تشبه بمردان و نیز تشبه بفساق و کفار و رؤسای و عیاد و مراسم و نیکو آن حرام است و غیرین
و دست گرفتن اهل کتاب من تشبه به بقوم ففوجهم و من یتق الله و من یتق الله فانه عندهم و غیر
حق مسلمان بر برادر مسلمان شش چیز است عیادت یعنی بیار پرسی و حاضر شدن در خانه و قبول
دعوت و سلام و تشییت غاطس و صیحت کردن و حضور و غیبت و در سلام واجب است و دیگر که اگر
راست و درجه است یکی اگر کسی را روان کفر و شرک است بخدا و قریب آن عقائد باطله است درین امر متباد و در دفتر
شده اند سه جنگ همقد و در دست همه را عدد رشت چون ندیدند حقیقت را ه افسانه زدند و قوم آنها
حقوق خالصه میانی نمی نمودن بجان وال و ابروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم و یک پاوش
او تعالی حقوق خود بپوشد و حقوق بندگان نمیشد ساش در پی آنرا و هر چه خواسته کن
که در شریعت ما غیر این گناهی نیست و ستم حقوق بیشتر که در احادیث آمده مثل حقوق والدین
و قتل نفس سوگند و دروغ و شهادت زور و شتم زن محض و اکل مال یتیم و اکل ربا و ازاران
نصف و کفر کردن و فرزند کشیدن و زنا با زن همسایه بودن و دزدی نمودن و راه زدن و زنی بر امام عادل
کردن و دیگر هیچ فاسق حرام است بنص حق تعالی بر این خشتناک شود و عرش عظیم بلزد و از اینجا
قیاس هیچ کافر نمیتوان کرد که در چه درواز محرم است و شناعة خواهد بود و دیگر هر که بر دیگر است لغت
کن اگر آن کس در غرور و لغت نیست بر گویند باز گرد و اگر لغت فوار لغت همین معنی دارد و آب
صحا بکرام حرام است و غیر ایشان نشان کفر و دیگر حقیقت خلاف شریعت نیست این حرف جاهلان
گویند باینجه شریعت است که در حدیث صحیح است و شایع لغت رنگ و دیگر میدامی کند و تعبیر
اذان در شرح بلفظ احسان آمده و این تریه فوق مرتبه ایمان و اسلام است بنص حدیث چون
دل اذ او و پیش و انبیرش تن و علم که با سوسی امد داشت پاک شد و زوایل نفس را بر طرف گردید

و از تو امر ربانی یافت نصیر سطح گشت یاکانها النفس المشقة اسرجی الی ربک و الطبیقة
 صریحة زاهد بیا و موت شهیدان عشق بین نه کین مرگ راند زنگی جاودان بر سطر
 طوبی لک از ملائک رحمت خور و بگوش به هر دم ندای ارجی انسان رسد به چرخ اخلاص
 دست بهم و در سعادت و حق او با مغرور دید و جلالت ایمان را سلام ده یافت و بشاشت آن
 ساری در محرق و جان شد سازش نزد خدا تعلق در گاهیم رسانید و در کعبه او بشرا رکعت
 دیگران شایسته عزم او و در کعبه او و صدق او و جهاد عمل خیر او و تربیت قرون ثابته شد و لها باخیر
 و فضیلت شایسته براغبیاریست همین قوت ایمان و اخلاص احسان است تو کی بدست
 ایشان روی که نتوانی به جزین دو رکعت و آنهم به پیرشانی تو را ملین نبوت از سینه مسافری
 صلی الله علیه و آله و سلم و شایسته صدق و صمیمیت با حقیقت و سید نبی کینه خود را بدان کاشانه نور الهی
 بایکدوتا بهر خبر و شرف راست میجوید و یافت شود ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده بانی همه
 اولیا و شایسته اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در حدیثش خدا میار آید یعنی محبت و نیلگاه
 و محبت حق بفرماید و هر که متقی و شایسته نیست وی دل خدا نیست آن اولیا و آله الا المتقون
 نصیر است در محل نزاع و دیگر فقها گفته اند که انکار خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کفر است زیرا که
 باجماع صحابه ثابت شده و همچنین قذف عالیه صدیق رضی الله عنه و فضل و تقوی بر صدیق متقی است
 همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند و اصرار اقوال چون کفر با نبی است شد با شایسته
 محال انکار باید کرد و کذا حکم انوار حج و النواصب و هم کلاب النار و دیگر قاذفات حاله شکر قرآن
 که شهادت بر برادری و پاکدستی او داده و حکم او حکم متر است و در خود قتل باشد و دیگر تقیبتی چنین
 بر تقی من کل الوجوه نیست بلکه محال است چه فضل علی و جهاد و بیعت و سنان و فن تقضا و کثرت
 علم حدیث و با شمیمت نسب و تنبیهت حسب و در حقیقت بتول قطعی است و همچنین در قدیم اسلام
 عمر که فضیلتش شایسته در شبه نبی صلوات الله علیه است سیاست است و حفظ دین و سد باب فتنه و بیعت
 احکام شریعه و اشاعت اسلام در بلدان و اناس است حد و در تعزیرات و نحو آنست که این هر دو بزرگ

در هیچ سویش قدم جاده صحابه را نه درین است مقاصد خلافت کبری و انداختن تقدیم ابو بکر و عثمان
 بر علی مجمع علیه صحابه و جلاست است درین باب و دیگر تفصیل در گذشته است یکی آنکه مرتضی را بر
 شیعین فضیلت نهد لکن در بحث شیعین و تفخیم ایشان و بیق مناقب و مزایای اینها و اتباع روش
 و طریقه و نسک بسن ایشان بتقصیری از خود رضا ندید بلکه سرگرم این کار و راسخ القدم باشد
 چنانکه اهل سنت با وجود تفصیل شیعین بر جناب مرتضی بوجوهی که مذکور شد کمال تسبیح عقیدت
 و نهایت العزت و عظمت و اقتدار بقول فضل و طریقه آنجناب دارند و این قسم از تفصیل بدو محل
 سنیان اند و خلافت ایشان با جمهور اهل سنت در رنگ خلافت اشعریه با تریه است چنانکه
 از قدام اهل سنت و صوفیه برین روش گذشته اند مثل عبدالرزاق محدث و سلمان فارسی
 و حسان بن ثابت و بعضی صحابه دیگر و هم تفصیلی که سانی اند که محبت مرتضی و اولاد او و اتباع آنها
 طریقه و کافی دانند و شیعین و دیگر صحابه را بدینی گویند لکن با آنها سرکاری ندارند از تو لا و ترا
 هر دو بری اند این قسم بی شبهه میباشد و اند و اهل سنت باین عقیده اجماعی نگذاشته و دیگر علما اهل سنت
 و رجال معاویه و جناب سعد بن معاذ و اهل علم و ادب و اندلس و قشغین و قهار حرکات و جنگ و جدل و اولاد
 باجناب مرتضی حل بر خطای اجتهادی کرده اند و محققین اهل حدیث و اصحاب سنت بعد از تبعیت رسول
 صحیح و دریافت اند که این حرکات و سکناات او خالی از شائبه انسانیست و حیثیت جاویدت و تعصب
 است بر نبوت پس نهایت کارش آنست که از کتاب کبیره و نبی کرده و فاسق بر تو اعدا سلام
 هرگز از اهل امن نیست و شک نیست که وی صحابی است و در حق او بعضی احادیث نیز وارد شده
 پس لعن و سباب وی رضی الله عنه بی شبهه و اهل سنت و قوام اسلام الله الله فی صحابه کلا تقدر
 عن صامن بعد انکس احکم فیهم احکم و من بعضهم فبعضی بعضهم و چون وی صحابی است شفا
 رسول عفو صا حسب حق و در حق و سه زیاده بر دیگر فاسق متوقع و مرجو هست و بالقطع معلوم است
 که بعضی صحابه در زمان آنحضرت صلوات الله علیه کما لشره اند و بعد و در تعزیرات سزا بابت گردیده و شش
 اعراسی که در آن گرد و مرجو شد و شل حسان بن ثابت که در قذف عاشره شریک گردید و دیگر آنحضرت صلوات

حکم کفر ایشان و لمن ایشان نفوذ و دیگر در تحصیل علم منطبق هیچ پاک نیست زیرا که
از منون آیه است همچو حضرت و نحو الاله چو پسر و عقلت و حرمت حکم آن چیسند و ارد که
ذی آله است پس اگر کتاب این فن بنابر تائید دین و زوفا فنین است لایاس بست و
بغرض دیگر است و سبب شکوک و شبهات در قواعد اسلام شود و حرام باشد و کلی حال آنها که
دران و مزید اشتغال بدان خوب نیست و گردانیدن آن جز علوم و فنیه شل کلام و نحو آن
طریق است و همین خیالات سلف مطلقا از ان منع کرده اند که من حاکم و حاکم و الحی و حاکم
ان یقع فیہ و دیگر از مخزن آیین خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس با که
نار و اگر نیست بباح باشد و بغرض ساد چه در حدیث صحیح آمده که زید بن ثابت رضی اللہ عنہ بحکم
آنحضرت صلا خط و کتابت یهود و نصاری آنها بیا نوشت تا نزد ضرورت جواب خطوط آنها نظر
بناب نبوت بنویسد و اگر بجز و خوش آمد آقا و اختلاط آنها با علم این لغت می کند و باین وسیله پیش
آنها تقرب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد مر آنکه ان الاله لهما حکم
ذی الاله و دیگر نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح بعضی مستحب و بعضی حرام
و بعضی کبیره که بسر حد کفر می رسد پس اگر کفره این کس از برای اقامت رسوم صامه و سرفرازی
اورد و خود شل و دفع دزدان و راهزنان و افتاد و قضا موافق شرع شریف در عدالت و بناء
تقاضی و شوارع و مرمت عمارت و شل همان برای و پل و خوان استیجا میکنند پس فیما بین چاکرے
بباح بلکه مستحب است بدلیل قصه یوسف علیه السلام که از عزیز مصر که دران وقت کافر بود و او را
خزان مصر و خواستند اقامت عدل و قنوت و بذل نمایند و بدلیل قصه والد موسی علیه السلام
که نوکری فرعون بر رطاعت عیسی قبول کرده و بدلیل آیه شریفه ای که از برای یهود و اگر این نوکری از برای
اورد و دیگر باشد و دران کار و بار اختلاط با کفر لازم آید و مشاهد رسوم و اوضاع منکره آنها در آنست
اتفاق افتاد یا اعانت بر ظلم تحقق شود و شل منشی گرسه و خدمتکاری و سپاگرے یا تعظیم مقام
از برای آنها و تزییل خود و دشمنی و استادن ناگزیر یافتند حرام باشد لافته اند که صغیر است

و اگر از برای قتل مسلمانی و برهم کردن ریاست او و مزج مملکت سلطان مسلمان و بحث مطاع بین
و تالیف در رد بر مسلمین و سخنان ستیزه‌ها بی‌شماره که بی‌مغفرتی است و دیگر استمداع غنا و مجازات و مزج
و ملاهی صحیح آنست که جائز است و در تمام جائز اخبار و آثار صحیح می‌گوید این معنی است و نه فالت
علی الاح و دیگر خفشی شکل را هر دو شہوت در یک ترتیب نمی باشد بلکه غالب و مغلوب می باشد پس
اگر شہوت فحش غالب افتد زکاحش با مرد و یا بکر و اگر شہوت زکاح غالب است محاج او با زن با یزید
و در اجزای شہوت دیگر او را صبر لازم است صبر است علاج دل بیار تو را وقت بده انفس که
کم داری و بسیار ضرر و رست و دیگر تعلیل منع از کشیدن قلبان بوی بد و مان و تشبه با بل نیک
و نکس و آن که مینویسند نیست این طریقه فتنه است و لهذا حق کشی را کرده و تحویلی گفته اند و اهل تقار
را درین باب با این گفت بود اما بر طریقه اهل حدیث که اصل در اشیا را باحت را نشان داده اند و اهل
بر منع استعمال آنکه موجود نیست و اگر چه طبایع مردم در نفس است و حکم با احتیاط است آن متفاوت
افتاده و نشیدن قلبان جائز است غایت مافی الباب آنکه در لطافت و نرمی است آن بکر شد
در نه بسیار اگر اشیا و طبع لطیف است پس بلی احتیاطی و تا بر طبع بیائیدن و خوان بکشند و بگویند فصل در
تعریف دارالسلام و دارحرب آنست که مادام که حرب قائم است و مسلمانان از استیلا اصل ملک
تتقوا و نگرفته اند و استیلا و کفار بجای نشسته که هر چیز را از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند
و مسلمانان بی استیذان ایشان اقامت دارند و بر ملک خود بی اذن ایشان تصرف انداخته اند
احوال ریاستهای هند و نحو آن است آن ملک دارالسلام است و دارحرب نشده و تصرفات
خاصی ایشان متبرک است و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ
برگردند و متفقند شوند گویند جمع اسباب و دل داشته باشند اما از تقاضا دست و رانند و اقامت
اهل اسلام با استیذان ایشان گزند و تصرف بر ملک خود باذن ایشان کنند و جریان شعائر
اسلام از راه بی نصیبی ایشان باشند از روی قوت مسلمانان آن ملک دارحرب می گردد
و تصرفات ایشان جائز است و بجز ایشان جاری و این بعضی از کتب صحیح و اربع احوال نوشته اند

واصل علم و دانش کمال بن سائین و هیچ شک نیست استفتاد قلب اشد و لوافتناک المفسر و دیگر
 در تعیین صلوة و سعی هفت قول است بلکه زیاده و غیره از این بعضی بر طلی قرار داده اند و هیچ
 همین است که آن نماز عصر است و تقییدش در نفس است و نیست بلکه در محافظت آداب زمانه است و
 نیست تنجب و جامعیت و سجده و سبایح و وضو و مسواک و اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت
 از کار و مزیت تا کید درین امور از قبیل مزیت افضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص است و از چنان
 نماز باقی کمال تقیید آخبار بخیر و در ثبوت این قدر تفاوت خود شبیه نیست و دیگر حقائق اشیا
 ظلال صفات الهی اند و ظهور آن در خارج مربوط بعلل و ارباب است فاعلی و فاعلی و مادی و صوری
 و ظهور کمال بن حقائق تدریجی از آنرا مخصوص بانها حصول ثمرات خاصه بانهاست پس معرفت کمال
 هر چیز را باجمال عقلی ذات حق است بر سالک و ضمن آن شی که این عقلی بعد از مشاهده کثرت در حق
 در مقام سیر باشد در اشیا دست بهم میرسد و بالتفصیل باحاطه بپای و خواص دست از قوا
 حکمیه تشبیه میسر و انعمین مراتب تنزل از توانمین کشفیه و اگر از محسوسات باشد ادراک بواسطه
 در تبیین مرتبه حقیقت او داخل است و دیگر کفر اطمینان بعین کفر جعل و انتخاب نیست بلکه کفر فحش و عناد
 پیش از لغت قوت ملایکه بهرسانیده بود و تلقی را غیبی می کرد و ازل نکرده اند و سلب نمود تا ازل
 قبض و فطر تعطش بنمیزانگردد و قدم در راه توبه نهاده بلکه همین راه را هرگز سبقت نگرفته
 در کسوت امانت و طرد برپا داشته اند اما در هر سراج او لطیفه نظم افکنده اند که گاه به خود استحقاق
 عفو جوی و گاه سب و ربا بر استغناء و ابیسی گمان کرده بقوت طاعتات و اسباب کسبه در شایعین
 و مردم تصرف می کنند و بان لطیفه خلق را بضملا و قیلیل و قسوت و بکارات باطله رنگین مینمایند
 زین لهم الشیطان انهم لا یلمون و نوعی ذبانه و سبک از آیات و احادیث معلوم میشود که چنانچه
 بیشناق گرفته اند یکس از جمله و اول العزم و ام از سائر انبیاء سوسم از امامان چهارم از امامان پنج و تعالی
 فرموده و اذ اخذنا من النبیین حیثما قمهم و منک و من فی ح و ابراهیم و موسی و عیسی این همه
 و اخذنا منهم حیثما قاعلوا و جای و اگر اشراف فرموده و اذ اخذنا من النبیین حیثما قمهم و منک و من فی ح و ابراهیم و موسی و عیسی این همه

وحکمته تدرجاً کم رسول صادق لما معكم لئن منن به ولقد نصونه وجای دیگر فرمود وواذ
 اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه للناس ولا تكتموه وجای دیگر فرمود وواذ اخذ
 ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم اشهدوا سمعوا وعلی القاسم المست برکته قالوا
 بلی وبی درین موقت مروی نیست مومنین که خاتم ایشان بر ایمان پیشود و جواب اقرار بی تو
 دادند و کافران بوقت اما بعض فقهای گویند که انبیاء و پیغمبر که در دعوت مومنین یک سجد و کافران
 سجد نکردند اما سنان سخن معلوم نیست و اسد اعلم باحوال عباد و دیگر در حالت برهنگی کلام حرام
 نیست بلکه کرده است و این که است هم با یکدیگر است و مجزوف لفظ زبان حکم در حالت تعذر و بول
 و زکوة و حاد و جای نشستن و نجاست منع است نه در شغل جمیع و سنان اهل علم نوشته اند که ذکر اسد در سبب
 و در وقت جمیع پیش از و آردن کشف عورت کردن سنون است و دیگر مضمون حدیث حسن
 رأی فی المناکر فقد رأی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفون در روضه نوره بوسیله طایفه بنوده
 علی صاحبها الصلوة والسلام و بعضی قییم کرده اند جمیع صورتها که از اجتناب از ابتدای نبوت تا و قیام
 در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران بوده اند اما تحقیق آنست که دیدن آن اجنبی
 صلح و خواب بر چند قسم است یکی رویای آبی که اتصال با اجنبی است و دوم رویا نفسانی که
 ظهور صورت اعتقاد و بی خودی است که بر لوح خیال منقوش گشته است و مثل شیطان بصورت اجنبی
 و این تمنع منتفی است اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی و صورتی تمییس می کند و در وقت
 می اندازد و لذا در شریعت غوا و احکام خواب را جمیع نمیشمارند از اهل بعثت و جوی اگر احیاناً در
 آن اجنبی بصورت رسد غالباً ازین تمییس خواب بود و اسد اعلم و دیگر سلطنت بر اسمیه از ابتدای خلقت
 معاوی رضی الله عنه باید گرفت و در وقت خلافت عبداللہ بن زبیر را که بعد از یزید تسلط عبدالملک
 است و ایانت از میان استقاط باید نمود تا صاحب قاسم بن فضل حدانی قاضی استیفاء شتر ازین
 درست نشیند و قول امام حسن علیه السلام که الف شمر یکما بنو امیة رواه الترمذی و ابن جریر و احکام
 راست آید و جمیع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی حق الحدیث ان دولة بنی حبیة

حکایت علی راس ثلاثین سنة من وفاة النبي صلعم وهو في آخر سنة اربعين من الهجرة
 كان انقضاء ولهم على يد ابي مسلم الخراساني في سنة اثنين وثلاثين وستمائة فيكون
 ذلك اثنين وتسعين سنة يسقط عنها مدة خلافة عبد الله بن الزبير رضي الله عنه
 وهي ثمان سنين وثمانية اشهر فيبقى ثلث وثمانون سنة واربعة اشهر وهي الف ثمان مئة
 واربعمائة وكمير تفضيل وتوسم ستمائة تفضيل انواع واصناف بركيد بحر وم تفضيل اشخاص
 اول فيها بين اول اثنين واولادهم بزرگوار رسالت صلعم جاری میتوا اندر شد تفضیل اشخاص بین
 قطعی الاتفا دست بلکه تفضیل اشخاص غیر از چند کس مخصوص ثابت نشد پس بحث منحصر شد در اول
 پس تفضیل باعتبار ثواب درجات آخرت موافق انصاف تفضیل است و از این باب نیست بلکه
 تقوی و ورع است بموجب کریمه باطنه ان اگر صلعم عند الله انقا کمر بموجب احادیث مستفيضه
 مشهوره و الناس کلهم یبغون آدم و آدَم من ثواب لا فضل لاحد علی احد الا بدین و ثواب
 و در تفضیل بدین و تقوی ممکن است که اولاد را خال برابر اولاد اشرار تفضیل محقق شود پس حسن
 زبهره بلال از حدیث صیب زر ورم و ز خاک کله از جبل این چه بود همین است و تفضیل که در شرح
 مقرر است همین تفضیل است پس پس و لکن در اینجا و نوع تفضیل دیگر است که در بعض احکام مشرب
 اعتبار را خا واقع شده یک کفارت کجاج و در این معنی تمام قریش برابر و غیر قریش کفر قریش
 غنی اگر چه رب باشد و در اعتبار شرف قرب اشخاص بجناب رسالت مآب صلعم این معنی غنی نام
 بر غیر می باشد ثابت است و همین جهت سهم و علی القربی از حسن برایشان صرف نمودن مقرر شده
 و در کوه حر کم وید و باز بنو عبد المطلب از غیر ایشان شرافت دیگر است که در حدیث آمده خاص
 احد له ید علی احد من ولد عبد المطلب الا انا کافی بهایم القیامة پس در شرافت
 ایشان را تقدم است بر دیگران بحديث اول من اشفع له من اهل بیتی فلا یقبل و الا فتر
 من قریش و ظاهر است که در قرب نسب هیچ کس برابر اولاد عبد المطلب نیست پس هر که فضل اولاد بن
 برابر اولاد همین مکررین است اگر این معنی نراده و در صحیح البطلان است و اگر معنی دیگر او را در میان

نهایتاً محل نزاع متعین گردد و دیگر تحقیقت حسب بزرگی خاندان شخص است بشرطیکه در آباء و قریبانش
 "ماهیست پشت شلما شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شخصی بر ویرا از اولاد ملک و امرار کبار باشد و تحقیقت
 نسب بزرگی و دودمان شخص است که در آباء و جدیه باشد مثل سنی یا حسینی بودن یا ماشی یا عیسی
 و فرشتی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضی اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل
 کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم و بعضی حسب دارند نسب مثل تیموری و راجپوتان
 و برهنان و اولاد امام اعظم و بعضی نسب دارند حسب مثل قدوائیان جلیل و سادات باره
 و استعمال لفظ نجابت در عرف عام اکثر در مقام شرافت نسب است و دیگر خوارج و نوبت یک
 دارند باین رنگد راجل علم را در باره آنها اختلاف نیست زیرا که باوصف تقدیر فرق ایشان بگمان
 برانکار ایسان حضرت امیر رضی الله عنه و پشتی بودن ایشان و سلب لیاقت خلافت از ایشان
 متفق اند بخلافات شیعیه که در آسب متکلف دارند بعضی بر مجرد تفصیل مرتضی بنشینند و اولویت خلافت
 ایشان انکفای نمایند و بعضی ازین ترتیب ترقی نموده بر خطبه شیعین و احوال ایشان تصریح میکنند
 و برخی بتفصیق و تدبیر ایشان جامه داده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت بتکفیر رسانیده اند اما علی علم
 در حال ایشان اختلاف است بعضی علما در مرتبه اولی از تشیع حکم کرده اند و بعضی بر مرتبه دوم
 بعضی بر مرتبه سوم لکن مقتی به و مرجع همین است که اینها نیز در رنگ خوارج و احکام اخروی کافران
 و در احکام دنیوی جائز است که بعضی از علما آنها را نیز مسلمان دانسته حتی بعضی از المتأکده صمیمه
 و المتواست بینهم و بین غیبه هم من اهل الحق و اختلافی که در حال شیعیه است نیز در
 احکام دنیویست نه در احکام اخروی و فلا فارق بیننا و اعدائنا مسلم و پیگر هر گاه خلافت
 شایسته است بر من است آنست که در نفس الامر مخصوص متواتره و دلالت می کند برین
 خلافت علی بن المرتبیه آنکه خلافت و وقت اتفاقاً در شخص ما هست شده چه در آن وقت هر
 کس بپایگی که او را نفع الفو حاضر شده تسک نمود و فرصت تنقیص از ماردان آنها نیست
 لطیف الوقت و دیگر خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنابر دعوی خلافت راسته

پندیده که بمردی سال نزد نزول امام حسن تقی گشت نبود بلکه بنا بر عیاض جای از دست ظالم
 بود و اعانت مظلوم بر ظالم از واجبات است و آنچه در حدیث آمده که بنی و خروج بر باد شده و
 اگر چه ظالم باشد نباید که در پس دران وقت که با دشاه ظالم پلا منازع و مزاحم تسلط تمام پیدا کرد و با
 و نیز زائل میست و اهل کلمه و اهل کوشه بر تسلط برید پیدا رضی شده بودند و شل امام حسین بن عباس
 و ابن زبیر و ابن عمر بهیت نکرد و خروج جناب وی علیه الرضوان از پراسه دفع تسلط او و از پراسه
 دفع تسلط او سر پا صواب است و آنچه در حدیث منیع است خروج سست از برای دفع تسلط سلطان
 و آن جائز بود و الفرق بین الدفع و الوقع ظاهر شد و پیکر اجماع معتقد است بر آنکه عقیده فی المناقضه
 کفر است مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار معاد یا انکار احکام قرآن هیچ تفاوت نیست
 و در آن یقوانی ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دونه ذلک لمن یشاء الله و ان الله ذو فضل عظیم
 نیست بلکه او را و فعل مراد است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک
 نیستند بلکه مساوی شرک اند با جمیع اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه جمیع کفار در تخلید شرک
 مشرکین اند و این آیه دلیل قطعی است بر محبت این حکم مانند آنکه سند این اجماع چه چیز است و این اجماع
 ساری اشاره این آیه یعنی یغفر ما دونه ذلک لمن یشاء الله می تواند شد باینکه پیغمبر حق تعالی
 در کتاب مبسوطه است جمعی نوشته است که جمیع افواج کفر را جع میشود بشرک و مستلزم آن می گردید
 محل مغفرت نباشد نهض این آیه شلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند که با چنین اعتقاد دارند
 که جرات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی است از برای تصدیق پیغمبر فعل او تعالی است پس اثبات
 قدرت خلق مجزیه غیر خدا را لازم عقیده اینها شد و به همین شد که علی بن ابی طالب در حقیقت
 کفر حکایات نموده اند لکن نزد متقین دلیل این اجماع آیات کثیره اند که متجاوز از پنجاه آیه است خواهند
 و بعد از آنکه دارند بر آنکه کفر آیات است مطلقا مستلزم خلوه و قیام در نماز است خواه شرک باشد خواه
 غیر آن شل قول تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی ذات جهنم خالدین فیها
 اولئک هم شر الברیه و شل قول تعالی ان الذین کفروا لایاتنا سوف نصلیهم نار اکمل نضجت

جلوه دهد بدلتناهم جلوه دایم ها لید و قول العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث ما و در
 مقام محرم که الا من جسد القرآن و ارشد به جمیع است لکن قرآن خصر و آیت ان الله لا یغفر ان یشک
 به نیست بلکه آیه ان الذین کفر من اهل الکتاب المشرکین نیز داخل قرآن است و در حدیث شریف است
 بقرینه بنیان را بنی الهی خواهند بخشید و خواهند برآورد و بنی مومنان اند که اصل ایمان قلیل و از رویا
 میسر عمل کرده اند چنانچه در بیان حدیث واقع است لم یعمل فی خیر آفته و مراد از ان عمل جراح است
 در اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک نوشته اند و کفر را بنی اصطلاحی شرعی فقط
 شرک گردانیده پس نمی آید ان الله لا یغفر ان یشک به و از ایشان ان الله لا یغفر ان یشک به است
 چه تا که فیض الهی در شریک آید و لا تمسک المشرکات نوشته الشریکات تمام الکتابیات را داخل الکتاب
 مشرکون بقوله تعالی و قالت الیهود و بنی اسرائیل و قالت النصارى المسیحین الله الی قوله تعالی
 سبحان الله عما یشرکون و گفته مختص منها بقوله و المحصنات من الذین اوفا الذکاء و بغیر ذلک و در حدیث
 در حدیث آیه نوشته قیل الا بینه من ذنوبه فی حق الکتابیات بقوله تعالی و المحصنات من الذین
 اوفا الذکاء من قبلکم و غیر رسول الله صلم و باجماع الامه عن جابر قال قال رسول الله صلم
 تزوج من اهل الکتاب و لا یتزوجون فاما فان قیل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم یشک الا بینه
 محمد صلم قال ابو الحسن بن فارس لان یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشرک مع الله غیره استثنی
 و تحقیق نهانست که ذکر یافت یعنی آیات کثیره و قرآنی در تجلید و تلمیذ کما و مطلقا و ارشده بلکه و حق
 اهل کتاب غیر منصوص است چنانکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین و ما یقال
 ان یمنسوا الذکاء الا باکما معدوده الی قوله فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و جمیع اهل عتبه
 و بنی که مدح ایشان بکفر رسیده و ظل اندر آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین و ما یقال
 شرک نیست و مراد از ادون ذلک نیست مگر ذنوب و مناصب خواه کبیره باشند خواه صغیره و مجامع
 و الله اعلم و بجز توفیق درین بزرگواران همت است که روایات متعارضه و مخالف از ان بلیب و شریف
 شهادت حضرت امام جعفری اندر شده از بعضی روایات ضعیف است و از بعضی روایات اهل بیت و خاندان

رسول صلعم مضمون می گرد و کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجع واقع شده حکم لعین او ننویسند چنانچه
 امام احمد حنبل و کیها برای و دیگر علماء کثیره و از بعضی روایات که است این امر و عقاب بر این زیاد
 احوال او در دست برین کار که از دست نابالان او بوقوع آمد معلوم می شود که کسانیکه این روایات
 نزد ایشان مرجع شده منع از لعن او ننویسند همچو حجة الاسلام غزالی و دیگر علماء شافعیه و اکثر شافعیه و حنبل
 از علماء که نزد آنها در روایات متعارض شده اند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد
 بنا بر احوال و مستوفات مانند همین است و جب بر علماء و متبعین خود تعارض بر این آرسه و لعن نکردن
 و این زیاد که رضا و استبشار ایشان باین فعل شنیع قطعی است من غیر معارض هیچ کس را توقف
 نیست و دیگر حکم اجر قی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد یکی آنکه ثواب
 قرآن خوانده را بعضی مبلغی که از دست کسی بفرستد این صورت محض باطل است باجماع اهل سنت
 اگر نزد امامیه را بگویند و متعارف است بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز سرفروخته و دلیل
 بطلان آنست که حقیقت بیع مبارکه مال با مال است و ثواب طاعات مال نیست بلکه حق است که اگر
 این شخص بکلمه عده الهی بپوشی شود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد
 خواه اخروی مثل حق و لا و حق ارث و غیر آن جائز نیست و دوم آنکه شخص مبارک ختم نمودن قرآن
 نزد گیرنده ثواب آن تمام بر تاجر است این صورت نیز ضعیف جائز نیست و نزد شافعیه طولی و تفصیلی
 وارد شودم آنکه شخصی حسب سبب ثواب قرآن خوانده کیسه بخشد یا بقصد ثواب او خواندن آغاز و در هرگز
 خیال معاوضه و رخط و سخط و رکنند و آنکس بطریق مکافات بعد از آن یا در زمانه خواندن آن
 بوی چیزه بدهد یا احسانی نماید یا تقوی باشد که از سالها بر شخصی انعام و احسان می کند و این کس بر
 مکافات آن قرآن یا کلامی تسلیم و تحمیل بر آن بلسه او خواند و ثوابش بوی بخشیدن این صورت جائز است
 بلکه تشبیه در حدیث آمده من صنع الذکر معروف کما قس و چهارم آنکه شخصی است طالب علم و حق باطل
 حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت دیگر کن از راه تملک دینی و فقدان وجه معاش و نعمت انتقال باین امور و از جهت
 دیگر صاحب مایه دارد و حقوق او شود تا بفرغ ابلش مشغول بطاعت گردد و در خصوص هر دو را اجماع بر طاعت

او حاصل میشود و قال تعالی للفقراء الذین احصوا انهم را عانت بر طاعت که جایجا در حدیث مذکور
 واقع شده همین است لکن این را اجرت گفتن بهارست چه کنم آنکه شخصی قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه
 قصد مباحی می خواند و بدان اجرت می گیرد مثل قریب و تعویذ و غیره بعضی سوره قرآن براسه حصول بعض
 مطالب و نیوی یا براسه خلاص از عذاب گوید این قسم نیز جایز است بلکه راست و همین است مورد
 ان احق ما اخذ الله علیه اجر اکتساب الله وقصه تکیله بلغ بسوء فانتبه و گرفتن اجرت بران
 نیز از همین قبیل است و دیگر تفسیر قرآن کریم و حدیث شریف را و لا علم صرف و نحو و اشتقاق و لغت و
 معانی و بیان و اصول فقه و حدیث و تفسیر و عقاید ساحت و آثار و تواریخ ضرورت بدان معرفت
 این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جائز نیست و بعد ازین هر صاحب مذاهب تسکین قرآن
 و حدیث میکنند و در فروع شبهات غمازین فروع بنادیل میشود و تاویل این هر دو اصل اصل موافق مذاهب خود میکنند
 و مخالف مذاهب خود را باطل میدانند لکن میران در معرفت حق و باطل تفسیر فروع سپس علم لغت سپس فهم سلفه
 صحابه و تابعین است این جامع از تعلیم و تبحر صاحب صلوات الله علیه و تفران حالیه و تقالیه نمیده اند و در خارج خطیب
 ظاهر نگردید و در جمیع اقبول است و در مصداق من نفس القرآن بر آیه فقد کفرونی روایتی غلبه است و اهل
 من الناس باشند و حال قرآن و حدیث یکسانست که هر دو بنمای دین و اصل موصول شرع بنیان یافت عربانه
 و این لغت و تبحر حقیقت و مجاز و ظاهر و باطن و محمل و معنی و جز آنست و دیگر سبب تفرقه صحابه در مآخذ و تبحر
 صحابه و تابعین تبع ایشان احوال و متبع نبودند کسی که حدیث غیر از اطلاق و تفسیر هر یکی را صحیح میسر نمیشد و در قرآن
 آن حدیث که خبر آحاد است یا مشهور بر یافت میشود آنچه پیش از هر معتقد متعین میشود هر یک موافق و کاف
 در آن اجتهاد می کرد و موافق طبع خود را اختیار و مسامحت در تفسیر و تسهیل ترجیح میداد این معنی
 در اکثر شریعت را فخر تفسیر ساخت و نیست هیچ کس جز امتثال امر خدا و رسول و ایتقای رضای خدا
 دیگر نبود و هرگز کسی مخالف حدیث قصد نکرده مگر آنکه غیر آن حدیث را به جمیع التزیجیات شرعی
 خواه روایتی خواه در آیه غالب تر میدانست و توفیق در ترجیحات طول و عرض بسیار دارد و احادیث و اصول فقه
 قریب صد وجه از برای ترجیح کرده اند لکن بعد از آنکه در اوین سنت مدون گردید اعدا ترک عمل

بحیث از هم پاشید قدماء و برین کامرند و قتلان ایشان بی شبهه باز و ترشیخ الاسلام بن تبتیه
 در رفع الملامن الائمة الاعلام و جوه این عذر زیاده برست و چه ذکر کرده و از اینجا ظاهر شد که طاعت
 بر این حدیث و امثال او بنا بر ترک عمل و قول بحیث سخت جاهل است و آبروی دین خود را برین طعن
 بروی رفته اند و بر علماء دیگر از سلف و خلف که داشته برین طریق مذموم شده اند و عذر را
 صحیح پیرامون حال صدق کمال ایشان است می رسد و لغو و بانه شده و دیگر در مسائل فرعی
 نزدیک نیست خلاف بسوی حدیث کردن سخت بی ادبی است اگر چه مراد او بنا بر آنکه مخالفت
 از طریقین است رعایت این معنی است که این حدیث با مخصوص مخالفند بسبب جفتی است اگر چه
 نزدیک جفتی مخالف جمیع احادیث نیست پس عمل بر احادیث متخالف ظاهر است که سخت است
 لکن و حسب آنست که بعضی بر حدیث راجح و متعین است و از مخالفت مرجح ابدالان پروا نیست
 و بعضی عبارت و در وجه مقامات آنست که چنین گویند این بسبب مخالف حدیث است پس در رد
 باشد کل عمل الیس علیه اصراف و فی ذلک نسبت خلاف بسوی حدیث کردن شان سلمان است
 که جلالان است که صلوات ایمان و نباشت اسلام درون ایشان را نافر گرفته و از دین جزایم
 در رسم خط دیگر ندارند و دیگر من قال لا اله الا الله دخل الجنة حدیث صحیح است و درین
 احادیث دیگر هم مدخل من مات و هو یعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة و من كان
 آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة پس اگر این کلمه را وقت خاتمه گفتن نصیب کسی نشود
 امید غالب است که همه گناهان تمام عمر او مغفور و معفو گردند **س** امید است دم مرگ از لب نواب
 بگوید یا شهادت لا اله الا الله رفت نواب و همان کلمه حیله طلب چاکسند نیست و گیتی سفر
 بهتر ازین و دیگر حدیث ما اصر من استغفر و ان عاک فی الیوم سبعین مرة صحیح است ابو داود
 روایتش از ابی بکر صدیق رضی الله عنه کرده و تفسیر آنست که هرگاه استغفار بترتیب آنست
 التجای صادق بحق باشد کاری کنی اگر چه بیب غفلت آن گناه که چه اصاد و نشود اما اگر التجا نیست
 نیست فی الحقیقت استغفار نباشد چنانکه لا یبصر به گفته استغفارنا یحتاج الی استغفار کثیرا

و دیگر شخصی است که قرض بر بکار و تناسک اقرار بعهده او دارد بانوشته داوید و ادا عین قرض اگر سود
 ندارد پس سبب اقرار و عهده بخود اگر چه غنا بر آن محاسبه است مگر شرعاً و زوج اعند الله بر ندادن سود
 انشاء الله تعالی ماخوذ نشود زیرا که حق واجب نیست بلکه دادن آن حرام است و وفا باین شرط نیز حرام
 و نه خصم خواه را مطالبه آن میرسد شرعاً و نه قاضی را حکم دادن آن میرسد چنان شرط گناه کبیره است
 و کلی شش طلیس فی کتاب الله باطل و ان کان حاکماً شرط و دیگر در وقت احتضار خواه دم و پست
 باشد خواه پیش از ان ایمان و کفر مقبرست اما هر کس را این بلا میرسد که شیطان با عوار و فریب
 ایمان او برسد و مگر کسیکه شقی اذی بود و در حدیث شریف است ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة
 حتی یمالکون بینهم و بینهم الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعجل بعمل اهل النار فیدخلها
 و انما الکمال بالخیالیم و چنین در خلاص این وقت شده ان الرجل لیعمل بعمل اهل النار
 حتی یمالکون بینهم و بینهم الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعجل بعمل اهل الجنة فیدخلها
 رواه البخاری و سلم و دیگر بکار دادن نماز جمعه فرض طریقیست و پیشوند و جمع بیان هر دو خلاف شرع است
 و شرطی که از براسه این نماز تراشیده اند مثل وجود امام عظم یا نائب او یا صراح یا عهده
 صلیب و خوان مہربی دلیل است بلکه حکم نماز پنجگانه است و در فضیلت و شروط مگر خطبه که درین
 نماز سنون است و در غیر آن و دیگر الغیبة اشده من الزنا حدیث صحیح است و حدیثی است که زنا
 غالباً از حقوق السدی باشد مغفرتش بدست غفور رحیم است و نیست از حقوق البیاض است که حق تقا
 مغفرت او را معلق بر ضایع عهده داشته و تنگی عرصه بندگان و شدت آشنائیت ایشان معلوم
 اند از غیبت الزام را شکل ترافاده و دیگر بدون عجب بقدر قبضه در جایش دیده نشد مگر باعث شہد
 مردم است که حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہ را در زمان ابعث من عادیہ نہایت مبالغہ بود ایشان
 یک قبضه از زیر و تن گرفته بانه را مقراضی کردند اما آنپس بعد طبعی جناب نبوت بود و برابر شود و در
 بخاری از وی آمده کان یاخذ من طوف لھا و جھضھا اما و حدیث و سنن تملین لفظ اعفاء للھما
 آمده و ہم وارد شده اخذ الشوارب انوار اللمی و یقینین رضی اللہ عنہما سینه را می پوشید پس قبضه

مقرر زانند و کسی که طبیعتی او کم از قبحه باشد چگونگی تا بقضه می تواند رسانند و خلق مجید برتر از قضا
شدید است و قضا شدید برتر از قضا قلیل و هر قدر از اتباع سنت و در جرائد عمل عتاب و خطا است
و دیگر حدیث والد الزنا کاید خل الجنة صحت ندارد و منع این است که حق تعالی عمل هیچ کس را
صالح متقی را تکلف نپسند و پس از افضل ابوبکر گرفتن بجایست علی مخصوص اولاد او را زیرا که از
اولاد ولید بن نمیر که در نص قرآن مجید او را زیم می بینی هر ازاده فرموده اند مثل خاندن ولید و جالبی
بزرگ حلیل القدر و لقب سبغی الله پیدا شده و اماست جمعی کثیر و بر وی جناب نبوت صلا و علیها
در حالت امارت عساکر کرده و نیز حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فریاد کرده
و دل از ای دلستند و این ابیه می نوشتند امیر بصیر و دیگر بلاد کردند و در آن حالت همیشه است
می کرد اما کسی که این عجب معروف باشد و در نظر مردم محقر و قلوب را از وی متعجب باشد پس این هر دو
معنی سنای نام است است اماست این قسم شخص مکرر است بکرات تنزیه و کرات است اماست و دل از
که در کتب نقد مذکور است معمول بر همین قسم شخص است و الله اعلم و دیگر از خنشان و خواجسته سرایان
خاصی و عین و خنشان بر کایان بخدا در دوزخ داد و طاعت الهی بجای آورد و از منیات و
منکرات اجتناب دارد و بی شبهه ثواب و جنت است چنانچه از احوال و تقییریت این حالت محض
بتقدیر الهی است و توبه می آید و توبه است چون شرک و کفر توبه نایل می گردد و الا سلام عجب ما قبله پس
و دیگر مسائل که در آن است چه حقیقت دارد که توبه بزرگ آن نشود و دیگر حق تعالی رزق حیوانات از
و بهائم و حشرات بر زمین افزیده است و همچنین برای جن از زراعت تغذای می شود و اینها چنانکه خود بنظر
خی تأیند بدون ایشان آن چه سه را نیز بنظر نمی آید و آنچه نصیب آریان است در دست ایشان می ماند
این است حقیقت برکت بدون جنات از جنس خلک که در عوالم شریعت دارد و وجود جنات ثابت است
بنص قرآن و حدیث و انکار آن انکار قطعیات دین و ضروریات شرع است و منکران و منکران
و دیگر جز اعمال بدگانه در دنیا هم برسد حق تعالی فرموده ما احصا بکرم و صلیبه فها کسبت
ایں یکم و بیفیع عن کیش و حدیث آمده که سینه را جزا در دنیا مقرر برسد یعنی بر او شاه عادل و بخواند

پیر و مادر و بدسلوکی با قرابت و پاداش کامل را اگر عفو نشده روز جزا معین است الا فمرو و یکدیگر
 برای آگاه کردن بندگان غافل و عاصی و برای سبک کردن زمین از گناهان عباد ملائکه رحیم
 می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها باد تند را از زمین و دهن می کنند که بسبب قوت حرکت
 آن باد زمین و جنبش می آید این را زلزله نامند و یکدیگر بخار را به زمین و دریا طرف آسمان میزدند
 حق تعالی فرشته را که بعد نام دارد حکم می فرماید وی اینها ملاول فرام آورده که شیف می سازد و
 نامش بعد از کنفت ابریشم و بعد از آن حکم میشود که بجای از آسمان گرفته و درینا غلط نمائند تا
 بقوت آن اکثر غبارت آب گردد چون آب شد حکم میشود که این ابرها را بپندازند و بافتن آن ابرها
 سوراخها که در ابر است پس آب شده بر زمین میزدند و برای راندن ایشان چاکبایه های آتشین
 نام نهادند و آنرا از یک طرف آسمان شنیده میشود که گاهی تسبیح این فرشته می باشد و گاهی
 امر و نهی از برای تابعان خود و از برای تمام و گاهی حکم الهی بر زمین میزدند از اراضی حقه
 می گویند و یکدیگر در زمین با تحقیق عملار شده باشد و یک حبه و جنس حبه است و هاشم عبارت از
 هشت حبه و حبه یک سرخ که از تاری گویند و سرخ بوزن دو حبه است و جنفال چهار تویم است
 و دینا تویم چهار تویم باشد و قله دوازده باشد و دروپه یک سوک شایان هندی دوازده تویم باشد
 که دروپه بهاد و شایه که دوازده باشد بود و لکن مروج نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا
 به نظر نیامده و اشرفی بوزن دوازده باشد است مگر اشرفی بهاد و شایه که دوازده تویم باشد بود و آن نیز
 مروج نیست این است حقیقت او زان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از است دینار است که
 از است شتقال باشد یعنی هفت تویم تولد زیرا که شتقال چهار تویم باشد است پس زن است شتقال
 هفت تویم تولد باشد و باعتبار تولد تویم باشد میشود و است شتقال نیز تویم باشد است پس هفت تویم تولد
 است شتقال باشد و وجه در آن ربع عشر که دوازده باشد است و وجه زیرا که عشر هفت تویم تولد باشد
 میشود و ربع دوازده باشد و وجه میشود و چنانچه عشر است شتقال و شتقال است که عبارت از است
 و ربع دوازده شتقال تویم شتقال که همان دوازده و وجه میشود و بحساب اشرفی سواهی بهاد و شایه است

اشرفی و دو داشته نصاب طلای شود و چون خمس نصاب بر نصاب بیفزاید که آن خمس یک نصاب است
 چهار شقال میشود و بحساب تولد یک و نیم تولد طلای شود و خمس در کوة نصاب بر کوة نصاب بیفزاید و آن
 خمس سه جبهه و خمس جبهه میشود که مجموع نصاب و خمس آن حساب شتقال است و چهار شتقال و حساب
 تولد تولد می شود و مجموع خمس در کوة نصاب باز کات نصاب و دو داشته و پنج جبهه و سه خمس جبهه می شود
 و مابین نصاب و خمس و همچنین از خمس نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفوست و نصاب فقره
 و دو صد درم شرعی است که عبارت از پنجاه و دو نیم تولد است زیرا که درم شرعی سه داشته و یک جبهه یک
 خمس جبهه است پس دو صد درم شرعی بوزن داشته شش صد و سی داشته می شود که باین پنجاه و دو نیم
 تولد است و بحساب روپیة سوا سی بهاد شاهی پنجاه و چهار روپیة و نه داشته فقره میشود که قیمت آن
 و دوازده آند میشود چرا که در دلی فقره خالص که آنرا چاندی گویند روپیة برادر و دوازده داشته میفرشند
 و واجب در آن ربع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر دو صد درم است و ربع آن پنج درم است
 بحساب تولد یک تولد و سه داشته و شش جبهه است زیرا که عشر پنجاه و دو نیم تولد که عبارت از شش صد و
 سی داشته است پنج تولد و سه داشته میشود که بقصد داشته شصت و سه داشته باشد و ربع آن پانزده آند
 و شش جبهه است که همان یک تولد و سه داشته و شش جبهه میشود و بحساب روپیة یک روپیة و چهار داشته
 و دو جبهه فقره است که قیمت آن هفت تنگه و یک و نیم فلوس عالمگیر میشود چرا که عشر پنجاه و چهار روپیة
 و نه داشته فقره پنج روپیة و پنج و نیم داشته فقره می شود و ربع آن یک روپیة و چهار داشته و دو جبهه است
 که موافق قیمت حال یک روپیة و هفت تنگه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر
 نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب درم پهل درم است و بحساب تولد ده تولد و نیم تولد است و بحساب
 روپیة ده روپیة و پانزده آند میشود و خمس کوة نصاب بر کوة نصاب بیفزاید و آن خمس بحساب
 اول یک درم و بحساب درم سه داشته و یک جبهه و خمس جبهه که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنگه
 عالمگیر سه میشود پس در دو صد و چهل درم شش درم و در شصت و سه تولد یک تولد و شش داشته
 و هفت جبهه و خمس جبهه و در شصت و پنج روپیة و پانزده آند یک روپیة و ده آند میشود و همچنین از خمس که

زیاد شود میریزد طریق حساب باید کرد و این نصاب خمس و نیز این خمس و یک ربع است نزد
 امام اعظم رحم و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی رحم واجب است و نزد مجتهدان آن اگر چه آن را از یک
 درم باشد مثلاً از دویست و یک درم پنج درم و نیم جبه و شش جبه و یک جز از دویست و چهار جبه است
 علی بن ابی القیس بن عوفی نزد حنفیه بر قول ابو حلیفه است و خبر در وزن در این سببه یعنی در سببه
 که در نصاب و وجوب مذکوره متباین آن در آن که هر دو از آن بوزن هفت مثقال باشد و از آن است
 زیرا که در دویست و یک با اعتبار آن سببه و یک نیم باشد می شود و هفت مثقال حساب باشد همین قدر است
 پس ده درم بمیزان بوزن هفت مثقال باشد و پیش آنکه سابق در زمان حالیت و نیز در ابتدا
 اسلام در اقسام اعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال که ده درم سوازد و
 ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم هشتاد پنج مثقال باشد و قسمی
 از آن سه خمس مثقال یعنی دو داشته پنج جبه و سه خمس جبه که ده درم بوزن شصت مثقال می شود
 پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر فرمود که از انواع ثلثه سه درم
 گرفت و ثلث وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم ثلثه لا و وزن نه داشته و سه جبه
 و سه خمس جبه می شود و ثلث آن سه داشته و یک جبه و خمس جبه می شود و همچنین ده درم سوازد و هفت
 مثقال است چنانچه سابق بتفصیل معلوم گشت و سیمی سبب بوزن سببه و این سبب سبب چنانچه
 بزرگ گفته سه ده درم شری از این سبب که شش و آن دو تو را هفت داشته هفت جزو ثلثه صریح
 می بیند فاقی سخا و وجد ملک و با بخطه ما نصد عرضت هذه الرسالة علی حضوره
 الا ستناذ حکم بصیحة صافیها و دیگر در حدیث ابن عمر است مرفوعاً للکیال مکیال اهل المذنبه
 والوزن وزن اهل مکة و ما اب داود و النسائی لکن ابوداود و ترمذی هر دو از آن سکوت
 کرده اند و ما خرج به ایضاً البزار و صححه ابن حبان و الدارقطنی و در روایت نزد ابی داود و سجسته
 ابن عمر بن عباس می آید و با جمله حدیث دلیل است بر آنکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی مکیال مدینه است
 و نزد اختلاف در وزن بسوی میزان که امام قسار نیز آن مکیال بن سبب گفت بخت خایه است

عن كل من وثقت بتمييزه في جدت كلا يقول ان دينار الذهب بركة وزنه اثنتان وثلاثون
حبة وثلاثة اعشار حبة بالخب من الشعير والدرهم سبعة اعشار للمقال في وزن الدرهم
سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر حبة فالرطل مائة وثمانية وعشرون
درهما بالدرهم المذكور وما ميكال المدينة فعن اسحق بن سليمان الرازي قال قلت
لمالك بن انس ابا عبد الله كم قدر صاع النبي صلى الله عليه وسلم قال خمسة ارطال وثلاث بالعلاق انا حزرته
فقلت ابا عبد الله خالفت شيخكم القوم قال من هو قلت ابو خزيمة يقول ثمانية ارطال فغضب
غضبا شديدا ثم قال اجلسا ته يا فلان هات صاع جدك يا فلان هات صاع عمك يا فلان
هات صاع جدك قال اسحق فاجتمعت اصعب فقال ما تحفظون في هذا فقال هذا حد
ابي عن ابيه انه كان في ذي بهذا الصاع الى النبي صلى الله عليه وسلم قال هذا حد ثني ابي عن اخيه انه
كان في ذي بهذا الصاع الى النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يخرج حد ثني ابي عن امه انها ادت بهذا
الى النبي صلى الله عليه وسلم قال مالك انا حزرت هذه في جدتها خمسة ارطال وثلاث رطله الدرا تقضى
واين قصبة شهو سن يتيقن في كذا السند جيد اذ رده وابن خزيب وحاكم ان طريق عروه اراهما ثبت
ابي بكر وقيس بن زور وكنت انهم كانوا يخرجون زكاة الفطر في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالدرهم
يقضات به اهل المدينة والنجاري عن نافع عن ابن عمر انه كان يعطي زكاة رمضان عند
النبي صلى الله عليه وسلم الاول ولم يختلف اهل المدينة في الصاع وقد روي من لدن الصحابة الى حيننا
هذا انه كما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلاث بالعلاق وقال العراقيون منهم ابو خزيمة
انه ثمانية ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الى صبيحان الصحابة
التي قررها النبي صلى الله عليه وسلم ربيع ابي يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابي خزيمة بعد هذه
الواقعة الى قول مالك وترك قول ابي خزيمة كذا في النبل وخرجنا عنه الصاع اربعة امداد اجزاء
انتهى در قاسم رفته الصاع والصواع بالكر بالضم الصوع ويضم الذي يقال به وقد روي على احكام
المسلمين وقرئ من وهو اربعة امداد كل رطل وثلاث قال مالك بالضم ميكال هو رطل

او بطل و ثلث او جعل کفای انسان المعتدل اذ اصلاً هما و صلی الله بهما و به سبی صلا قال
 رقد سیریت ذلک فوجده صحیحاً اتفق و صاع عمر فاروق بشت رطل بود باجملة معتدول بدلیل
 کیال مدنی است و در وزن نیز آن سکه بر وجهی و قدری که مذکور شد و تمام این بحث در سبک اتمام
 ذیل زکوة فطر و زکوة زریم مذکور است و الله اعلم و دیگر صفا و ثوب بسیار است ضبط پذیر نیست و کبار
 و گویند است ظاهر و باطن ظاهر شدت و شش کسیره است و باطن چهار صد و یک علی اختلاف اقوال
 العلماء فی ذلک و این همه مذکور است در ذواجر عن اختلاف الکتاب و عرفوا کباراً و توبه مجمع علی علم
 قطعی الثبوت است و گاهی بی توهم منقول میشود از شایع و الله تعالی سه بر و عظم عجب چندان
 متحرسان اهل ایمان را که می بحث گفته بی توهم آمرزگار من و دیگر در اذالة الخفا عن خلافت
 ائمه از ذیل اثبات خلافت خلفاء و نوشته که قرن اول زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله بود از هجرت تا وفات
 و قرن ثانی زمان فاطمین و قرن ثالث زمان ذی النورین بعد از ان اختلاف نماید بیک مد و قد نما ظاهر
 قال حدیث قوی بهم رسید که در اواخر قرن ثانی تفصیل همان در کتاب است اخراج ابو یعلی عن علفه
 بن عبد الله المزنی عن رجل قال كنت بالمدينة في مجلس فيه عمر بن الخطاب فقال لبعض
 جلسائه كيف سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا سلام فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان الاسلام بدأ جلا عائلاً ثم كثرت به اهلها ثم سدد يسام بها قال عمر فما بعد اليزيد
 الا النقصان و این موقوف است بمضمون آیه اخراج شطاه ثم آتاه الاية كذا في صفحه ۶۲
 خارج مشترک قد در سال پنجم نهاده بی آنکه در سال ششم درآمده و باقی آنکه در سال هفتم پای گذارشته
 سده من شش شست ساله باشد با دل شش سال و در حدیث ابو هریره است الخلافة بالمدينة سنة
 والمدة بالشام رواه البيهقي و دلائل النبوة دانسته شد که خلافت راشده بر سرینه خواهد بود و در خارج
 غیر خافه باشد و در حدیث امام است نمودن امت و این اجمال با تفصیل و صفحه ۱۲۱ از نسخ مطبوعه بریلی مذکور
 و صفحه ۱۵۰ نوشته بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله که مذکور است ذکر فاطمین است لا غیر و آنجا قرون ثانی نوشته و باقی
 منقطع شد و قرن ثالث در خلافت ذی النورین بود که قریب بر و از ده سال بوده است قال حدیث

کتاب در بیان زکوة

آنحضرت معاذ را باین فرستاد و فرمود فرض کرده است از قتالی بر ایشان صدقه در مال
که از تو آید آن گیرند و بر فقر آباد گردانند آن گویا ابو بکر او را کتاب نوشت و سیکه بسوی
بحرین فرستاد و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم این است فرضیه حضرت
که آنحضرت بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد و هر سبب و حجاب از
شتران و آنچه کمتر ازین است یک گوسپند است در هر پنج شتر یک گوسپند باشد و چون برسند
بست و پنج تاسی پنج پس و حباب در آن یک بنت مخاض است یا یعنی آنکه یک سال
بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال چون نام داد و اگر بنت مخاض
نباشد این لبون زیاد باید یعنی آنکه در سال بروی گذشته و در سال سوم در آن و چون بسبب
شش تا هجده و پنج برسند در آن یک بنت لبون است و در چهل و شش تا شصت
یک حقه بود که فتره شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آن و در شصت
یک تا هفتاد و پنج یک حقه است یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و بای در پنجم گذشته
و در هفتاد و شش تا نود و دو بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و بست و در هفتاد و شتر
و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون است و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز
چهار ابل ندارد بروی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر نخواهد و گوسفندانیکه بیرون می چرند
و تنهیکه چل تا یک صد و بست باشند یک گوسفند است و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد
و گوسفند است و در زیاده بر دو صد تا سه صد گوسفند باشد و چون برست صد بیفزاید بر
هر صد یک گوسفند و حباب باشد و اگر درین سائمه از چهل گوسفند یک گوسفند کم است پس
در آن خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواد و میان تفریق جمیع کنند و در میان جمیع تفریق
نمایند و خود صدقه در آنچه میان در خلیط باشد هر و با هم تراجم بر آری کنند و در خارج حد است

بزرگوار ادا نمودن آن عالی جناب در روی با ساز و برگ اینخان فرستاده ایم در حیرت
 بروی خویش کشاده و برآل و صفا بش نزل حیرت بی اندازه از خواسته ایم و نشین زمینی را
 خود در پشت آراسته سپس منظر را قزوین دیدار و خود را نوید دریافت که خود را منظر بگما که سعادت
 نوزاد فیض بخت نبیا و چشم و چرخ دیده روشن دلان روزگار حاشین و ساده آریان را انشا نوره صبیح
 اقبال مرغ دیده اجمال ابراهیم رسید علی حسن خان طابت لایلام و الیال که خرم نشین
 خداجی بانمار مناجات و هاگوی او بیند و هم کار آریان دولت پیوسته بآزوی خدمت برآید
 او پیش که مرغ نژادان و الا نسب رسم و راه بزرگان را روز باری دهند و باقرینش آبروی کرد
 و گفتار آیین نیاکان خویش مندر طریقه اشاعت سنت که برگرفت نیاکان اوست پیش گرفت
 پوشیده باریت کبریا که بجان پذیرفت بزرگان اوست همچنان پذیرفت هم برین شیوه کنایست و سوم
باب النبیان المخصوصین بیان یکبار از الفقه المخصوص به نام انشائی و صیغه سماعی الموعود المرام
 من اولیة الاحکام فرام آورده علامه افادت گریه باریت اثر حافظ ابن حجر را که جانش روشن خاکش
 باور زبان باریت ترجمه پر دخت و تنک انگان علم استعداد را از زنده قنای و کار و انیان حرسه
 فضل و کمال را فرخنده زاد را به مبداء ساخت و برین زبان نیست آقران بفران افاضت عنوان که
 ریاست شکوه افزای امارت کت پناه طریقت ز قناعت است آگاه حقیقت آثار خوده بین روشن نگار
 خود آیین خود و پناه قرین سوزفته و نسا و چهره افر در صلاح و سلام و جناب مستطاب علی القاب
 و الاحاجه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام اللهی و التقاضی که در وقت
 فرومید هفتش گزیده روشن لایق روشن اختر عالی گریست و شیوه حق پروری و پایی بجز شکوی که بر
 بزمین حکمرانی فرمانرواے نوشا بجاه دارا شکوه سکندر بارگاه ماهیم ماه سپهر اوج و کمال تهر نیر و جهان
 بجاه و جلال آونگ زیب کشور کارگاری بالانشین مجلس شصت و یاری دولت در بیان حد اک مندان آفرخ
 لقب و الاحکام جناب نواب شهاب جهان بی علم خطاب باغالی خطاب سیم لاور اعظم حقه اعلا
 ستاره هند و تاج هندوستان و لایق به پال او احما اندر لغز و الاقبال که فرما نفرایه بقیه ملکین

فرشته قرین است و صورت آراسته این محیطه ایقه اش بیایز زندی سعادت نشان آغوش نشیمن صحیح
 فرزند روشن روشن فطانت کوش خلعت آیات نصیبت ملکات جامع مکارم سعید الواسع سید
 ذوالفقار احمد شاه اندالاحد و شرکت نظر تانی حاضر معارف مقبول و مقبول حادوی مزایا
 فروع و حصول نکات اصول فادات مقال جناب محمد عبدالرحمن اید و اندالمتعال و یگانہ دیش
 خصال نظر فصل و کمال و دقائق آگاه و حقائق و سنگاه حاکم سلوی محمد احمد عافه اندالمتعال و یگانہ
 خوشنویس جادو و رقم مانی قائم منشی محمد عبدالرحیم کهنوی البقاء اندالمتعالی و اصلاح جبر از راه کار آگاه و
 کرامت الشهد حفظ الله و ادارت خان سنج الشان دیانت پسند امانت پیوند محمد عبدالرحیم
 اعانه المنان مرابن عجلال نافع را در طبع شاهجهانی بر یور طبع برود اختصار و حسن اوقات بحسن استقامت
 کار کار تمنا سے زمانیان ساطعتند

قطعه تاریخ

آن یی خلعت که روشن مغرور آید	سیرالانصر خود در راباغ دیده ام
آنکه گریه بینی بگاسه جلوه گردن نظرش	گفته باشم در گل مهر نور دیده ام
آنکه از نیروی قدیش بر اساس نهاده	دستبر و قرضی بر باب نیمه دیده ام
دوده روشن ساز سادات جهان کنجی	هر کیچه را شعله آفتابا محمد دیده ام
پای او در رزم از بهرام گامی پیشتر	جای او در رزم با خسرو بر دیده ام
بصر بر خاندیش کاواسه داودی ده	زهره را از دوش دسر افکنده محمد دیده ام
قطره اش گوهر باندا منزل خوانده ام	از ترقی ذره اش هتاسا بختر دیده ام
لطف و طبعش بهاران و گلستان گفتند	علم و روشش عطار و درویش دیده ام
آگاه از رنگین چهارانش گل نشان بتم	گاهش از انبیا عود و انگن محمد دیده ام
رد رقم بنیان مهر صحرای کز و بنیاد	زمین پس حکم تراز سکه دیده ام
مربوع حافظ ابن جبر از خاصه اش	جلوه آرد در لباس شرح دیگر دیده ام

کرد و تفریس خبر را که گران سرا سگ کاروانی کش بدوق منزل علم حدیث ماه سیمائی مجازی در لباس ناری هم چرخ خلوت روشندلانش گفت ام زین افاضت کاین گران سرا پادشاه هر کار روشن نظر شد زین مرغ ایزد موشام آشتیان را بد رک غیشش در ادای اصل مطلب هر غاف را بعد ازین حرفیکه آید آید آید جهان	زاد راه کاروانی خضر بهر دیده ام هر زمان در کب ز قطع راه لاغریده ام سیر بهر پیرای بند از لعل و گوهر دیده ام هم چو اهر سر به پیشم خود رو دیده ام سلمان علم سنت را تو انگر دیده ام از سواد حرف غیرش دل مکدر دیده ام از شمیم سنبل جنت مسطر دیده ام استخوان بندی بطرف ناگر دیده ام مید به پیدای نقش و ژرم بر دیده ام
--	---

داشتم در وادی اندیشه نایخ راه
جاده شمع اعداد پیش پیچیده ام

قطعه مدیه مؤلف و مؤلف از افتی الشعر حافظ خان محمد خان صاحب متخلص بشهر سلیمه ابد القدر

میر علی ابن حسن خان آقا بلوچ دین زور بازوی فضیلت لوح اقبال کمال کو کلاه جرم دولت ماه برج اعتلا جو دت طبعش نماید نکت سلسله و بی تکلف هر چه سازد هر چه پر از دست در چنان عمر که جز نازی نیاید در خیال ابن نوایر الملک والا جاد ماست	آنکه می نازد و بفرق و روشش مستطلم بخت فیروز تجر طالع بیدار علم صدر را بیدان شریعت رونق در بار علم ناخن فکرش کشاید عقده و شوار علم بیک در دیوان آگاه سپه بود و جمال شغل و شغل هر افتاد و کارش کار علم آنکه در عالم بود سه کار و سر کار علم
---	---

<p>دو چشم بنیان ^{نقطه} محو بیکه کند نام این گنجینه احسان که از انعام او هانرگان گرسه را میبرد در راه کام حرفش و انبیا سستنگاهی شع بر کردند تا گرد و منور بزم دین آن که خان ابن حسن آبا و نیا نیست آنگاه آمد منصور بن اوسیل کسان صفت صفی جز به زرش را چه دیتی درخت ماهی اوضاع بخت قانع بنیاد سخت تفریس بلوغ حضرت ابن حجر آن امیر سنده سنت که از طاعت آید یک جهان رخسار و انیسست و دانه جاکی خواندن هر خانه آتش است نموده از دور و عایش بلبل لعل شمشیر</p>	<p>می کشد بر روی یا حج منتن بر اعظم مالدار علم باشد نام هر نواز علم خان جانی را می کند بهشت علم نقطه نقطه باز گردیده خرد علم باده آوردند بر خیزد و میخیزد علم یوسف بازاری صرد یوسف بازاری علم آنگاه موقوف است بر دیدار او و علم سطر سطرش لفظ لفظش میکند ایشان حاوی احکام سنت جامع اسرار علم آنگاه از بنیان گان متبش مقدار علم بود شمع افروز بزم دولتش انوار علم حالی غمزه دانست او ضار علم جزوه اشامان نه پیمانه اش شتر علم نارده تر بود از علی ابن حسن کوه علم</p>
--	--

قصیده خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سلسونی سلمه الله تعالی

<p>آهسته اگر در خاطر نالان بر آوردم باخت می ستیتم و بار و زگار هم دوران بود خلافت و فلک در شمع آتش زخم بهیش بر قیاس روستی طالع زبون سپهر خد و یار سرگران</p>	<p>دودان نهاد و گبر و سلمان بر آوردم مقصود دل چگونه از آنان بر آوردم گر حرف مدعا ز دل و جان بر آوردم آهی جان کشم ز دل افغان بر آوردم در روزگار در هر چه عنوان بر آوردم</p>
--	--

<p>یاری بخت خواهم خوار گشتم ازو آب آرد و کنم اگر از فطر ترشنگی مرگ از پی علاج ببالین من رسد ناچار چین روانی کارم ندیده است فرخ اسیر ملک که گوید زمان او نوشنده داور یکدست به جا او یار بجویم که سپه همنشینیش این دسترس کجا که فغانی رجو چرخ خوشتر بود پس که دست سلف آن شاهزاده که رسد گر باد سن هم انتقام جو بگیرم ز روزگار آیم درون بزم شکوه با منتش دروغ نیار از آن نو بهار علم از جوش شوق مطلع دلکش رقم کنم</p>	<p>جای کمال تر سیه نقصان برآوردم آتش کجاست آب ز طمان برآوردم اگر در مندرت دروان برآوردم روی نیاز بدر سلطان برآوردم آشفته گی در لغت پریشان برآوردم نقش روی قیصر جسم و خاقان برآوردم اسکندر آردم که نریان برآوردم دربارگاه خسرو گیسان برآوردم دستپیش شاهزاده ذیشان برآوردم گوئی سر حریف بچوگان برآوردم هم کجروی دگنبد گردان برآوردم عرسے برون نشانم و سبان برآوردم محل راجه وقت سست کاستان برآوردم پوی قلندرانه زیستان برآوردم</p>
<p>نذر می سپه علی حسن خان برآوردم با انفعال نقد دل و جان برآوردم</p>	
<p>نوشنده طالعیکه کنم و روز نام او گویند خاشاک و هر روز در جهان نماند دانشور یکدستی کسب فطانتش زیبا بنموی یکدست ستمش آن رهبر یکدست ستمش</p>	<p>مناطاسی ز طالع دوران برآوردم از بیرون بجز برم کان برآوردم دانشوران خطه ایران برآوردم از خاصه کان جنبه و شروان برآوردم بر راه راست آذر و کفان برآوردم</p>

<p>داوان زبان لاری و سفیان برآورد برهان آن رسنت و قرآن برآورد یارب کرا عالم امکان برآورد کوا بن تمیه که زحران برآورد کز دس هزار صورت ایمان برآورد کز وی دقیق مسئله آسان برآورد تقلید را از خاطریاران برآورد گر هست بود خفیه لغزان برآورد گر نام ناسد بر لب جنبان برآورد اعلامه را بهند ز شوقان برآورد خود را می از قیاس پرستان برآورد صد ز ورق قیاس بطوفان برآورد گر خون رشک از دل ایلان برآورد تا که سمد خامه بولان برآورد دست و اثر گرفته با پوان برآورد من شکو باز وسعت دمان برآورد کارم دل جود تو آسان برآورد</p>	<p>در حلقه که درس کتاب و سخن در در محبکه حرف تحقیق خود زنده از بهر پایش سنجی سعی رسی او این حجر کجا که بخوانم ز عسکان خوش پرده کشید بنام کتاب خوش خوش تر عجب نمود بلوغ المرام را هر حرف و دل نشین حدیثش نوگشت اندازه دان نم که پی اتباع او کلی قیاس و لای زبانیان بر افکنم آن نام که از پی مرجع موفیق نام بنام که کند دعوی بلند بهریکه موجه موجر سطرش نوازند گوید بهار طر و فصاحت غریب نیست تا که جمل گرے به گامد سخن گویم به خوا به عزم و عا و خور نشست چندان گرفتاری دست نوال با کارش کنم تمام بیک ضربت حسام</p>
<p>تاریخ آغاز طبع بلوغ المرام آتم کتاب بنیان مرصوص ما علی بنی الاالبلاغ ۱۳۹۹ هـ</p>	
<p>تاریخ طبع بنیان مرصوص ترجمه بلوغ المرام من ادله الاحکام ماده ساله فیه بلاغ للناس ۱۳۹۹ هـ</p>	

UNIVERSITY LIBRARY

اصلاح الخطا

صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
درخت و معلوم عالم	درخت و معلوم عالم	۸۴	۵	درختی	درختی	۱۲	۴
بگزید	بگزید	۱۰۱	۱۲	جش	جش	۱۳	۲
نزون	سن	۱۱۰	۱۹	سولیت	سولیت	۸	۸
نوشتن	نوشتن	۱۳۲	۱	آزار	آزار	۱۴	۱۴
اودر	در	۱۵۴	۱	کرت	کرت	۱۹	۱۳
کس	کسے	۱۵۸	۲۷	+	و	۲۱	۳
پس مغل عالم	مغل عالم	۱۲	۱۲	مل	مل	۲۲	۴
ست و مول	ست و مول			امیانی	امیانی	۱۲	۱۲
عاجینم و شہ	عاجینم و شہ			آرد	آرد	۲۴	۸
عاجینم و شہ	عاجینم و شہ			نشت	نشت	۱۸	۱۸
باقبار قولہ	باقبار قولہ	۱۹۸	۱۸	قد رفت و رفت	قد رفت و رفت	۳۰	۱۴
ہفت و	ہفت	۱۹	۱۹	بست و زانو	بست و زانو	۳۱	۲
بکساب	بکساب	۲۱	۲۱	راج	راج	۵	۵
ہزده	ہزده	۲۰۰	۵	و	و	۲۶	۲
کان	آن	۱۵	۱۵	بایند	بایند	۳	۳
مشہود و انجیر	مشہود و انجیر	۲۰۲	۲۰	معاون	معاون	۴۴	۱۲
الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات				+	در	۴۹	۱
وصلی اللہ علی النبی و آلہ و صحبہ				+	بالہ	۵	۱۹
۴۰				اعراضکم	اعراضکم	۴۴	۴

CALL NO. ۲۹۷۳۶ ACC. NO. ۴۲۲۰
 AUTHOR _____
 TITLE البنیان المخصوص من بیان ایجاز الفقہ المخصوص

THE BOOK MUST

۲۹۷۳۶ ۴۲۲۰
 بنیان المخصوص من بیان ایجاز الفقہ المخصوص
 ۲۰ ۳۹۷

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.